

تاريخ حنين

المستطوره

المستطوره

والله اعلم بالصواب

في ذلك

في ذلك

في ذلك

في ذلك

في ذلك

في ذلك

في ذلك

في ذلك

في ذلك

في ذلك

في ذلك

في ذلك

في ذلك

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مبشرين ونذيرين
والله اعلم بالصواب

في ذلك

في ذلك

في ذلك

في ذلك

في الطب = فارس

(٣)

في جراحات العيون ووضع المراهم عليها
وبيان انواع امراض العيون
نقله عن افلاطون
وغیره

في جراحات العيون
وبيان انواع امراض العيون
نقله عن افلاطون
وغیره



بیمت قوت
دو رشتی
قضیب

بر آنکه جالیوس برشته و آن
و قالیجان از کله برشته و آن
در اینکه قضیب را دریم که برشته و آن
در روغن زیت و زیت مالیده که برشته و آن
و همین معضوی را که خوانند که برشته و آن
نسبت سابق بر سر شود صفت بر جاع کردن
نایبه و چون دور کنند با لبه تا مخلوط شود و بر قضیب طلا
دهنه که سرخ شود دو کله دیگر که در سرخ و زفت و حلیت
البطم طلا به کرده و خشک سازد
و این را عنز زودت مهر خوانند انگاه سر و زفت را در روغن زیت انداخته
بر بالاراش که آنرا تامل شود و عنز زودت مهر را داخل نموده بر هم زنده تا مخلوط
شود و بر فرق آنرا پس نموده بر قضیب باله و به بنده و یک مرتبه بخوابد و قبل از
لبس آن عضو را باب گرم ماش دهنه تا سرخ شود و هم چنین بعد از کوشن دوا
باید مالیده پان نخو مکر عمل نایبه تا جگه می رسد که خواهد و گفته اند که اگر پان
سراوت نایبه بخوری عظیم شود که شنبه بقضیب اولاد نفع دیگر که از جمله خوش
دوا بایه بار که انچه را مالش دهنه که سرخ شود
و چون سر او را نایبه بخورد
دوایه بار که انچه را مالش دهنه که سرخ شود
و چون سر او را نایبه بخورد

این دوا را در روغن زیت
دوایه بار که انچه را مالش دهنه که سرخ شود
و چون سر او را نایبه بخورد
دوایه بار که انچه را مالش دهنه که سرخ شود
و چون سر او را نایبه بخورد
دوایه بار که انچه را مالش دهنه که سرخ شود
و چون سر او را نایبه بخورد

قوت قصب

و غلیظ گردد نوع دیگر که بگوید بروج ارضی در نهایت سفیدی صلابه کرده بپا بر سر بر
و بستره کف برقیه پیچیده است و اگر کسی که در وقت عجب سرد
عجل کف برقیه پیچیده است و اگر کسی که در وقت عجب سرد
و آب غیب لغوب مال بر نه عظیم صلب و اگر کسی که در وقت عجب سرد
قصب مسکس شامه کوره شنبه و اگر کسی که در وقت عجب سرد
که بان خود هیچ شامه کوره شنبه و اگر کسی که در وقت عجب سرد
آب کور بخورد در قوه و نقاط کوره شنبه و اگر کسی که در وقت عجب سرد
شامه کوره شنبه و اگر کسی که در وقت عجب سرد
زود بپاشند بسیار مجرب است نوع دیگر که در وقت عجب سرد
نوع دیگر که در وقت عجب سرد

بیجت آب

ادمان چوب نمف و دو ابرام بران بپاشند بفاقت عظیم گردد
بجهت آب شیشه زن پیکر و عنبر و آن را ورق نمف شک سازد و با زهره
اینجمله بر قصب حلاکنه و جماع کنه باذن الله تعالی بهتر شود نوع دیگر که در سر کین
کو سفند و بارو عن کل سرخ اینجمله طلاکنه نوع دیگر که در برن فیل و بخورد زن
دهم بخوی که اطلاق نه یاب و شوهر باو جماع کنه بار کرد هرگاه سر کین ضد را
با قرع عسل اینجمله به منته بخور که مطلع نه شف باو بکورد و هم چنین مار و ضلایه
کرده هرگاه زن بپاشد به بهتر نه شف نوع دیگر که در عاقر قریا و زنجبیل
و کوبور و غسل کف گرفته سخت نماید و آنرا که بر قصب طلا نمف جماع کنه بهتر نه شف
نوع دیگر که در جان را صلابه کرده و بقدر ربع درم یعنی بقدر شش سرخ که از نامه دو سرخ
کم است دوی مذکور را که قالیقی باشد زن بلیه هرگز بهتر نه شف هرگاه خواهند
که بپاشند که طلع نه شدن از جانب مرد است یا از زن بگیرند و آنرا کنه م یا جو یا با قد

با شربت

و مانند اینها و داشته کرده بجهت مرد صراحت روز از هر یک از مردوزن
 هر روز یک مرتبه بول کنند بجهت از آن بکارند از هر یک که بپزیده معلوم است که عظیم است
 نوع دیگر منی هر یک از مردوزن در آب انارند هر که آب بر روی آب بالینه دلیل بجهت سینه
 که عظیم است جهت سینه باه نخود را با مویز در آب بچکاند و جوش دهد و صاف نموده
 پنجاه روز متوالی بیاشامد همچنان باه آورد بقوت تمام بعضی از حکما منته بخرید کرده اند
 که اگر مورچه کلدن که آن را مورچه سواری گویند مفعله از بسیاری بکمرند و در نسخه دیگر هزار
 عدد و او را در روغن زیت آنرا زد و در نسخه دیگر نیم هزار روغن زیت و او را در
 کرده در انساب آنرا زد یک هفته نگاه بر قضیب طلا نماید الفاظ قدر آورد
 هر قدر خواهد علاج کنند نوع دیگر اگر گوشت مرغ را در روی آفرنجینه تمام که
 آب نمیدارد شیشه از شیشه پر کنند و بر آن فردن و نمک بشپند و از عقب آن
 آب مویز پاشامد الفاظ عظیم و لذت عجیب باشد خوبان آنرا که از آن
 در دهن نگاه دارد الفاظ بسیار کرد همیشه باین الفاظ آورد کسی که
 هر اوست کند بخوردن گوشت کجک و شته تا آنکه از پستان بز پرورن آید که کمر
 رو با شمشه بخورند و ایچ در لغوظ باشد و اکثر نفاظ عظیم آورد و کسکه
 پنهان و چون آنکه شک باروغنی و عنغ بر قضیب ماله در کثرت
 علاج اعانت نماید و آنکه تر مندر راه چهار روز در آب بنیاب نیند و لپوت

وز از آب برود وضع

درستی اقرابه

کنند خنک و خنک

از آب برود کسک

کنند خنک

کنند خنک

دانشین علی

کف در حین

باید مازده کنم

دفعی بر جای فرزندم افتد

کوفت زیاد می افتد

که فرزند نمی آید

که در سرم کم افتاده

دوران تمام گشته

دفعی می افتد

است که در سرم کم افتاده

دفعی می افتد

دفعی می افتد

دفعی می افتد

دفعی می افتد

سخن آزار کوفت

قلیان سما	سرخ زنگار	سرخ	زنگار
۸۲	۸۲	۸۱	۸۱
رک سرور مازو		خم کشیز	
۸۱		۸۱	

صحن	دار بکین	سما	بلاد
۸۱	۸۲	۸۲	۸۱
شکر سفید		خودانه	
۸۱		۸۱	

اول کلاه بلاد بکند هر چند از در اما در نرم بگوید

بعد بلاد در نرم بگوید و در داخل کند و خوب

بگوید و حب زرد و شش قسمت کند شش روز

صبح بیشتر کاه بخورد و شام قلیان بکند و غذا پخته

تا از ده روز بعد نمک بایست روز و نرسد هرگز

روز هشتم پاپه خورد و بکلام رود برادر در دکلوس متفکر

خم کشیز و مینقار رک خزار اشغیب بنده و صبح

صاف کند و آبش را بخورد با کاه حقیقه می گریزند

سخن متعل

عصاره رینده مقل ازرق صبر زرد مصطک ملله زنف رینده جز

۸۲ ۸۲ ۸۱

بوسته بلبله کلبه صمغ عربی کنتر سفید سنابک نرید غار یقون

۸۳ ۸۴ ۸۱

سخن خنقل اراضه کبره وغار یقون را در مالار غنمال مالیده و کوردنی

داغ در اما موقه و سلفش را ریندازد با شکر سیخ را آب کرده بآب

شکر حب ساخته بقدر فلفل و سبب دان بخورد ما خورد آب

Handwritten notes in various directions:

۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

لغمان حلیم گوید که هر کس غوز میا بخورد معده اش تباه شود در صحن

فلوس
بیان دفع قویج

بسنند ۳۱
عصیح

شیاق دفع قویج

کند

فلا بندر ۲۶

لور ارشد ۲۶

مقل ازق

۲۶
سیاه دانه ۲۶
مغز الو ۲۶

بنای مکر ۱۰

کند

توقال سی ۲۶

نات ۲۶

عضروت ۲۶

زنگار ۲۶

قند ۲۶

مغز الو ۲۶

کوبان شتر ۲۶

کور سیاه ۲۶

شکوفید ۲۶

مغز بادام شیرین ۲۶

خوام خورک ۲۶

مغز زندقه ۲۶

مجموعه کوفته و بلنجه ۲۶

و شیاق نمود و بسیار ۲۶

دانه الو بالو ۲۶

کشمش ۲۶

حب کار کنز حجت ۲۶

صلابین ۲۶

بسیار و سفید و محبوبست ۲۶

تابستان ۲۶

هلملیه سیاه ۲۶

و اوها کوسه ۲۶

شکوفه من بونج ۲۶

حب کرم ۲۶

شکوفه سیاه ۲۶

و با شکوفه کور ۲۶

حب لاخته بندر ۲۶

حب کرم ۲۶

شکوفه سیاه ۲۶

و با شکوفه کور ۲۶

بندر عود بندر ۲۶

بندر عود ۲۶

بندر عود ۲۶

بندر عود ۲۶

درند بپوشانند
بدر و سهیل باید است
کردم تندیت و در کان و ادم بیرو
ادم خنک اندام و اول غرور و کبر که است اعضای
نگم اند که باشد و کبر که میان تواند و مع که خون
درین آن زیاد و نیز اند فصل کویا و در رات باشد این کویا و غار اند وصل کرمان
نشاید خوردن و نیز اند فصل کویا و در رات باشد این کویا و غار اند وصل کرمان
بلیت روز پیش از بامدن شغور و بلیت روز پنجاست اگر از خوردت باشد ا
نزدار و سهیل باید خورد و فصل باید کرد و پنجاست اگر از خوردت باشد ا
انگاه فصل کند و شوتها از احتیاط و تنگی ازند و شات نیز نباید کرد
خوبه در ایام با خورال نوشته باشد در و نباید خورد و بسیار خوردن در و سهیل
بسیار یا اندیشیه بسیار داشته باشد در و سهیل عادت نباشد و از نموده ضلیب
موز است من از عین می کند و کبر کرد در و سهیل معالجه نماید اگر چاره نند
انزاد و نباید بدهل باید بفرغها **عین** و اندر معالجه نماید اگر چاره نند
مانند در و سهیل دهد و مردم خورد موز و در و سهیل موز است و این
و بخورد نامقصود حاصل شود و چندی باشد که چند روز است
بچشم بیند

دفع
بوزن
قمر
و اسهال

و بعد از آن که در وقت طبع از آن غذا خورد
براعانت کند و در وقت طبع از آن غذا خورد
بناشد و در وقت طبع از آن غذا خورد
تند و خلیط را بنویسد پس مسهل بخورد
و اناساعت که میخواهد طعام بدید فعل دارو کار خفیش
و اناساعت که میخواهد طعام بدید فعل دارو کار خفیش
بضم شده با و هنوز شویست و اگر بخورد
انکه در وقت که باید بدیش از آنکه در وقت که باید بدیش
نرم و لطیف بود و خواش بدیش از آنکه در وقت که باید بدیش
بعد از در وقت که باید بدیش از آنکه در وقت که باید بدیش
خل فرکاند آب گرم خوردن از آنکه در وقت که باید بدیش
باز تمام بدید و زود دفع کند و تا در وقت که باید بدیش
بعد از آنکه در وقت که باید بدیش از آنکه در وقت که باید بدیش
عنا و اگر کسی که بضعه و اسهال حاجت باشد نگاه باید کرد
باید کرد و اگر اسهال بضعه و اسهال حاجت باشد نگاه باید کرد
باز از وقت که باید بدیش از آنکه در وقت که باید بدیش
اب گرم باید در آنجا خورد و بعد از آنکه در وقت که باید بدیش
بضعه کرد و چشمها بیرون بخورد و نگاه باید کرد
باید کرد و در وقت که باید بدیش از آنکه در وقت که باید بدیش
اگر چه بعد از آنکه در وقت که باید بدیش از آنکه در وقت که باید بدیش
ماده بچاسب بود تا چند روزها میل نکرده
و بچاسب بود

استخوان کله منگ

اگر استخوان در کله منگ باشد یک سکه در هیز انزاید
و یک ماشوره را یک سکه انزاید و کوشید و هیز سکه را بد
و یک سکه انزاید و هیز سوزی بحکم خدا باندک زمانه استخوان
اب میشود و محال براید بچیت حبس بودن شکم و قبض
شدن سار مکر و مقل هلیله سیاه یک سقل نمک
بلور یک سقل در میان اب جوش داده و صاف نموده میل
نماید نافع است بچیت تو شمعده و تا هوسر نمک بلور
یک سقل و نمک کویک سقل نرم کوییده و در وقت غای
بخورد تا هفت شب نافع است بچیت سود و درد هلو
که بسیار شدید باشد قه شلجی اصبح بونا شتاد و مقل لحو
بخورد انشا الله دفع شود بچیت دفع سپرز پدیه خورد
سوا قدر اب کوده و با غسل قاتر نمود میل نماید
فع ان الله شفا یابد اگر کسی پاران بوسیداده باشد پاره
خود را در میان

بچیت شکم

بچیت شکم

بچیت شکم

بچیت شکم

فون

چون بزند و سرورها گذارند تحلیل خاصه در دهن و سر و کمر را و قرق کردن حلقه نافع
 و زخمی سزگشاده و ورم دارد خوب به پزند و چرک با چرب کنند تا نمد از آن خلص شود و بخت
 و بر مقله گذاشتن خارش مقله نافع **نوع دیگر** بفاکر فندق چون از آن روغن گیرند و داخل
 مرهم نمایند زخم را فایز آورد و چون آلات بزهر آلوده بر کسی زنند از آن مرهم سازند زهر را
 از آن زخم دفع کند و اگر کسی روغن فندق در جفد مالند از صحراباد و صوم این باشد و چون بر کحل
 مانند بر باند و چرک و ورم بر کند **نوع دیگر** انواع آن بسیار است بهترین آن بوره است می باشد چون زود حلقه کشی
 باشد قره کند پودن آید و چون موم می گرم در آن افتد زخم را بایان بنویسد گرم را دور کند چون
 بر موضع ورم مانند دفع ورم کند و چون زخمها بر پلید را بان بنویسد دفع پلید میکند
 و چون از آن روغن سازند و بر روی جزام مانند دفع نوبه بواسیر و زهر نافع باشد و **نوع دیگر**
 کند آرد چون با خاک تر چرب نوبه موضعی بندد که خون روان باشد دفع آن کند و مک و چرب و **ضعیف**
 نافع بود چون بر کفند و تله کنند آن شخصی زمره این **نوع دیگر** و جمیع کزبده ها و زهر را دفع کند
 و کفی که از آن بر می آید چون بنویسد بر طرفه **نوع دیگر** کبوتر کوه چون در ظرف مسین بگیرند لای
 دیدن بریزند و در آن باروغن حنا حق کرده با آتش بنده بر کوزه که مارا نفعی گذارند در در است کین
 دهد دفع حضرت زهر او کند و زهر عقرب صحرایی و بومی و سگ دیوانه را با بوره از مینی طلا و در
 بغایت نافع بود **نوع دیگر** چون کبوتر شتر بگزند و بر خراز مانند دفع کنند و ورم بر کوزه را بان طلا
 کردن ورم نشانند **نوع دیگر** کبوتر سگ چون خشک کرده مویرا بدان بنویسد سیاه شود و بر تایل طلا
 کردن قطع کند **نوع دیگر** ادرام و باغی بخاند و زهر میز که بر پشت پهن بر آید مثل جند و بادام مکرزبان
 بنویسد بر روز نافع بود و قطع بواسیر کند و به حق و مضر از نافع بود خواهی که بر پشت و کتان
 انگشتان که خشکی بپسند چو نشان بنویسد بهترین **نوع دیگر** و زخمها مانند رطوبت را بایل کند
 و دم بر کفش و زخمها را خازیرا با سکه بنشانند و زخم بر شان و خیمه قصبه و مقصد را

بند

سوق

دفع زلو

مدان

نوع

نوع

نوع

نوع

نوع

نوع

نافع بود چون بایب و اسفناک و بر روی مہار بندک و جای نیک در مکنند طلا بر طرف نفع **نفعی**
روش در بند کشینز تر یا خشک و مثقال مغز نانہ باد زکس بکثقال کرک چہند مرہہ مثقال کرک
 لب انحل در مثقال سنگ کورہہ مثقال ارد جو کا کج ضد این مرکب و مثقال کجا در منق و مثقال
 بصر کہ کہنہ و کلاب نخیدہ بوقت حاجت بکار بند **روش در بند** چون ازان مقدار بود و چون نماند
 و صاف کرہہ با بیخ کنار روغن کنجد بچھشانند تا بقلعہ او بند بر سر زانو موضع کج و دم
 ابتدا کرہہ باشد طلا کند از عمق استخوان و گوشت و دم ظاهر کرد **روش در بند** بهترین تخم با تخم مرغ بپزند
 چون بود ختکی اش را ب و روغن جویشک طلا کنند در دو جرات تا بہر کند و دفع و در ما
 کند و جرت جرات خمیر و قید و مقصد بسیار نافع بود **روش در بند** علاج زرع علاج لرح بغدادی
 اودہ کہ بہترین دوا جرات روغن تخم مرغ باشد بچہ نہ زخم ہا زانہ و کہنہ خصوصاً کہ بدترین زخم ہا
 خاصہ چون بن موضع از مواضع فضید انما کہ کھنک در رحم کہ باشد ان زخم را برودون
 و ناصود زدن این سازد گوید خلیفہ را زخم واقع شد تہ سال جمع جرات ہا جز
 شدند اخر الامر ساو خان بود در ان مصر بہ بغداد آمدہ در شش بعد ان زخم را بر طرف کھنک
 رحم او کند جرت سائیدہ و مثقال خاموہ تصویر بود سفید روغن زیتون کہنہ
 زیتون بود روغن تخم مرغ را داخل کرد و در رحم نمود **روش در بند** روغن تخم بیکر چند زردہ تخم مرغ را
 ان فیله جدا کنند و بدت مالند و اندکی تاد در دلدن حل کرد و در رحم کنند و کوبیدہ را سوادخ
 کردہ اندکی لیس خربار در تہ کوزہ گذارند و زردہ ہا بر تخم مرغ را دلدن کوزہ ریوند و اش
 سوخته در او کوزہ گذارند تا روغنی کہ از ان در کاسہ جمع باشد و ان روغنی بود در عنایت
 لطافت و پاکیزہ کی داخل رحم کند و بکار میدارند و در زخم کراستادان خوانند در دو روز
 بہتر شود مثل زخم کلوہ و خنجر و شمشیر و کارد و زخم ناصوہ و اشک و زخم پشا و زخم سکر کہ
 بشکند و برودہ نرسد و زخم پویشک کہ سوزن زردہ باشد بان رسان گذارند در روز

در ایچ

ص

بفکر فانی روغن بیض

تہ

نفت

در وقت که دست خاصه زخم و چیت حقیق شده باشد داخل گوشت تازه برآورد و اگر کسی درسته
باشد صبر و صبر و دستگیر نیاید با صبح بخورد تخم مرغ را همچنان عوض کند فلفل سیاه
بر آن پاشد بخورد بر نشانه ای که دفع ال نخورد و اگر کسی مار زده باشد یا حیوان زده نیم سبته پاشد و دفع
ضرمه مار و عقرب کند **بیش** بدترین زهر پاشد اگر حرمه بدون ابر زده باشد یا ای که بشد و اگر
بماند از راسد و ملتته از زخم آن بهتر نشود مگر آنکه مرجمیر از جلد و از خطا گذارد و به ای که جلد
در آن جو نپاها پاشد و زخم شود و جلد وارد داخل مرجم صفا کند آنرا کرده میگذارد و در شهر
طین خفته داخل کرده میخورد تا دفع مضرت زخم کند ملک طیفان جراحی گوید که صفت آنست که اول
زخم را خوب پاک سازد و با جلد و از خطا پس از آن مرجم که عوض و معنی و یک روغن تخم مرغ پاشد
جلد و از خطا آفاند که بگذارد **عرق** زهر مرغی و صلا صری گویند نافع بود بجهت برص و
زینس و گردیدن اسکریول و وضار زهر و اثرش نارسا نافع بود و چون بگویند و خداد کند برور می
که خواهند تحلیل دهند نافع بود **بیکر** که در لعاب نه تو در یکجهت زینس چ چشم و پیرون آورد صدقه
و میل کشیدن بزخم ناصور نافع بود **توتیا** با نوع آبهترین زان اندک است در مرجم بجهت زینس
و ضعیف نیات بود در ریش که صمدید یا در ریش کشند و اسج و ای انقدر خشک است که در توتیا
مغولان و طریقه مغول نمودن آن است که بکینده توتیا در آب بپزند و در ظرفها میگذارد و از بیخ ظرف
در آن ظرف در آب میگذارد و میگذارد تا خوب شده از آن پاشد پس از آن خشک کرده بر شکست
حادیه نمایند نمایند بان در یک عجبی معقول بپزند خشک و او پاشد و در چهار موضع گوید
خشک شود مرا هم سازه نافع بود خاصه با روغن تخم مرغ که خشک کنند پاشد و رویانند ابعالفا کم
نقاش که از جراحی مورستیل آورده که بپزند توتیا در ظرف از کربس بپزند و او پاشد در آن پاشد
و جاننده در آن تا آنچه دقیق باشد پیرون آید و آنچه غلیظ و میل بود بماند پس از آن کند و باز پاشد

و مغول نموده باز آب آن در ظرفها گهره بکنند و آنچه در ته ظرف نشیند در سینه خشک
 کرده از گرد و غبار نگاهدارد و خشک دارد بکنند همان نافع است بر **سوزش** و آن نموده بود
 که جعفر رضی الله عنه بگویند بر سوزش آن باید سوخت نبات خشک بکنند بود و اول در آب سسته
 حل کرده پس از آن گوزاند نبات لطیف بود بهترین تو بارها بکنند چون آنرا تا کنند از آن **مغول**
 و نیز در در سکه کرده بگوزاند و خوب مغول نموده در سینه خشک کرده که به نظر بکنند
 جهت ریشها بکنند نافع بود **تین** رطب و خشک آنچنانچه چون به بندد و بر زخمها گذارند نافع بود
 بخته نموده و تخمیل و درها صلب کنند و نیزه و یک خام بکنند که بر شایدل طلا کنند نافع بود بنفشه بلبل
 و چون آنچنانچه خشک در سکه حل کرده به بندد و بر ورم گذارند نافع بود و چون در سینه خشک به بندد
 و بگذارد در نماند **روغن** روغاه بکنند فملان نوید جراح گوید که جعفر بنده را در دستاشک در زخم
 آنکه بهتر شد و در در اعضا بکنند در آب حلینج روغن نشیند نافع بود خاصه جرمها زنده بود و پس در سینه
 در مرم جندم عوض نموده حل کنند جندم نافع بود و چون بزخم اعضا که سیمچ یا چوب
 زنده بکنند سرکه از بهیمه در گذارند زخم خشک کرده خاصه باروغز گهنه بگذاردند **پسارسی**
 سرکونید چون بگوزاند و خاکستری و بر سر و **التقشیر** یا غسل طلا کنند سود دارد
 جاو نیزه قاشی گویند در دست نشسته کنند چون داخل مرم کنند و بر زخم گذارند در زخمها
 روغن نافع بود چون بر ورمها مانند دفع درد کند و چون بر دماغ در اند بوزدن از زخم باز
 دارد و در دندانها باروغز افنه ماییدن سود دارد و از روغن زیتون و آن روغن
 سازند دفع فطر حکم سود کند **فلفل** نامز فین گویند ابو عمال بود که دفع جمیع
 زهرها نام **بر زخم** بر زخمها که بر زهر آید بکنند و بر عضو زنده دفع مفرق آن
 کند چون جلد و از جوش بکنند بان نمونید و جیر سازند جراحان بکنند **انکه اگر آتش بر زخم**

تغاب التمشک

بش

روغن تقشیر

زینا جیمه

بد و ارجح

بکنند

باشند هر روز یک ازان بکنند دفع خرد از خرم بر کنند **فصل در** بکیند جلد و اخطای بنم مشقان
 طینن مخنقم و مشقال زعفران فزنی صلایه کرده بلغای به و از غشش بوری جتها کرده
 هر روز یکی بکنند خرم بر بیرون دهد در مرم نیز داخل کردن زردار از عتق استخوان و کرمها
 و گوشت باز دارد و فستق خازیر و ورم پستان و دریشایان بکشد و گوشتش در ان بخورد و ورم
 حلق و سلازه را نافع بود با غره غره کردن و چون چوبی یا صریقه بی وضع خود و بیالقه
 یاد در کتله بکنند و بمانند اما نس و سیاه بریشاند و عذاش باز دارد و برهقی در ص مانند ان
فصل در کرمها و خرمها چون بکنند و بر مویض وضع سبزینند تا دفع سکنند و چون با با سکه بکنند بهر
 و بر کتله کربیند لانه مند و دارد **فصل در** افلاطون سبز خرمها کونید پنجه بود که گیاه ان به برک است
 ماند و اول طلوع شمسی تا بر وقت آید در سر او بکنند و سه روز بیخ کند و چون شش روز دیگر عاید
 مردم و در چه ازان بکنند در روز هفتم خاکش شود چون از زمین بی برانند بیخ ان خرمقور بیخ ماند
 و با هم با جاند و تر باق کزیدن مار و فیر و هم جانورند بکنند و از هر موضع که خون روان ماند چون
 بران باشند خون تا بیستد و چون زخ خون حیض بسیار آید بطینت در دست بند خون **فصل در**
 حیض که شود خائمه که آید را کونید چون آنکه ازان بخورد و صغیر اندکش کونید که خرم
 زخم از بدن باز دارد چون روغن ان بر او رسم باغمانند و رسم و در در اس کن کند **فصل در** چلبیر
 فیلد که گوید که مغز چون خون بای در بان تا شمای بکنند و بر ورم کولک استند دفع ورم کند
 و چون با غره زیت و پیاز و عسل نشا بویز اندک نمک در اول با بر کزیدن سکه رفته بندد و در دست
 شود **فصل در** چون سر و باقی پمکان و زبر و آب کتله کند خلیفه مصر گوید دفع فتق
 اطفال که درین زخم بر سبک باند و مابین با اندک سر شمع حل کرده بر ضعیف طلا کنند بهر بندند
 و بجا شود و ابوی همایر جمع گوید چون زخم را بر سینه و بران و چه که خنده شد بکنند
 انجیر و جوز سر و هم کوفته بطریق فیلد گذارند گوشت زیاد در ان خورد البته **فصل در**

ضربان
خطا

جد

جد

جد

میرزا ادریس گنبد کوید ریگان کیا میت غل بودینه بر اورام بلقیضه ایجا نافع بود و شایل
و کلف و غش را نافع بود و چون بکوبند و سه نوبت بر سر طمان طلا کنند تحلیل در دل
چونند تا مجد کوی چون سر کس از رویش در غش ایخته بود جای ز و غش زبت بر فشاریه
طلا کنند کلفت یا بلدا **ایجا** سهر رس چون بوزانند و بر فشاریه طلا کنند بهتر کند چو
حب سینه و بر جم داخل کرده بر شقاق کف دست و انگشتان بار گذارند و دفع شقاق
کند میخ الزمان بر آرم کوی که شخص را از بلدا و مصر شقاق در دست حادث شده بود بخت
میر انداخت و کار او را بر میل لادم غده از غش داشت او تا شش و شقیق و بر اوید و احوال
دست او بر سه غده بر ساق دست و بر نه چند ریزه مثل جادوی رخ در زیر پوست پدید بود چند غده
طلبه نمود و بر آن موضع بود بخت تا هر جا که بر پیش خط سوزن نمایان بود از هر سو قطره
زرد اب پروان آمدید چند سوزن بر آن زد و اندک نیدرین پروان بگذاشت بعد از یک روز کشید
چون چند روز بر آمد از آن بیته صعب خلا شود و بقیته شخص را در سایه که بنهد مقدس
رفته بودم بدین طریق از زین بیته خلاص لادم و ایچ علاج در شقاق بهتر از این نیست **حلیله**
تخم مسان مضر یا کند او بر هر چه آرم کوی چون بکوبند بهترند که سیک زخم در درون شکم
دارد در ایست نشیند نافع بود **عابیه** در نیکوید و بر در میان گرم گذارند تحلیل
یابد چون با روغن بادام مرغزه کند او و اولم حلق و ملازه را نافع بود او بر هر چه صرح کوی
که زخم چینه که از سب و قضا هر که با چیز بر بیست خند که خون روان بکند یا صدقه پروان
او رند عابیه دان غلیظ گرفته بر روغن بادام سرچمه نموده بر چینه گذارند چند روز بهتر شد
مانند بنده ایچ بر او بوعمال در کوی چون روغن از دل عمل سرچمه کرده بر موضع کوی ماند
زبان کار کوی بکند طلا کنند بهتر شود خاصه زخم زرد یا هر چه زردار بر زاده باشند

حار حار

سینا

سب فوجیل

ایضا

بهره الجار

مسیح الزمان جراح گوید که جراح حافظ پایش بودم در بغداد و چند وقت مرا در قلعه داشت و نبات
 ما بودم که در خنده کاهول از موضع پیران اهل هند سرجم جلیغوز بر آن گذاشته در روز بهتر شد و هیچ چیز در
 روی بنیدن کوفتادم از قدره موافقت ندارد و روغن جلفوره و روغن آن جهت کشیدن افعیر و عقرب با تخیر
 و ضرایب نقیب سرجم کرده بدار زخم گذازند در ورم آن بر طرف توده و این شود از مریض و زخم نمیزد و دارد
 و بخورد بغایت نافع **عجیب** باز در گویند اگر پیشش بود موافقت کند در کشش و بر او فزاید اگر بود
 ساق آلوده خوبست و اگر نباشد چون باب با بیان بسیند در کشند که طلا کنند در ساق کن بود و از مریض
 صلا می شود و هر که کشیدن جانوران را سود دارد و دفع ضربه کند و اگر آلتی بر آن زخم زده باشند یا بجز
 ابر زده باشند چون زخم را مان آلوده سازند و تا داخل می کشند و سرجم کنند از ضرر در صلا می شود
 مژه مار بنشیند از ریس کشند گوید چون در میان آب سیمون از ذرات حال بکشد در آید چون بزخم
 مار افعیر و کتک بوزن و جمیع حیوانات مؤذیر طلا کنند و دارد صغیر داخل می کشند به نفع
 اگر چه ده سال بر آن زخم گذاشته باشند زخم زینود و عقرب و حیوانات کوچک در حال بر طرف شود
 سهیل عرو گوید که هر که خنایند و حاجت بدافع کار برینود من هر چند کسی بر آیدم که خنایند و انت
 امین سنگ جبال را ساینده و مغول مفوده بر زخم خنایند یا بنده در ده روز خشک
 شد و در معاومت نکر و بر ریغی و هر دیندی که باشند بهتر باشند **عجیب** سنگ
 طوفان جراح گوید سنگ بود که در یک مقام و سال بیست سال به هر دو چون بر سرطان طلا
 کنند در حال بیشتر نفع آید و گوید که غلط کرده سنگ باشد که چند سال در یک مقام و سال بگذرد
 یا سه سال بمقدار خود بگذرد و لنگه کارش فرمایند **عجیب** سنگ بود در مصر است و در آید
 حل شود و کارزان مصر کتان بر آن نشیند جراحی است که بر ساق پا و دست رسد یا سهیل و در شیشه آب

خط

خط

جواب

ورم و درد بنشاند و برون بیدن سکه دیوانه طلا کوی سوز دارد و کلافه و
 نافع بود و چون غرغره کوی سوز از کوفته که به سبب آن سکه کوفته بکشاید و خون
 از آن سرخ می بیند سرخ بوشقاق کفایت با اعضا میکند گدازند تر شود و بوی موضعی
 که با کمه پزایب زدودن هر سه بر آن مانند قطع آبله و درد آن کند **حلیله** شلیدگ کونید
 سه در مهلا حللید کند و در مهلا صلیب نرم بسایند سازند و چون خواهند در ماسیل
 یا زخم یا بخته کنند و سخن دید یا در مهلا دیگر مثل ارد با قلا و خطیر و خنازیو به بنزد از خور
 بخته کنند و سخناید و لصاب ویراید مرغ موم روغن کوره بر سوختگی آتش گدازند با شقاق
 نافع و کلافه سود دهد **حمام** کبوتر کونید چون بیکان تر اعضا نیاید باشد شکم
 کبوتری بشکافند و بزخم بگذارند بیکان را برون آورد چون بزخم مار و عقرب و سگ
 دیوانه گدازند نافع بود **سمن** بعضی صم حر به در بان ابر دهند زخم را تصور کنند و تبر
 نقد مکان بیخ همان مردم میسازند و آب بیخ ویرشونید نافع بود سهل و روی کوی
 مردم آن با کیش اباید و دفع زهر از زخم کند **سمن** کونید عا از جرح کوی چون بلدان بجایند
 و بزخم انگشت گدازند که در کند و دارد کلام و شیر زبان را بزخم گدازند سود دهد و بود
 کوزه کی سکه در آن نهاده نافع بود و چون به بنزد و بار و غز کا و بزخم نهاده از عوق گوشت
 جلد کند و چون روغن آن بگیرد و بوی کوانند دفع آن کند و چون کلام را با شقاق
 بکوبند و در آب حل کرده بود مثل نهاده همان روز سوز آورده و بوی صم دیگر خشک کند
سمن چون بود در مهلا عظیم نهاده در دستکین در دل دفع ورم کند و
 چون بزخم زنبور دهند در آن طرف **سمن** سفید و بزخم کزدم و مکر نیز نافع بود
 که سر و انداره بند رود سر و آنگه در **فدع**

ص

خ

د

ر

حرفه

حرفه

نظامین

دل

شخصی

مفاسل و شرف و در روز انوار نافع باشد **کرم سرخی** بود در زمین نمناک چون
 خشک کرده بر جریخیک که بی شعله کرده باشد کفگیر یا زغنی بود بر روی کما باشد داخل
 سرخ کرده رود خشک کند **چون** از خام بیرون آمد **یک** کفگیر خشک را بگویند و بگویند
 مانند دفع کند و در شقال بر سر صی طلا کنند دفع بگویند اما کز باید کرد چون در دم پسر
 نهند دفع ورم کند و از تحلیل دهد **چون** بگویند و بر قوادر طلا کنند نافع بود
 چوبی بنیادار کند و او صراح **انکه** از بی نهایت از این کار در عوضه و غنچه خشکی
 جلد رانی و زخم سینه را در حوضه و مقصد نافع بود و اتفاق دست و پارس مازده را و یاد
 کون را خوانده ساخته در پنجم حکا و نزار تومان خرج آن عمارت کرده بود و نسبت سلطان مراد
 پادشاه او را باستبل طلب کرده بود یک نسبت بیستم نخر برتیک از خواتین صرم داد در ده روز بهتر کرده
 بود و با فضل تومان انام بیدار بودند بار دیگر بخیر از اکا بمرحوم انجا میمون گرفته بود
 طلب حقه و این نسبت در سه اسباب و اموال بسیار از استبل به بقا آورد مردم بسیار
 نزد ویر **املا** و منضوی **دین** مکریک که او را بکشت و اموال ویران طلف نموده
 و پسر آرزو بود بر نهند و از بقا با استبل **املا** بسیار پسر گویند بوضار **املا**
 گویند چون خاکه ویران کرم بر ویران خمر از افشاند خشک بند کند و زخم از جرد و ویر
 نماید و چون سوخته کی روغن کرم و آب کرم و ورم نگارد و شمر ویران خشک کرده بر
 زخم یا بخیل یا صوبه که براندون چشمه حذرده باشد و چون آید نرم سینه و طلا کنند
 اینها باشد **سر** را گویند چون کرم را بار و غنچه کل به نهند و در کف چکاند که موریا
 حیوان را گرفته باشد او را بکشد و **اصور** کوشی زبهر کند و چون بوز بزند که جانده باشد

اصور

بر طرفانده حیوی بخندد که یک پله شخیر را در نزد طبرستان مسلم در سبب شیشه
 بود زخم خنده از پنجه او بر دست زیر مانده بود و به نیشد و میر روغن و سکه بختم چون
 خون تپ کند شام بهتر شد و اگر در وقت که چسبید باشد بر که گفته غزوه کند فاما
 پروانه اید و خنای غزوه کردن سود دارد **نصف** بسیار سر که گویند که از غصیل گیرند
 ابو جرح گوید چون در دندان گفته شده باشد روغن زیتون به پزند و طلا کنند سود دارد
 و دیگر این معده که در کما میزند دیگر از نیدنند **نصف** آن بود که بکند سر که اسفیل با کوزه و شک
 کرده در که بزنند و در انقباب جلگه تا سبب آن گذارند و چون زمان یا آرد برنج بر رو طلا کنند
 لکه از این طرف کنند **نصف** جو که اشک دارند میخندند تا زخم در نکند چون کسی در
 حات سعی زخم خنده باشد البته میرد یا پنجه که همه اجلاط بکشد اید و صارت غریبی
 پروان کند چون با شایب بر وضع باد در بر باور بر نیندند در دست کین در **نصف** چون
 خیر کنند بود بر نیندند در در طرف شوق و زخم چشم و پشت با فرمان و ران و سینه و رچه بدین
 مانده ورم نشاندند **نصف** چون به پزند و بو خاری طلا کنند سود دارد و چون بو کونند
 جانندان گذارند ورم نشاندند خاصه چون داخل جسم کنند و غزوه کردن آب ان اماش
 حلقه دمنز و خنجره را سود دارد و اگر حلق به سبب و میر یا زخم تنک نشاندند **نصف**
 مغزانه اشقتا لو چون روغن گرفته داخل جسم کنند الات که نیز گرد داده کنند دفعه
 ان کند و اصابه را نافع بود چون مغز ان گویند و بر زخم گذارند سر زخم بکناید و در این
 کار قیود از بهر دین و زخم که خواهند سرشاید و زخم اندرون و دماغ باز سازد

خل الغصیل

صفت

خراش

خ

خ

خ

دانه دندان

سید چشمه

دندان در غشویان

منقل

چینی

ده ان خفرین گویند چون چکیده بود و ریشهای باله کند و منقول کرده خشک
 بند بود از جهت زخمهای تازه که خون معان بود صفت غسل آن است که بکیند و بسایند
 ابرج کل کنند مثل آب باران پس از این خفرین در آن خرف بکند و بگذارد تا رفته آبرشاید
 پس از آن خشک کرده با توپیا و شایخ و طین غنوم خشک در او بکند و داخل مردمی
 کردن در یک روز کوشت تازه بر ویانند و این زخم را فرو برد بکند و اگر زخمی در دهان باشد
 از این سرسبز نیز فیل کرده بکار آید بهتر بود خاصه زخمی که جاری کوشت با آن باشد **میلان**
 یوزجراح گویند چون دانه بخیار چینی بکیند و بکوبند و اورام و جوش در دهان و حلق و در
 طلع و غره کند نافع بود خاصه چون آب کهنه و آب گوشت در لعل آن کرده باشند و خنق را
 نافع بود با بار سفید که **فرمان الله است** چون یک عدد بکوبد بر کوزه که در آن بپزد
 نافع بود و اگر بود و کوشک آتش و آب گرم و روغن زعفران پخته با بار معن کجند بر آن مانند بود
 اگر بر روی آن که پاور و اطفال پخته خشک کردند و اگر سر کج و ششینه بنویسد و بر آن پاشند
 نافع بود و جوش در دهان و قلاع با شکر و دانه بخیار چینی بریزند و غره کند زایل شود
 چون **سید چشمه** در نهال سر در آید بنویسد تخمیل دهله و جسته کزیدن مار را فیه و عقرب
 نافع **سید چشمه** جویا بار که بر قویا و کرم مانند زایل شود و این را آنچه بیان به بریزد
 حیوانات گذارند خاصه سمور دار اسفلان نافع بود و کزیدن افعال و عقرب
 ماعسل تر کلف و اورام روز زبان مانند پاک سازد **سید چشمه** و بوق را گویند ملکه طوفان
 جراح گویند که چون مانع شسته از قویا زخم تا مانند نهند و قطع کند و نند بر آورد چون
 بزخم قتل پای زخم کوفته شده چون سوزخ داخل به مرغ کرده بر آن گذارند تا خشک شود
 و چون سوزخ و موم نگیرد مرم نموده بجهت زخمی که کوشی که بخیزد جراح است باید بگذارد

و الحیال جرات را خشک کند و صیغ اینست بنای کشته و نامورد و سپید بر طرف
 سازد و زخمهای بزرگ بر موضع از اعضا افتاده باشد خاصه در عصبها مانع بود و زخم شمشیر و خنجر در
 بر و جرحه در سخن آن سود رسیده باشد مانع بود **در** حزن زرد گویند و چون ورق درین سینه
 بود و مپایر صلب گنجانند نرم کند و چون ابر درق درین حربه مانند و حکم ذکر مانع بود و در
 آن خارش بدان را بریزد و چون آب از آن بگذرد بخند خسته بر زخم نرم شده نمند و الحیال
 سر بکشید به زخم طایم کله ها که به باشد مقابل بخند در ضربت لاکوینید چون ورق و سیب
 در درجه های صلب گنجانند و چون آب درق آن کوفته بر ریشها افشانند ریش را
 خشک کند و سوزنی اش را مانع بود و جود زرد مانع و بزک زرد آن کندان مانع بود
 و زرد و درین سوزانند و بر روی طلا کنند اول مانع بود و کنگر آن را بر طرف کند **در**
 جیبی بفتادیر که در زمان بنیاد رخ آن را مانع کوبید ابوالی قاع و کوبید جرات زخم
 تازه چون بمغول آن خشک کند و بر جرات چرک و برینند همه جمیع زخمها مانع **در**
 بود خاصه زخم قالا و طریق غسل آن خلک که خوب از خوب پاک کرد و در آب بپزد که در
 ظرفها کوه بگذرانند تا حافله پس از آن آب بریزد در جرسک و خاک جلا شده خشک
 کرده و حلایه نموده میسازند و زخمها برینند و در آنها را خشک و در بنل و زخمها را مانع
 بود **در** خون اش که بعضی یا جرات کینه در آن خندان باید که هنوز آن شخص را با
 راولان باشد که فصل میسازد غده راعلاء و شقیق کوبید چون آرد سینه برشند و بر جرات
 ساق یا کینه آنها سدید و در آب و بریم بالوده باشد طلا کنند و در سه روز و سه شب
 خشک **در** البصاق همین خونها چون بر جرات چشم زرد مانع بود خاصه چون سنجین
 یا هر دو در جرم خود و خون با بال و بر پتروش **در** التور بخواب از آن شرک کوبید چون بود پاک

دفع

در

در

و آنچه
 الا
 در علاج اطوار
 در

را اصول

شرح

ن ابلن

صلب مثل نبت دماغ و نبت دست و جانکه و دم صلب شد عیب طمانند و فغانند بخته سازند و هر
 بعد خون کوم تانه بران باید نهاد تا نرم شود پس از آن مرهم بخته بنهند یا نیش دمل تا آن زایل شود
روغن صندل ابو عمال هر ویکویه و آن در زمان سلطان حسین میرزا با بقره بود و بنایتش و کاسل بود
 زخمهای سرد را بسیار علاج کرده در صفت زخم شکافتن و زخمی که حاجت شکافتن دارد و بر سرشاید
 چون درخت صندل را بکنند و بگویند و کلوه سازند بر مقدار کفگیر و این بنایت در روغن بود بر سر
 زخم سرد و جاکم گذارند و مرهم بخته بالا بران بنهند اما بنابر طیکه از آنجا لغزید با نقره پوست و گوشت در
 دراست سوراخ کند زخم و مثل دراست سوراخ کند و این از اسرار جراحات است که بر موضوع دیگر گذارند
 گوشت و پوست را بپا کند و تار و رگ استخوان برود ابو عمال گوید در یک شب از روئید سینه و از پشنگ گذارند
 قانند اما بنابر نیش طیکه درخت صندل و جوان بوده باشد که گرم آن بکنند **روغن کچند**
 گویند از اطراف زخم بند گوید چند عضله اندا و عصاره سی لسخوانند قطع کنند از آنجا که میرسد
 یک قطره خون بیرون نیاید و اگر همچنان قطع کنند که میرد و حال روغن کچند خوب و مرغ مفده
 جنابم بچشد و موضع بریده را در آن گذارند نافع بود نیز و روغن آورده بهتر بود پس
 از آن کاسه اما آنها بهتر است و در زخم تیر شد پس از آن مرهم صفا را بگذارند و افلاطون زخم
 بخشک دارویی که یک قطره خون و چرک و سیج چیز پدید نیاید و این کمال صفت باشد
 در روغن کند بهترین مرهم خشک کننده بهتر از همه روغنها باشد **روغن سدر** سدر این عود گوید
 در زخم شکافتن و زخم چشم و میکشیدن و بیرون آوردن و جل کردن استخوان
 و شکافتن چیز کبر از این روغن نباشد و در هر مرهم که جهت زخم کلوه و پیکان تیر در
 و زخم مانده بهتر است امتحان ویزا است که بر صوف چکانند و بنشیند از آن ماند
 از مگر نویسد که این درخت بلسان در موضع که خوانه روغن آنجا بود در مصر و بنزاد است

گوید

گوید که در آن روزها که نزدیک بامداد حافظ با کشت بر سر ناله بود و سخن در مصر بودیم
که در آنجا که خانه مفرغون بود این درخت انجا بسیار است اما آنها روغن نمیدهند مگر دو
درخت و آن یکی که در همان زمان او بود خشک شده و از باریک جویشیدک مثل درخت سرو باشد
و هیچ فواید نیست و در سال قیام سیدک شقال روغن از آن گرفته شود اما در آن خوبی نیست
که بر سر زخم که فحالی از او باشد بهتر شد و در راه مگر در مصر و حدیث بیان بسیار میکند و میگوید روغن
بیاض است و خلقت و آن بدل از درخت بود و باون میماند اما نسبت در مصر نیز بسیار است اما
در درخت این منافع دارد انجا شیش است که اگر اندام مفید دارد قابلیان از سخن حضرت
موسی است و خاصیت در همان دور درخت است و پادشاه صابطن بر درخت قرار داده و جمع
میکنند آن روغن مان در دور و در بار نقره و در سال محضه خانگار پسرند و محمد امان و
چکمان خود میله در سال آنها را که در آن بود بر جسم میگذارد و آن سال تازه در کافه
میگذارد و آن زخم مار و افعی و عقرب و جمیع جانوران زهر دار مانند زهر به پروت زود
و چون کسی زهر دهند این روغن را با جلد و در خطا بدهند و دفع مضر است زخم کند و بر زخمی
که همان روز خورده باشد از زهر کم بود و مملو که پروت آورد چون داخل ماس صفا کرده
بر زخم گذارند در روز بهتر شود و زخم که شکافتند و خندان و عده پروت آورد و فواید
کند با سوزن زشتد و با بال ایران از این رسم گذارند و در ناله و زخمها شک بد و بخارند
افلاطون زخم نیکو لید بر زخم نیز و بلنگ و در حیوان سوزند که باشد چون رسم کنند و بگذارد
نافع بود و در صرب را خشک کند و روغن زیت که نه بلدان باشد در زخم کجاول و زخم

چون بمانند فاحال در دابر و حلیله رخسار کنند و بی بون اطفال را چون با قنبل
 طلا کنند دفع آن کنند و چون جانفایر نزنای بر موضع زده بندند از اعضا و از حضرت
 ان بدل کنند یک مثقال نان خواه را زین بگرد و در سه قطره از آن روغن بر آن بچکانند
 و بخورند حضرت زهر را زرد دارد و اگر کسی از زهر داده بمانند بر شیر گاو چکانند تا آورد دفع
 حضرت ان بگوید اگر چه مکتوب بود که کسیر داروین بکار داده بمانند چون بدیند از آن اینست
 و زهر از اعضا با زرد دارد **رید** شجره الجنب کوبند و صندل و مندر خامه است خایر مقلد را نافع
 بود **رید** علامه در علاء جراح کوبید و از زهر جاست که از آنجا پر و بند و نوع دیگر از منس کوبند
 جهت این که بگویند برود همان بسبب شک و انحراف زهر دیگر است نافع بود چون با کسیر
 حلق خورد بر خارش بیض از اعضا مانده تر شود **رید** خروسی کوبند چون زنده نگه او را
 بشکافند و بر زهر کلوله و پیکان تیر گذارند چون آورد و بر زهر مار و اخیر و عقرب
 و همه حیوانات معذیم بجهت زهر خیار که خود زده نافع بود **رید** از بیخ صندل
 و از موم و تامل بود کل در شش دهان را نافع بود قطع بوکسیر کند **فروغ** و با بون و طون
 زهر بنام کوبید در سوراخ شیل کسوی الون را با این نام کوبند چون زیند نخل بگز زهر الون
 بر آن مالند در سارگی و کوبند این از نجاست حیوانات و آن که برسد و چون با بون
 کرده باشند بر جای مانده که مورد زهر زهر **زحاک** از حجت است بوزند و بر جهر امیر زهر
 از ویروان باشد طلا کنند قطع خند رفتن و زهر که درم بسیار دارد عوضی سر کین زهر
 دود کنند و ریم را بنشانند در سارگی سازد و اگر در گلهاد دود کند باز دارد **صامی** چون
 از تلخی با رجه شک کرده بر زهر زهر و دمل که خول بر و ن ایل چون در ابتدا بر آن بندند
 نشیند اگر خول بر بود زهر از جهر آفتابی زهر و خشک کرده و چون بر بندند در اول

دیوار
 ایزد حق
 وند
 دیگر یک
 حرف اول

زحاک
 صامی

روش الحار

لاش

رپه

یتد الجوز

رپه جاروش

ریحان

لبش

حرف اول

در تمام بر حسب سیمان و کف سیمان که بر روی و کردن بود طلا نمازند زایل کند **سرخین**
 خمر و شسته و ناسوخته بر کزنده کی محرق و زینور گذارند در در بر طرف کند **سرخین** کرده را
 کوبند چون کچی با یاد شتر ما کرده بوداره بمانند جوف رفته بهتر از هر چهار یک کبر باشد و در
 ان بجهت **سرخین** زخم نافع بود چون عضو که قطع کرده است از کرم کرده بود یاد اغ کرده
 بدان گذارند **سرخین** پیاز ششش کوبند چون در سر کرم بچینانند و در بار کرم او به
 برودند و بریان کرده بر نایل و قویا مانند نافع بود **سرخین** ششش خاک را کوبند ملک
 سلونان گردید چون بسوزاند و خاکستر آن کرم هر ورم و ابله با گذارند که از این سوز و
 کفش شکنده باشد **سرخین** دفع ان نماید خاصه چون بر آن موضع بنینند و اگر خاکستر
 ششش خوک باشد خاکستر ششش شتر بدل آن باشد و دفع جمیع درمها و در
 نماید **سرخین** چون بختانند و بر شقاق رست و با گذارند که بسیار باشد دفع ان کنند
سرخین در میان شام مغز کوبید لعاب آن چون بکزند با سبب دان به و خطیر و روغن بال آن
 ماسک نموده بوجه چشم که از حدقه بیرون آورده باشد نافع بود چون با سر کرم بر درمها طلا کنند
 منع ورم کنند و بر نفوس و بعلکیر و پسر ز گذارند و کزیدن سک و پلنه را نافع بود هر یک که نظر
 دارد علی الصبح با شرب بهر بلبلند و دفع ضعف دل بکند **سرخین** یا بنای کز شکر کوبید چون
 بر بوزند و بر مامت ریش بان خشک کنند و در علاج سکن تن بلیز نافع بود خاصه چون
 کرم بدان موضع گذارند زاج الناعم بود منافع آن بسیار است چون در دره و بنای زخم ک
 ورم طغیان دارد چون با کشتی بطریق سفوف بر در زخمها پاشند نافع بود چون
 زاج سفید و کشتی حل کرده بر درمها صعب مثل باورست گذارند **سرخین** دفع ان کنند و نظر

کرم در دندان

که در دندان و بیندیش میزدان بریم کز با بود **زیب** به پاره میزند گویند افلاطون
 زخم بند گوید چون با آله و زریه بودم که ننهند که دارد چون ناخن چند زینب
 باروغن گذارند نافع بود **زیب** چون بسوزاند و بوزخم گذارند دفع رطوبات کند و چون با روغن
 کل استعمل کنند بشه ن صاف کند چون خواهند به بزند انرا در دیکه گذارند که بخته و سویی
 بیفتند و در میان آتش سوخته گذارند بعد از آنکه در خیر کفشت بهشت تاخیر بخته شود بعد از آن بر آید
 شک ماکن حلایه کرده و داخل هر دو با کوهن بغایت خشک کنند **زیب** در رویا باشد مثل نخ
 و در میان یزار و کیه نیز باشد شکل زاده ایچ شوه بسیار و رواج تنها استعمال نباید کردن انرا
 نیز سوزاند و باید و به آب بودم پس با طلا کنند و دارد **زیب** سکه تازه بود ابو قتال
 هر دو یک بود چون بر جراحی اعصاب طلا کنند و دارد ورم گوش را نافع بود چون بر اثر گوشه کان مانند
 زخم دندان بر آورد و چون در هر جماعت کنند ریشها بر آید و ورم ذات الحیبه که مالیدن نافع
 بود چون بچونه دفع زهر با وندشهای اند روی کند و چون بکنند که ما را نفع طلا کنند نافع بود
 و بر برکت ساق با نشانه طلا کنند زرد بر روی آن خشک کنند **زیب** حیوان کوچک بود و نشان
 سینه بیچ از میان روغند و بر یکند چون با زعفران بر زخم مانند در ساکن کند **زیب** آنچه در
 اقل بزرگ اطفال از شکم متولد نهند از وی جدا شود هر جا طلا کنند که بچکان تیر که زهر دار دیند
 بچکان او بیرون آید و بر فراق ورم حلق با شاف مملو طلا کند و در دارد چون با سر کین
 شک که استخوان خورده بکند با سل حل کرده بر ریشها که گذارند ریشی بر طرف کند **زیب** چون
 سر کین و بر طباب در آن ناشناخته کرده بر کف و او را م روی زینت مانند نایل نهد
مام ملاز غلاء و مشقیر گوید که کین بکوبد بر ورم سرد که طلا کنند و دم بنشانند خاصه آرد جو که

زینب

زینب العجم

زینب العجم

زینب

زینب

زینب العجم

زینب العجم

زینب العجم

شکر نافع بود بکند روغ زیت فان دایطریق روغ زنجرف خما و کتند و به بنزند **روح** بانواع
 بسیار بوده باشد و در هر چه روغن آن خاصیت بسیار است اما شکر طبع گرم و خشک است که در
 و لذایبان مثل کرمه و سرکه و غیره است از آن می کنند تا بهت بعد بعضی تا جلد که گفته اند پس از آن
 نرم سبزه با نذر زبان حار کرده در ظرفها می کشند و آنچه نایل بود در کند و آنچه در ظرفها
 می کشند می کشند به نهند تا خوب به نه نشیند بعد از آن در سیه خشک کرده مانند قویا
 صلابه کشند و نگاه می دارد و بکار دارد و چون داخل رحم کند گوشت زیاد بخورد و بازفت
 شود و این نوع سوزند بعد از آن منقول کنند در تیغ بچنان تا منقول بر زخم و جراحت
 زنجرف دارد در یک نوع که هنوز تغییر کرده باشد تا رنگ آن تغییر کند پس از آن با بند چنانکه گفته
 شد منقول کنند **روح** ان چون کسی بواسطه زخم خا بیاید بر سر و بریند خود را آورد
 و روغن آن داخل کرده در زخمها را خشک کند باز روی خون بچسته بر کلف و فتق مالند
 می رسد بلورد **روح** چون با مغز بچینند و بر بنل و ریش صلب گذارند نرم شود چون با
 بنزد سر زخم بکشد **روح** اولی بچینند و بر موضع گذارند که ورم دارد در کشاید ورم حلق و کله
 را غرقه کردن نافع بود بر طرفه سوز **روح** این گویند چون سوزند و نرم بسیند زخمهای
 در خشک کنند و قطع خون کند و چون سوزند و بند در طریق خشن است که هر روز
 صبح کنند و نرم کند و بر آتش نهند تا سوزد و چند وقت نرم میکنند و میسوزد تا خاکسته شود بکار
 دارد **روح** ان است چون بر درد ملاها کتند و بنند در دست کین باید و طریق است که عمل
 کرده بر پارچه کمر بای استندید مانند چوب بر کسی گذارند باشد و موضع فرود می کشند

روح

صف

زغ

زغ و ک

زغ و ک

زغ و ک

زغ و ک

بینه گذارند استخوان بجای آورد و بر گمانند از موضع خنجر برون رود حلقه کنند خود دارد
 داخل مرهمها کردن کوفت بدن بخورد و کوفت تازه بر ویانند و گزند که جمیع جانند آن را نافع بود
 چون در میان سر که مویرغ خنجر از آن در کرده باشند طلا کنند ز لور و رطلق و ریخ برون
 آورد و اینی خنجر بت مهره شکسته با دست سازد و در دره و در مهره ها را تحلیل دهد و زخم
 چشم و در حدقه را بسیار نافع بود **خدیفته مصر** گوید که چون کسی از زدن در بند که پیش
 از آن زخم سایه بخورد از حدقه این شرف و نایب است و بود و مردم طلا کنند که کین
 باید و داخل مرهم کردن و بنفشه کند تا تن زود خشک کند و کوفت نوبال او در حدقه مایه او را
 نافع بود **چرخ گویند** و با او حسیک کنند سر کین و بر کلف و نیز مالند و دارد
چنگ چون بخویش نند و بار کوفت در آب کنند که مغز کشته چنانچه بر روی و طعم خاکش
 کرد و املا تری بدو رخا نند چون بر زینها افتند خشک کند و بر مهره طلا کردن تحلیل دهد
 و در غن آن کر را را ایل کند **درین** در میان باشد مل خلش بیدار و نافع گوید که روغ چون بر
 دردها و رهمها نند نافع بود و کلف **بهره** در کس که صراح روغن از آن در روی مالند بر خصم عالم
 آید و در غن آن دست کرد و داخل مرهمها کردن زخم انگشت و داخل نافع بود و بر سر کوش اطفال
 مالند که زخم کوشی بهتر کند و بر کوه کوشی در سر بدن و بر سر کوش از روغ و بر سر و تو بنفش
 همین باشد **اندر** استخام نیز آن نند بود و زینها بر داخل کشته مغز آن جهت
 باشد نافع بود و در زخم انگشت که نافع مغز داخل مرهم کنند و بگرد هر نیم مغز کوشی بخارند
 صفت مغز کردن اول بار زخم کوشی نافع بود و در زخم انگشت که نافع مغز داخل
 کنند و بگرد هر نیم بخارند صفت مغز کردن اول گذارند زخم کوشی نافع بود و بگرد هر نیم بخارند

بینه

نیش

بیل

زینت خیل

زنجار

والله اعلم

آب ان پیریزد و باز بر هم زند و آب سیخ داخل کرده بعد از آن باب باران بخورد و در علاج کوبید
 آب آنان پیریزد تا عمیق آن خوب پاک شود و چنان باشد طعم خاک بعد از آن ساینده مثل
 قبار داخل مرصها کند و خشک در کوزه ای کمال این خشک شود و **بویا** چون شیره آن گرفته و
 نقره کشته ریش حلق و در هم انداخته بود چون با اینجی و سرکه و مسکن سرکه زطله آکنده و هم از تحلیل
 دهد و چون با عسل بر کوزه که جانندان گذارند نافع بود چون داخل مرصه ریش و جوهر چشم را
 نافع بود چون با پیس مرغ کباب و سرکه زخم قضیب و ضمیمه مفید را نافع بود و بر سر کوه طلا
 کردن سود دارد **بویا** چون کجیند و بعد از آنکه سوخته باشند بر سوختن آتش طلا کشته سود دارد
 و مغز استخوان و ریوس بکوبند و داخل مرصه کنند زخم را فوری بود و چون با پیس مرغ بر زخم
 ناضج گذارند نافع استاره پرون آورد و کزیدن جانوران را نافع بود و رغن و ریوس صفت بسیار دارد
کلیف نوری افلاطون زخم بندگوید که بر تپهها روغن ناروغ زیت ان باشد که از زیتندان ساید
 میرند هر چند کهنه تر نافع بهتر بود و روغن ان داخل مرصها نمودن زخم را فوید خشک سازد
 و زخم نبشاند و ناسور را نافع بود زخم ضمیمه و پستان و قضیب که ریش شده باشد نافع
 بود و زخم کمرستان آن نیز آرزیده باشند نافع بود و کوزه که جمله حیوانات سافایه دهد و در
 ساکن سازد بجهت زخم سیخ روغن باب و در ناله مکر و غریبان دور و غن جفوزه
 به حال بدینست و زخم سر ساید را بنایت نافع بود **زیت** سیما بکونید و بیشتر از جیره را
 کونید چون خواهند جیره را کشتند بدون جبری را بکند و بکار درینو کنند و جیره را در میان
 اندازند و کجینند جیره کشته شده پس از آن مرصه را زخم کار و زخم و شمشیر و همه بها
 و زخم شک و ابه فرنگ در دره روز بهتر کند و زخم ناسور را بنایت نافع ماند **فروسیفی مایع**

زیت

زیت

حرفان

یومضار این در کوشش کوبید درخت این در وقت و سال در زمین کالمتز بسیار است چون بوزند
خاک آن درم اجفان و زخم را سببین دهد که ورم کند بر او ماند ورم باز دارد و بر
پایتی طلا کردن و در مایه چشم و در چشم را سببین دهد **بسیار** بهترین آن بود که در پستان
ما بود چون شکم و بر شکم فند و بر زخم عقب گذارند فی ای در در را بر طرف سازد و روغن آن
فندق را نافع بود **کنار** گویند چون با هم بزنند و بر روی صابون نهند که کند **چون** بکهند
و به بزند بر خانی طلا کنند تحلیل دهد و سایر را قطع کند و در دروغا را نافع بود چون
با بخیر و غنچه کوفته بر زخم سهوم قطاله نهند و دفع ضرر مسلم آن کند خصوصاً سکه یونانی
و زنبق و نخل و ریتیک و یوج و روغن آن سوخته که شال باشد که ریخته باشد بر ویانند و این
مخصوصاً اورام در بغیر باشد **ملک طوفان** مراح گوید که خاکستر و ریخه سیاه با پیسه
مرغ مس که نموده شقاق با و دست که در سار سیدک بود دفع کند و بر باقی و طف طلا کنند
نافع بود و جمیع زخم جانندان زنان کار را سود دارد و شقاق مقعد را نافع بود خاصه
بوی کبر و نوبه و پیرون آمدن مقعد را نافع خواهد اطفال و خوله بیکران را **دیگ** سس
بر سزاشی نهند و چند ستان زنگ را در روغن اندازند و آتش بر او زنند تا سوخته شد مثل
خاکستر و باید که بهر شای بعد بعد از طلوع شمس **چون** آنتاب در اسد بود **در** روغن
حق بود به باشد چون که بر آن که در سینه شک ساخته بوزانند و بود بر مایه صلبه ضما نماید
په نشیند و اگر سر غمگشت رزم نه چون ناسوخته آن بر فطاط اطفال با سرب باشد و سب
عینه و آتش بچکان طلا نافع بود و در سینه ریشها بر بیلید نافع و خوشک کند **سار** خان
مردوزیر گوید چون منسول کرده مثل شانه و داخل کوه کنند گوشت تازه بر ویانند و بار روغن

اصو

سلا

سنان

مفت

سرم

بجذ

بارون کجا بر زخم آتش سوزیده فابک م و روغن کرم جوش اینده طلا کنند سود دارد
 و زخم تازه را خشک کردن سود دارد و مرهم کحل و غیره نیز چون زاین سازند بهتر شود
 بوی نار چون بوزند و خاک آن مرهم نوله زخم کوشه لب است چون بگذارد خشک
 کنند در زینت اند و در زخم که ضراب درد بسیار بوده چون داخل مرهم کنند درد
 باز دارد **سودا** یو حصار بوزند که بید نافع بود زرق او چون بار روغن زیت حل کرده
 بر سرطان طلا کنند ریش و ریم از آن پاک سازد و گوشت تازه بر ویانند و یک عدد نکند
 و خوشکی آتش از آن پاک کند و چون سنگ پشت را بسوزند و خاک آن با سفید
 تخم مرغ بر شقاق کف پا طلا کنند و کورکی با باد فتق بود حایه ویر طلا کنند با
 اینهات بسایند و اندکی بوی زینت تق بر طفشه و چون کورک را در آب کولک پخت را
 بسوزاند و خاک آن با سفید در آن جوش یند بماند تا که گاه چند بار بکشد زینت سود دهد
 ورق درخت آن بوی را کاند چون ورق لنگ بکوبند و شیر لنگ بکوبند و جوش نند
 تا غلیظ شود بجهت سکنی استن و سنگ تن و طلا کردن عود و حبیبی بماند و چون
 شیر ویرانند که آب پخت تا در داخل کرده اند که صغ عرب داخل کنند تا بر مقام رفت روی
 باشد و چون آب بر قادی چشم چکانند بر آن آمدن اشک از چشم باز دارد **سودا** کجند
 باشد چون بکوبند و کرم کرد بر موضعی بزند که از شر آب یا صحر بکوبد باشد خون
 در آن نموده دفع از نوله جهت شقاق کرده است و با جسر با پی مرغ طلا کنند و دفع آن کند و دفع

سودا

سودا

سودا

این نوع از زخم چون آب او بجوشانند و با پیس مرغ خانگی که با پیس پنجه هم سازند بالذکی
 طولی این معول و ش و پنج عدد سی شقاق رست و پار نافع بود و لیس که از سبب تشنگی و ابلیه
 سدهها مانده باشد خاصه که شست لیس خشک کنند و اگر جراحتی به پشت و مغ و بینبر براید
 زود خشک سازد **سود** روغن چون بوزخم ناصور مانده بر طرف لیس سخی افند و چون
 زخم بندگردد چون کچی نرسد بخنده بود و او را زخم رسد سخی بود زخم آن را زود بند کند
 خاصه ز زخمستان **سود** که با روغن کز پیلان او ناکنت بند پیس مرغ کرم
 طلا کنند و پس از آن سک کو چیک است هم رسانند تا او را زخم بلیله زود در روغن طلا و زخم آن
 بغایت در گذاند زهر وار و آب کشین ز دور آن زخم کنند بالذکی شب تا درین بر مرگند از آن
سود که کز پیلان را که بر اسفند بود موم سفید نقره نقره حردار سک زود پیس کوفته و
 پخته بر روغن زیت حل کرده بگذارد تا نافع بود اگر در بسیار گذارند اما بقرایر و سایر خطی که گفته
 بار روغن کا که گفته باشد به پزند و طلا کنند نافع بود **سود** که در روغن نشاند و جرحت تکین
 بد آمد موم زرد روغن گل سرخ و سفیدار جنبه همانا کافور تنو صود هم در لعل مرهم
 با شش سوار بر شدند نافع بود و اگر کرم را همچنان در یک نهند و سر زنگنه چون خاک رس سفید
 و با پیس مرغ سوخته سرم سائیده با سک بر شقاق زفت و کف دست و میان انگشتان طلا
 کنند سود دارد **سود** بویاری از آن کش گوید چون نیمم و درم سوید بخان کوفته با پیس و روغن
 کوفند با پیس پاره بجز بر کزند و در معتدل و شبت زان روغن بود و چون سور بخان را با لیس
 کوفته موم سازند و برودها نهند در روغن نشاند **سود** مسیح الزمان گوید و رنگ باشد
 یکا سرخ مثل خانه زینفعی که بود رنگ و زنگنه که تر باشد و آنچه سرخ بود بند لیس بود بهتر

الطیبه
سید

سود

صفحه

نوعی

سود

سود

انواع بند جمع اورام و طاعون و دواب طلا کردن نافع بود و زخم های کهنه و ریشهای مشن
 بر طرف سزند و مغول ناکرده چون چرت خانه طلا کنند نه ای حال بول گرفته بکشید و دم بهلورا
 نافع بود چون کسی با خود دارد حیوانات موزید او را نکر بند مثل مار و عقرب و چون کسی درشت کرد
 خصم فرزند باشد اگر بر نیزه و پندک و صدمات صحرا را بکشند و چون بر دروها مانند مغول کرده
 نه ای حال بود بر طرف شود چون روغز آن بر سر اطفال مانند حصه و جدیر از اطفال باز دارد و چون
 ورم ملد با بکشند طلا کنند در دل سگیب زهد چون مغول کرده بر زخم ناصه بکشند شک کند و آله
 فتنه و آتش که چون داخل سگ کرده بگذارد خشک سازد و چون بر ریش قنصیب و خصم و گوشه
 سب بکشند و زخم پستان در لایه بهتر شود **صبر من مغول است** بکشند و بر سنگ ساق حله بکشند
 و داخل آب باران کنند و از نیزه ظروف در آن ظرف میکنند و لایه آن میریزند و چند بار این
 مکرر کنند عیار کرد و از این خاصیت باشد با نبر سنگ قبا بکار دارند و چون در خانه باشد طاعون
 و دواب و صید و جدیر و جمله وضع بنار **سنگ مسک** بکشند سرخ زرد سفید رنگ و بنفش و سیاه
 و در میان آن سنگ ریزه سفید بکشند مثل دانه بر سر سفید کرده بهتر است آن سرخ بکشند و آنچه در میان
 آن است که بکشند بجهت سایدن جوهر است و وجه بر آن سبب تفریح و قوت دهگان زنی که بکشند بجهت
 آنکه از خاصیت بسیار که سرخ آن صوبه دارد بنایت مبارک باشد و در ده خانه که بکشند از جمله و ص
 ایشان را سخت تر و تحطیر و پزیرا بنامند و ایچ در شیر را بر دست بنامند و سخن او امره کات در راه جا
 افضل بکشند و از درد و طاعون نظری در مقام این نیز بکشند در راه که بکشند آن قافله سعادت و سلامت
 بمنزل خود رسد از زمان خفیه و زمان که بره مگر میرشد سنگ از آن خلیفه با خود میبرد از خوف

این مغول کردن
 است که است

سنگ مسک

راه این است

راه این بودند و اجزای هر مجموعی که بر آن سنگ ساییده شود صاحب آن همچون از زرد
امان باشد چون میگویند که خون حضرت امام حسین علیه السلام بر آن سنگ ریخته شد و بعضی گویند
چنین نیست اما آن سنگ نیز چنین است که حوله بر آن ریخته و در خوانه پاره شده آن روم
باشد آن سنگ با شرب عصاره و جذب باشد **چند** عددی باشد و بعضی بگویند که
آن عددی باشد مانند عدد پهن باشد و از اعضا باید کردن و طریق آن است که بگویند و یک
ساق خوب صلابه کنند و آب بر آن میزنند و با ایند پس در آب میزنند و در ظرف دیگر
کنند در سه ماسته عیار کرده در آن ظرف در خوب بماند و آنچه بماند باز صلابه کنند باز آب
است کنند آنچه بر رو خوب بماند و آنچه بماند و آن ابهار را بگذارد تا لال شود و بسته نشود و بعد از آن
بریزند و در آب شربت کنند و لکه عیار رنگارنگ پس چون در آن ظرف خشک کرده نگاه دارند و جمع
کنند و باز بر سنگ صلابه کنند تا نافع بود اگر خسته کسی که زخم را خشک کند در حال
بان بر کند بعد از آن بلور با سوزن زرد و سوسنة یا ایران که از او به بندد و دیگر خون نیاید
و سه روز آن کفایشن دفع ورم و زخم و زخم ششین و صبه بکند و در آن نافع بود و در
هر جای زخم فرو گهنه باشد داخل کنند زخم خشک سازد و شقاق جاودت و گوشه بر زخم
از خشک نافع بود خاصه چون بیشتر قصب و خضر و ناف و پستان و کشیدان و بغل
و پس گوشه و مقلد و رفاق و بر هر جای زخم بماند نافع بود یوسفی از در کش گوید در سنگ
همند که را خواجی خوب کند که در اول زخم زرد طرف چینی اندک کرک کنند و استادان جلد
باید که بر روی سوسنة نگاه دارند و در حال بر آن گذارند و این را جبهه یا پهنه و مثل این

حرفالین

کار کنند مانند قطره خون بچکد اما دست بر آن دارند تا یکروز دو و از ده روز بهتر شود و از
 این آن سفید بیاورد بر سر و روغن کوه سفید و تخم مرغ در آن می کشند که جوی کاشی
 و میخیزند این آن را آب نهند تا سه روز بعد از آن آب کز زنده با عرق جوی کز بطریق
 کلاب کنند و بدینند و در درویر چشم نیز نافع بود و در ضمائر چشم که هر روز آن آورند
 اگر بر آید نافع بود و سوخته گذارد خون بند نشود **سفر** در آن کوبند چون بسوزند و خفته
 آن را بر سر ضمائر کشته بکنند خوب باشد و در زخم بد را که دوران فرزند نافع بود و در
 زردی بپزد و محلول اولیم بکشد زنه بپوزانند کوبند بخ بر سر زنه بچکد در هر روز
 بکشد رفع درد و ماصود زخم کند و زردی بکشد و چون بر روی زخم با شیره طلا کنند
 و اما مالرم بر طرف کنند اگر استقامت کند و بر جرب و کلف و شقاق ماییدن نافع
 بود و سوختن آتش و ابله را نافع و در بغیر لخته کار و بکشد چون پستانند و چون سگی
 با شیره بر آید بکشد بر آن پستانند خون باز آید **سج** چون میس کنند آن بسوزند تا خاکستر
 شود و سوختن و بر خندان بود که یکی برابر کنند و سر آن حکم کنند و آتش در زیر آن کنند
 تا بسوزد یعنی در هم بچکد بسوزد **سنگ** در میان کند بهر سرد و در شهلا سفید بسیار
 بود چون پوست جود و شقاق بن تازه با هم بکوبند و یکشقال روی سخته بان حل کنند
 چهل روز در نشینه کردن در زیر سر کلین آب در فن کنند جوی کز بیرون آورند ضمائر بر سر
 و مو را چنان نماید و چون زردی محل مانند سوری **سنگ** جوی کز بکشد که بیرون
 و باغ کز بر این آن سه روز طلا کنند و در **سنگ** دارو سنگ را کوبند چون سر بر آن

سفید
 شب
 شعر
 شقاق
 شقاق
 سنگ

زهر بند زخم با حوسن با زهر نازد میسر این زخم را از همه و هر کرد اندر روغن زیت که نه
 پیم بن بگذارد اگر خون نرود و اگر خون رود برش عده می کنند با قند و پوسته بر آن گذارند و حکم
 و حکم به بندند و این زخم کشنده بود **درد** در بند و ستان نیز عده بود مانند زرد و اگر
 که فاضل گویند چو با مغز ویر آن در با قند گرفته بر و بر مایه گذارند با اصلاح آورد و در روغن
 آن در مفضل را سود دارد و در زانو و پا را به سازند **درد** با کرم گویند بهترین آن سوه مهر بود
 سفید و پاکیزه در رنگ مژگنه در همه زخم نافع بود و ایچ من هم چنان نفعان سخت و
 جذب سوم از زخم آب بندد و از جبر احترا لیکه بپکان آن بزیر آب داده باشند و چون
 بر روی زبان طلا کنند او را در روغن نافع **درد** کجک گویند و بنیز از قند
 و عطاران شاز تو تیار کجک گویند از در کل گیرند و در میان آتش گذارند چو با آن کنند
 اگر سفید شده باشد سوخته و الا سوخته باشد کباب در کل و بسوزند و از بلبل از ریختن
 مفعول باید کرد پس از آن داخل مرهم مفعول سوختن و آب کرم و آبله در شهاب نافع بود
 سیاهانه باشد چو نبر و در های صلب ککله طلا کنند نرم سازد و چو با بسوزند
 بند ز کل سرخ بر سر کل طلا کنند مویز بماند و بر بوق و در چو نافع بود **شیطرح**
 عین آن بود که چون ممالک آبله زند بر سر کل طلا کنند نامفعول مفعول یا یک در صفت مفعول
 مفعول آن باشد که در آن جل کنند پند هر روز آن را تازه میکنند پس بچونند

شد

شع

شیخ

شونیز

شیطرح

شیخ

حرفه صاحبان

عینه قوت

مستور کردن ص

فصل

و نیزند چنانچه بر جای کشند که اگر آبله ترند و بر او زود استعمال کنند بر سر زود نهادن
 ورم را تحلیل دهد و در نه ترکان گویند چون سوزند و خاکستر آن بر جراحتهای
 که کشند گذارند و اوش تند نافع بود خاصه جزام و اطله چون بار و عنبر با هم بر یک مالند کم و زیاد
 که مو را بختی باشد و بیاورد و بهتر از پیاز عمل باشد **در** **بسته** نیز آن حدیث
 و چون داخل در کشتند زخم کهنه و آبله و اوش که بپزد بود در صابون گرم خشک
 و در مهار ایتج دهد و اگر بیلان مالند رفع کر نمایند و اگر صابون و عنبر با هم بگویند
 و نیز زانند بندند در روز نوب طرف سازد و چون خواهد زخم کشید صابون و سر کین
 کبوتر و اصل فشا الحار با هم گرفته طلسمهای کوچک در چون خواهند زخم را بر کش
 مسام بختی بالا بر کشند که زانند و آن کولر آن بر آن موضع گذارند و در هم بچسبند بر آن بندند
 آن سر زخم کشیده شود در چند وقت باشد **در** انواع آ اما جگر کشیده است و در
 زخمها طلا کنند ورم را بنشانند با یک شیشه و چون صبر منو کرده بر جرات زود و معتدل
 و ضعیف برستان و زخم چشم طلا کنند یا مسام نفعه بگذارند در روز صبح زود و بچ زخم
 تا کمان گذارند یک روز آبرنگ در وجه زخم آب خاصه منسول کنند و یکمان با صندل
 جسته آنکه جگر کرده و زود را نقصان دهد **در** **بسته** نیز از جگر منسول شغال سها بگویند
 و آن زود در رو یک کشند بجان درها و آن کرده صلابه کشند و آبروان ریزند و باز
 در ظرف کنند پس آن آب بر میگذارد و میریزند تا پنج روز در آب میگذارد و زلال کشند
 میریزند تا چنان آبله و طمع خالی بر دارد و چون در مسام کشند اموزن آن صغیضی که در
 کرده باشند بهتر است **در** **بسته** نیز آن بوج در آبله شیرین بود جمع در زخمها افکند سازد

در راهها

و در هر کار آن نافع است **توجه** بر ششها که صلبه بالا آید و در شش قنطیر و ضمیر اشک و زخم
 خصیه به پستان و بسکوش را در صدف سوخته و مغزول سوخته استعمال کنند بکند صدف و بر روی
 آتش سوخته گذارند تا سوخته شود و در جمیع دردهای چشم و زخمها و زینها نافع بود بعضی در ششها بکنند
 و در زیر آتش گذارند چون بگشته شود از هم باز کنند صدف بخته شده باشد **صفت** چون برودها
 طلا کنند و چون بر در کوه طلا کنند نافع جهت ورم و زخم تا صور نافع بود **صفت** به باد شش
 گویند چون بسوزند و بر ششها طلا کنند با صلاح آورد **صفت** سوختن آن بود در ششها بکنند و شکر
 کنند و در روی کوه نهند تا بسوزد و بکنند و زخم طلا کنند کوش ز یاد از بخور و چون بر موضع حربه طلا کنند
 سود دارد **صفت** چون خوب از آب آیند و بر شوکی آتش و آب گرم طلا کنند نافع بود و در ششها
 گرم شود در و در مرهم کن خون از زخم باز دارد **صفت** صانع گفته است چون زهره و بر بگذارد
 و با مقدار روغن اخوان در ظرف مسین و روز در آفتاب نهند پس از آن طلا کنند بر جنبه کردن
 داشته بکند در برابر چشم بار بکشند بقیله از چشم زایل کند و چون با پسته شیر و کلف طلا کنند
 کلف به برود پسته و در داخل مرهمها کردن زخمها را برتر کند خاصه زخم که در آفتاب سیدک سوخته
 شده باشد و زخم گشته مثل کون در روی و پشت پینه حضورها اگر فارسی کنند **صفت** در کوهستان
 بنزیر بسیار بود مثل رفت بوط و آید بکند که بود یونیا خار می گوید که روغن زنده در بخند ورم
 کند در حال مجوشش دهان نافع بود ورم زبانه سود دارد و با بر غرقه کردن باوان تر مندی و فلوس

صدف
 صفت
 صفت
 صفت
 صفت

صفت

خرد

و چار جنبه غمزه کند خفاقی را نافع بود و داخل سر کم کردن بسیار که زخم خورده باشد یا زاره
 یا بریده شده باشد نافع بود ابو عمال هریدی گوید که او را خارشت گویند چنانچه امیران به پند خرد را برکنی
 بر آن گزیده و سترها دارد و زنده و کینه و همکار رسک بود چنانچه او بگوش شد همچنان زنده و در آب آن
 نشاند کسی که نقرس و عرق الشب و درد پست و درواغها داشته باشد بنایت نافع بود هم ابو عمال
 هریدی گوید در زمان سلطان چین میرزا وزیر او را در دروغ خاص و اعضا بود که شب و روز خواب میکند و در
 غنچه بر طرف نشاند و در اعانه و زهار این نافع بود **ابو عمال** حضوره که گوشت زخم را و پیه را کف میسازد و در
 و او را در روز زمان را نیز نافع بود **خرد** بنفایر زخم گویند اول طبل زخم بند گویند در آرد و در حاشه
 پازش تیر از غلامان شاه عباس بر روی شخصی زده بود که خانه کارخانه گفتند و جمعیت بسیار داشت و چنان
 زده بودند که از اعضا کج در گذرشته بود اول آن استخوان خورده و گذاره شد هفت شبانه روز تا صاحب
 در ضمیمه میگردد و فریاد میکرد و در چند چیزها میگذارند که سوزیدند آنست اخرا لامرندی از زنگ گرفته شکم او را
 شکافتند و شب بر روی پیکان نهاده بود و سخنان به کانی کشیدیم بهتر شد و امقلار رسول از آن
 بتر بر آن استیلا یافته بود که حافظ همان تیر از ور قلع روان که در شات خان کا حار را تیر بر نشاند
 زده بودند که پیکان از هر آلتی بیرون آمده بود نتوانستیم کشیدند شبانه روز در بیای خود را بگشت و با نفع
 کسور یک روز زخم خورده بودند چه لاله کسوزنگ مانند و اکثر تیرها بر جای خورده بود که از درد خود را بگشتند
 بدتر بنی زخمها زخم تیرها خصوصاً تیر که پیکان او چهار بود دارد از زخم بد کشید میشد و سیم که با استخوان
 رسیده باشد چون مصلح را بگویند و خشک کرده با سر کین کبوت که تازه باشد به هم زنند و کله
 کرده بر هر جراحت که پوست او محکم بود مثل سر کردن و دست و انگشتان و در جای که پوست آن سفید بود
 بر آنجا گذارند که خراشید و سر کشاید و سر هم بخت با بر آن گذارند حال سر بگذاشتند و بعضی بر آن
 که گزیده گویند گذارند و از شدت با زخم و م قلم و استخوان پرول آید **خرد** در قاضی زیتون
 هند که چند نافع آن است و هر که چون اطفال جز نشود همان شود مادر این نافع غمزه کند قلاع از حلق و کام

خندع
 وزغ
 علاج فیندن
 تیر و پیکان

علاج کسور
 زخم کبوت
 ان کلفت
 باشد

والله اعلم

بر لب کودک هر روز او را اندکی بشیره بتهمال بدو دم جراحی در اندرون بزنند و که مال
 بر طرف شده اما که هر روز چند مرتبه آندری که می نماید است و مختلف و بد بود **جوشنی**
 در آن منزله به طباشیر کنند نافع بود و چون با تخم خیار و گل ارغوانی برور هر یک م طلا کنند نافع
 بود و چون کسی بدندان بکنند و طباشیر و طین مخلوط بر آن گذارند نافع بود و بکودک نگیرد
جوشنی چون گویند و بر موضع بزنند که خون از او روان بود خون باز آید **سند** **اورگوس**
 خاند سفید و تبخیر باشد و جرم بیان او زود و بیخ و بیخ بنفشه مال که از آن کم می آورند
 در قان چون بر پشت ظله ها مالند که پوشش از سبب آن است که با دیگر گرفته باشد نافع بود
 و چون مرده کند در او بر طرف کند و بیخ آن بسایند و بر زردین زنبق و عقرب و بر جابو
 که بزرگ کنند در دکنند و کل آن چون خشک کرده بر زخم جام گذارند بخت نفع و در جوشنی
 بدان کل نظیر سفید **سند** زیاده را گویند که گوشت او را در زخم مجزه و در ران باشد
 چون بر او مرده حل کرده بر زخم گذارند و زخم را خشک سازد و زخم او بر درم خناری مالند
 نافع بود **سند** و کوبیده کوبیده چون جلود که به با سالی حمل بر درم قصبه و کوبیده سنگ باشد
 مالند نافع بود **سند** جمیع زخمها را نافع بود که خون از او آید چون از موضع خناری و آن باشد
 بر آن خون مانده است و چون داخل مرده بر زخم گذارند نافع بود و دفع سحر است حریت از
 بز آرد آده اگر چه الماس بوده باشد چون بر تاقاق مقعد و قضیب و پستان و ضمیمه و زخمی
 که سوزش بسیار دارد و آب سرد نافع بود خاصه زخم گندست را و زخم اندرون شکم و ضمیمه
 بر پوست شکم رسد و بشکافد و روده را زخم بکند و اگر روده را زخم رسایند باشد بکند و جود
 مودیه را و دهان او را بر زخم روده بدهند تا محکم بکند و جابو هر چه جز از این است مالند نافع

طباشیر

طین
طرین

طباشیر

طین

طین

وطن مخنوم کرم کرده بران افتند و حکم به بندند و اگر او مسلم را بر سر شکم شکافته
 و اندک کرده را و بعضی گویند و جای رسیده را گویند و وزیر احمد ابن محمد بخیر که در جبر آبی کلید
 بعد بلین نوع علاج نمود تا چهل روزی را از بند و حرکت نکند و زخم در رست و بروز مسام از این
 صفت کذا آنا پنج روز را و از غلظت در روز هفتم نارسوخته گذاشت و در این لبت رخ
 کرم و طبل مخنوم بران برانگنده کرده به رست و جراحان بسیار بوده اند که روده و موضع را زده
 باغد شکافته در رست گویند چون سکا افیغ را بار که طلا کنند نافع بود چون در زخم کسی را بدیند زخم
 او را کنند را میرا مسلم را هر او را نیک مثال از این طبلن کرم در آن زخم پیدا کند **بجسته** را بر سر سقلا
 نافع بود خاصه مغول کوه و شستن و بر صاف باشد شرح علیه مسئول کنند در زخمها لا که در دفع
 ورم کند خاصه کرم بود و بر ورم حلق بجسته در کوه یا ضایر نافع بود و بار و عن کجند بر زخم آتش
 و آب کرم و زغن کرم جویند طلا کنند خود دارد **بجسته** جوید با سر که حل کرده بر او ام زده و حلق
 طلا کنند نافع بود و چون بروم خصیه که بسیار بزرگ شده باشد طلا کنند و در او و چون بار و عن
 کل بروم خصیه که مانند دفع در کند و چون بلا آب **بجسته** کل سر شوراکوید چون دندان
 در کند بر روی طلا کنند در بر طرف خود و چون بر در سر ذراه سفر طلا کنند در بر طرف ناله خاصه
 با عاب السغول و چون دندان بکنند و از بیرون بر جرایان طلا کنند در را شکیان دهد و چون
 به پزند و بر در موضع کرم درم دارد و سر نکند ده باشد طلا کنند در را شکیان دهد **بجسته**
 کل زده باشد میان قطب قطب و اینجا که کل بود طبلن که در دندان که آن کجاست اما میلانند در آن و این
 طبلن چون خون از موضع بندد و بران موضع آفتند خون باز دارد **طبلن بندد** در آن
 جزیره بود که مستیک بسیار بود آن کل رویین جلا بر تمام دارد و مجموع بدان نافع بود **طبلن مستیک**

طبلن مستیک

نار

طبلن نار

طبلن اصغر

طبلن التک

طبلن شاورب

کل این کرم

کلیتاً خام و بیابان خنک و شیرازیکل سفید خاستند و بردها طلا کنند سود دارد
 طبعی سرد و خشک طلا کردن سود دارد **کلیتاً** کل سرخ را کوئیل چون نرم کرده باروشن
 کجند برشند و بر سوختن آتش طلا کنند نافع بود **زردی** یا بمانی بر بر کوئیل چون بار که
 بر طرف برهن طلا کنند سود دارد و روغن و سرخ های در نافع بود **عصاره** چون بار که
 به بند و مضضه کنند درد دندان در دم نافع بود و چون بگویند با سر کین کویتر و خاسته
 رنجاج کلوه کرده بر موضع زخم نهند بر کشاید و روغن آن در زانها نافع بود **عصاره** چون
 بکوبند و به بند و بر ریشه های طلا کنند اصلاح آورد **عصاره** چون بزرگه که جانوران طلا کنند نافع
 بود و چون آتش بازنده با انزروت حل کرده در قیقله که آتش در گوش نهند و دم اندرون گوش را
 نافع بود و چون بر ریشه های بلغه طلا کنند مجموع ریشه های نافع بود و چون بر ریشه های کچمه
 نهند رفته بر کشاید **عصاره** بنفشه از کسسه خوانند و بعضی کوئیل جوهر بود منع خون رفتن
 میکند از موضع کرمه داخل سرمها مؤمن رضها نافع بود و صفت آن یاد کرده اند **عصاره**
 بر من این آن تانه بود جمیع رضها ما نافع بود طلا کردن و داخل سرم نمودن **عصاره** استخوان
 آدمی که کند باشد چون ساییده بعد از آن بعد از آن که سوخته باشد داخل سرم کرده یا بلبلتید
 دفع ناصور کند و رضها صدمه را نافع بود و هم زخمهای تهر کنند چون به باشند اولاً طون
 زخم بند کوئیل چون عوض سوخته نمونک بالای رضم باشند رفته تر کند و روی همان آورد
 به بار سر ماز را کوئیل چون عضو آلوده باشد آتش آب که بر روغن جویشد با انگشتان
 خنک آبله بیرون داده باشد روی و نشت در مایع طلا کنند بر آن ابله های بعد از آن که ساییده
 باشد بر روی آهمن دفع آبله درد نکند و مگر طلا کنند در هر دم که مهند در
 کنند و اگر سوخته و فکرت آن بر موضع نهند که خنک از آن آید دفع آن حواله میکند و چون

طبعی سرد
 طبعی سرد
 صفت طبعیان
 عصاره

عصاره
 عصاره

عصاره
 عصاره
 عصاره

نصف

بگویند و در آب نمائید از آن میزنند و تازه میکنند تا تند و تیز از وی بر طرف نفع مزه خاک
 دهد بعد از آن دماغ با شند خون از وی باقی دارد و چون بر زخم باشد خشک دارد و بند و چون
 کسی در مان همچنان ناسته بر سرها بدهد دماغ بهر ساند مثل اختلال دهن و درد سرد استق
 و مصلح آن روغن با لام باشد و نیزه بار میا کسی جهت لعاف ناسته در دماغ باشد که غصص با
 ورم بهر ساند و جگر که کزد و باشد که زخم پنهان است بهر ساند و بکشد بعضی گفته اند تا جهل
 روزی روزی آید و تازه باید کرد پس از آن بنویسد و مضمون کرده بخارزند **زرد** موش که گویند
 چون شکم ویر بشکافند و بر تایل که بر دست و پا بداید آید خمار کنند قطع او کند و بر سپکان گذارند
 که جاکفته باشد و پیرون نیاید چون بشکافند و بر فشار نیزه کنند دفع فشار کند و چون بر زخم عقرب
 کشید که گذارند در ورم را بنشانند و چون چیزی در در گوشت یا استخوان ناپدید شده باشد شکم
 موشی بشکافند و بر آنجا بندند از آنجا چون آید در جسد **زرد** موش که گویند چون ابروی **زرد**
 عقرب جکافند و بار که آبکین غزوه کشد خنثاق و درد کلون مافع بود و چون بر بدن طلا کنند دفع
 کنند که حی جانوران کنند و چون تخم ویرا که بگویند بر ابق و جوی طلا کنند مافع بود **زرد**
 کنند تا که بر گویند چون با غسل بر ورم را مضمون گذارند مافع بود و چون ورم پشت زهار و معانه **زرد**
 طلا در بر طرف **زرد** موش که گویند بجز را که نید و خوردن در و پشت را سوسه دارد و همه ویر زخم ناصور
 نهادن مافع بود **زرد** روغن فتق چون بگیرند و بر کزنده جانوران گذارند در در انباشند
 و ورم تحلیل آید **زرد** ساید بر ورم طلا کنند مافع بود و زخم دهان را سوسه دارد **زرد** روغن
 را که نید چون بگویند و آرد جو زرمه بود و سفید تخم مرغ و کبابی طلا کرده جو مضمون فروزند باشد
 یا ضرب با زرد **زرد** باشد بازفت و سر ششم وضع عریب و آرد جو زخم مرغ و کبابی طلا کنند و اندکی بوج

دماغ

ل

سود

حکام

سق

قو

ز جویم اضافه کنند و بر فرورفته گذارند نافع بود **نیس** اگر استخوان بوز مانند و خاکه او را
 بر زخم باشند زود خشک شود **زین** کدو را کوبید و چون روغن آن بکشد جهت ریشها و زخمها
 نافع بود و چون باره غن زینت فضل می کشند در تابستان بسیار نافع چون بر شقاق لغو دست
 و انگشتان و پاشنه طلا کنند با مراد از سنگ و غصصی شسته نافع بود و چون روی و لب آب بزنند
 باشد روغن بگرد و مانند دفع آبله کند و چون لب درم کرده باشد پوست کدو تازه بر آن و چکانند
 نافع بود **زین** چون روغن او بر کزیدن جانوران زهر دار مانند در استگین دهد در درخت زلفرا
 نافع بود **زین** روغن آن و جمع ماری نافع بود و عاظمه در دست و پا کردن و کزیدن جانوران را
 و جدا بر بخورد مانند دفع جدام کبک **زین** روغن است که از دست عمر کیده چون بر شسته برده
 مانند دفع عقون کند **زین** در شراب میساید کوبید و بر درمها و در دما طلا کنند نافع بود
 و چون کسی با مویزها کبک باشد از داخل مزه او کرده بخورد او قوی گردد در رزخ از اول او باز
 دارد و چون باز نت دروناس و مضله تخم مرغ طلا کنند بر شکم یک خاصه اگر دماغ یا سر بویان باشد
 نافع باشد **زین** از سه انواع کینه از زرخ و نقره و حال هر تا بیشتر روغن عمل میکنند
 و بهتر است و چون زخم کهنه و ریشند باشد خوب پاک کنند و چند ورق نقره با طلا داخل آن
 بر ام کرده زخم شکم یک استخوان و مایع و کتف و شقیقه و سینه و قضیب **زین** جمیع
 ریشها و شکم که کوفته شدن حاصل استخوان یا ناخن که نافع بود و خون باز دارد و زخم را
 بهر کنند و این جراحتان در آرد و حافظه باشد چکه زخم شسته و تیر و پیکان کینند
 نیزه و زخم فخر و کلور این سر ام گذارند گوشت در یک روز بالا آورد خاصه قضیب و خصیعه
 و قناری خشک سازد بکشد زود و جویب خوب نرم صلابه کرده شب با مویزها شادنج عید شسته
 موم نقره روغن زیتون کهنه و اگر نباشد روغن کجند حاصل و اگر نباشد روغن بنیان و کندر

میل
 حروف الفبا

قضا
 قه
 رقطا

قهر الیه

تلیس

حق

تسهام علاج انداختن

مرهم سازد و جخم و زوف کرده و ورق نقره در آن حل کرده خوب بر هم زند و بجا نهد
 گذاشته بر زخم گذارد و چون زخم فیتله عذر فیتله را بدان آلوده کرده بر زخم گذارد و بالای آن فیتله
 شما گذارد **مرهم کله** زخم بند کوبید این مرهم نافع بود زخم استخوان را بدیر کند و تیره
 نشود و زخمها را کشته را و حورده شدن زخم و هر که دادن و هر جا که فضا بدیشد و زخمها را و
 ساله و بیشتر از آنرا و جراحی را و عور منقذ اندک به استر کند در ره روز انداختن زخم بند
 گفت سیزده سال شخص اشک داشت بر پشت است که بر هم نشد او را چهل روز فرمودم
 که دست در کردن آویخته حرکت نکند تا بوسزند و کار نکند و از جراحی فرج شد و این مرهم کله
 چنان شد که بنفشه هرگز نبوده **صفت دوم** روغن زیت اتفاق به ای موم مکه و این مرهم کله
 چنان شد که معیر کوبند و ای مویا ای شادنج عذر شسته سه ای مراد رنگ شسته سه ای
 بود سه ای صابون صلیبی که در روغن بسایند سه ای موم کوفته و بچسته مرهم نموده و اگر عوضی
 روغن زیت اتفاق روغن کجند باشد **نقصین دارد** کوبک کونیا پسته پنخ ویران بکیرند
 و در آفتاب خشک کنند و بر صند قدیمر مانند گوشت تازه بر ویاند و چون دور کنند بویا سه را نافع
 بود و بری را ماییدن بود دارد به پسر کله کورک کونیا پسته پنخ ویران بکیرند
 در آفتاب بکینند و بر صند قدیمر مانند گوشت تازه بر ویاند و چون دور کنند بویا سه را نافع بود و بری
 را ماییدن بود دارد **مرهم** به پسر کورک کونیا پسته پنخ ویران بکیرند
 بود و روغن آن نیز بر حکم و جرب ماییدن بود دارد **مرهم** نافع بود جهت برشته شدن
 و جمع زخمها را تازه و زخم کرده و موضع کرم قطع کنند مثل است پاپرون او را حدقه سب
 او را کوفته با سبانه نه بهر و لهاب سفول و روغن بادام مرهم نموده بگذارد دفع درد کند و در
 هر روز زخم را جایش پاک کرده **مرهم** احباب آن و تخم آن جمیع زخمها را نافع بود و جهت بچسته

ستان

بیزاری

بیت

بیت

سیتا

ستان

کرون زخمها

سردن زخمها نافع بود **کوشته** بره لایق باشد در بر زخم توان داد بر بنظر طیکه در جاری یک یک که بمانند
 و بسیارند که بوی زخم نافع بود **نافع** بود از جهت جمع زخمها نه از آنکه بود ناصور و غیر آنکه بود
 نافع بود و خشک دارد باشد نافع بود موضع زخم بیرون آید و بیخ دندان محکم کند و زخم ملایم
 و حق نافع بود و زخمها را صفت بسیار عذوه باشد و حکم شده باشد زخم کنند و چه که از آن پیار در
 و چه که نافع کند **نافع** بود جهت جمع زخمها و ششهای معضن بو عذوه خون به بناید و منع
 زخمها را بکنند و زخمها را از زخم شقاق شده بر طرف سازد و زخمها را بد با صلاح آورد و چون
 با صل طلا کنند و لاد و اگر کنند بر که گفته طریقه آنست که در سر که گفته اند از طلا حاصل نولست
 شمانه رهن پس خشک کرده چون داخل زخمها کنند کوشته مرده را بخورد و مصلح آن روغن
 زیت آو زخمها را زخمها را بکنک با چوب بود روغن کثیرا نافع بود و منع ورم زخمها بکنند و زخم کثیر
 و زخم و کولم که از موضع بد آورده باشند نافع بود **شکنه** که سفید را گویند چون گرم بیرون
 آورده بر ورم موضع زخم بزنند رفع ورم بکنند **کنیک** که گویند بر ورمها و زخمها کنند نافع
 بود و خشک کرد و چون داخل می کنند که در بسیار میکند رفع بکنند و چون بر ورمها خفه
 کنند تحلیل ورم بکنند و چون با شیشه زان و زخم بود بر موضع طلا کنند که در بسیار کند رفع ورم
 بکنند و چون بر ورم خضیه طلا کنند آنرا نافع بود و چون آرد با طلا بر خضیه طلا کنند
 نافع بود و چون با که در سفیداج و روغن بر او رام ماره طلا کنند نافع باشد و چون بر زخم
 جانودان طلا کنند رفع زخم ایشان کنند **زیره** را گویند و چون بگویند و با عسل بر ورم
 خضیه طلا کنند نافع بود و جمیع ورمها را تحلیل دهد و زخم کند **چون** بر ورمها بر طلا
 کنند رفع ورم کند و بسیار را قطع کند و چون داخل می کنند بر زخمها که از زخم خود خشک

کیار
کوشته

کند

سرد
گرفته

مکه

کاه

فراموش

نور

بان

ان احم

ان اشرف

نور

نور

نور

فراموش

کند و چون با پیه خوک بر ورم مقعد کنند و بوی اسهال قطع کنند گذارند و در رساکن
 کند و چون با و عن کل حل کرده بر ورم بلیغ اندازند ورم را تحلیل دهد **چون مغول**
 کرده باشند و داخل سرهای که در آنها که همین شده باشد بر صید و زرداب می رود و خوک در اند
 و مجال خود آورد و چون سرهم او بر زخم قضیب و خصیه و سینه و پستان و مقعد دران
 و کش ران و بغل و زخم که از شمشیر و خنجر و کار و هر چه به کوفه باشند نافع باشد و خشک کند
 چون با شیر برشته و بر روی نهند که در بخت می نهد و در یک روز بخت نهد **همه شیرین**
 گویند تا شیر کاو برشته باشد چون سرهم بان بخت کرده بگذارند زخم را خوب کنند و مرکب را
 خوب بیاورد و در دریا طرف سازد و ورم صلبت بوزم کند چون کسی از اعضا بیست
 بود و غذای آن شیر مرغ شتر طیلم زخم بخورده باشد و خود سر و آگه باشد و خون رود بهترین
 شیر ما شیر آدم بود پس از آن شیر خرس از آن شیر کاو پس از آن شیر کاو و چون بیشتر زنان بکنند
 به ورم ناخن بگذارند دفع ورم کنند و بکشد **خون حبل ووقا آن بر زخم گذارند**
 زخم را زود بهتر کند و چون به بزند بر ورمها گذارند تحلیل دهد چون بر قاضی و طلا
 کنند دفع آن کنند و ورمهای گرم را نافع بود و سوختگی است و سود دارد و گزنده است
 دیوانه را و بوی سر زهر هادن دفع ببرد کند **کاو زبان را گویند چون بخورند**
 عرقه کنند جوشش در مانی نافع بود **بلوام نخ را گویند چون بسوزانند و بر سر محل طلا**
 کنند پاک سازد و موکب بر آورد **بلوام شیرین را گویند چون بگویند که سد دیوانه**
 گذارند نافع بود و غز آن جمیع مرضها را شاید چون حلقه برون آوند گرم کرده در او چکانند
 جابروند کند نافع بود **جوارید را گویند ناسفته در چند برگ بنامند چون نیم ساییده بر زخمها**
 مانند نافع بود و زخمها را چشم ورم زخم خشک سازد خاصه خصیه و قضیب و ناف و زخمیکه
 از کار و شتر باشد **مایینا که باشد در ورمها که طلا کرده بود دارد خصوصاً در انبار**

رسته چون گرفته بود در میانها ضحاک کنند انرا تحلیل دهد و خوردن در زخم دارا
 نافع بود چون زخم کن باشد چکر را بکشد و بر او عقیق که گرفته باشد دفع مضر است گرفته گی
 بکند داخل مرهمها بکنند زنجیر از آن باز دارد و زخم خشک کند چون بر زخم خصیبه زخم اندک
 و آنکه زخمک و ناصور مقعد و اندام تران را نافع بود اگر آن خشک از آنکه در آن اندام تران بر آید این
 مرهم بگذارد سه روز که زخم تازه بر وی آید **مرهم** مایه ان چغندر متقال ز صوبه کیمتقال شادریج
 عدس کیمتقال روغن بادام صوم نوره چند که کباب باشد وزن نوره و عدس و کیمتقال و متقال ز صوبه
 پودر و متقال همه گرفته و بچینه بشش سوار بقوام آورد و بیکلار و یو ضایر از در کش گوید گی
 زخمهای پلید و بد را که در و در بگذرد بهتر که درم سیب این و این را از اسرار جرجی است و کسب
 این را زخم کرده و فلان سه چیز است چند در زخم این مرهم و این که اگر صحت داشته شود بچرخ
 امواج بنامد **مرهم** چهل بک بند و داخل مرهم کنند زخم و صوبه و جانفان زبان کار و الحال باز دارد
 چون زخم تازه بر زخم باشد زود بهتر کند و در زخم و الم آن بنشد و اگر کس زخم داده باشد چون آب
 آن بگذرد و در زیر و کار نکند اگر داخل مرهم کرده بر تفاق و بولسیر و فطامیر گذارند نافع بود و زخم کنند
 در زخم بهتر کند و چون دانه آن بر گوشه لب باشد بپزند تو تیار سفاله و مردار سنگ و سفیداج
 الرصاص و پیس بر آری که بگذارد و مرهم کرده بر گوشه لب و کات نیز داخل کرده بگذارد
 فادیه را غذار مختلفه باشد که آن کو سفید چرک کند و جان داروینند که ایچ داروین و این
 باری تیز زده که باشد که زخم گوشه لب چهار سال یا پنج سال بماند بطریق گوشه سرخ بماند **مرهم شیش**
 حجر النور در و شتابه گویند در مرهمها داخل کردن و محلول و قاطع و در مایه باز دارد زخم را از زخم
 و خشک کنند و زینها باشد خاصه گوشه چشم را چون با بخورده و پیس بز غلوط کرده بیکلار بگذرد

مان

بپروا

صفت

ص

مراد نسخ

زیاکه بخورد و غارش از رزشها باز دارد مستعمل نمود کند **لمی** عمل و مار سنگ اگر زنده
 در آتش قرارش نموده در آب اندازند و بعد از آن عمل نمایند شاید آینه شکست
 تریه را در او نافع ترین است باشد چون مقبول کرده بعد از آن شایخ عدس مقبول کنند
 خشک کنند تریه جل، جیره با بانه و کلف و خش زایل و درم را نافع بود و زخم شک و زخم
 آبله، فزیک و پاک صورت نافع بود و در زخم غایب مندیله شده و سال ما بر آن کشته چون این را
 شسته تا بر کم ما بر آن چنین داخل کرده بگذارد خشک و کوفت تازه بالا آورد **نوعی از خام است**
 چون بویله و سدیدک بر عمل سوختن اشرف است خشک کنند چون بارت رو می نماند
 کلا نافع بود **مراد** با تریه در مرغان زهره در لاج و طیار اوج و یک یک بکنند داخل صحران کوفت
 در بخورد **مراد** زهره کا و چون زهره کزیدن جانوران طلا کنند در و درم آن تسکین دهد چکه
 و صدید با بودن را چون داخل تمام کوه کلا را ناختک با علاج آورد **مراد** زهره در خوا کوه کند چون
 طلا کنند جهتم زخم کرم و مار و زنبور نافع بود خاصه چون دروغ کل این زخم کرده نماند **مراد**
 این که بعد کمار بر آن کشند چون ریایند بر پستان و حتران مانند الم و درم آن بر طرف شوره و پستان
 نیز در کشف چون بر ضعیف کنند طلا کنند بایسد و با رفیق با هم رسد چون بجای مانده کرمی
 ریخته باشد سوسه بویاند چون با رسد بر دم سپر طلا کنند و درم را تحلیل دهد چون در
 زیر آتش کنند تا سوسه نماند با رسد و نظرون و بر فابو خوناز بر سرطان و اکلم نماند نافع بود
 و بر سوختن آتش و جوشش و بر طلا کردن سود دارد خاصه اطفال را **مراد** زرد الودر او کیند
 چون مفر آن باز دلو با هم کوفته برینند گذارند بیرون کشند چون بودم حلوی و ملازه طلا
 کنند نافع بود و آب لیمو غرغره کردن در کله و درم زبان را نافع بود و دروغ طایفه آن شقاق لب
 و کف دست ریخته با و با سپه نیز در راسخ طلا کردن نافع بود **مراد** چون کوفته داخل تمام کنند

رات
عده البق
عده الوخم
س

شوش

طله

الم تصید

زخم قضیب ریش خضیه و پستان نافع بود و زخم آبله و آنکه نافع بود و هم مرغ
 آن و هم روغن آن جمیع ریشها را که بر اعضا لطیف افتاده باشد خشک کند و بر هر که در قویا
 و کیون و جذام مایه بدن بود دارد و زخم خنازیر خاصه که بر سینه و پستان افتاده باشد نافع
 بود و زخم گوشه لب و فاصود و گوشه چشم و درم خمیس و ملازه و پس گوش را نافع بود
 و پروان شدن پیوند با رست و ساعد و جمیع اطراف نافع بود **بهرترین آن بنفشه**
 باشد ضما کردن بر شکم کتیک و کوفتک و الم تقرس بود دارد **درم که باشد بهترین**
 آن روغن آن باشد جمیع او را م بلغیر استکین دهل نافع بود مردم آن جهت بوایه
 و ناصیه و ریشها معتدل و بازگردیدن و روغن داخل مراهها کردن ریشها را بدرد آورد و خناری
 تحلیل دهد چون بر عفت و کرم طلا کنند نافع باشد و روغن آن در پهلو و در عصبها را نافع باشد
 و عقولت او درم زانورا بود دارد **نمک که گویند زخم که گویم در آن افتاده باشد چون آب که**
 آن را شویل منع آن کند و چون با عمل حل کرده برود مراه صفا کنند و درم تحلیل دهد
 و چون بر گویند مسک در بینه و اغیر طلا کنند و دارد و چون بالعب کتان و قطران و عمل
 بر زخم زنبور و نخل و نثار با طلا کنند و درم **مراهی گفته شده** چمن روغن آن بگیرند و بر ریشها
 و صیدها مانند نافع باشد و چون داخل مردم کنند و بر زخم گذارند ابله فرسند و استک را نافع
 باشد و زخم کارد و ریش و جمیع حیوانات موزیرا نافع بود و ریش گوش که صید بالا بد **مراهی گفته شده**
 چنان بایست بزنگوشید و بزنگنده جانفازند نهند نافع باشد و چون داخل مراه کرده درم
 بخت کند **مراهی** ابو عمال مروی گوید روغن آن داخل مراهها نمودن ریش پدیدار بخورد و زخم را

مفا
 مرکه
 مقله

سلح

و

مراهی
 مراهی

مراهی

با صلاح آورد و زرداب و صلبید لختک کند و زخم کویدن جانور از نافع باشد
 چون بیا ز تر کس بخت بر روی در مثل گذارند نافع بود و گوشت اموضوح را نم و سست سازد و برکت بد
 و بر روی موضع که خرابند برکت بد مگر بخت بگذارند سر کشید **طلا** بود مرکب شر خلد صمغ
 و حقیض مسک و شاف ما پنا و پوشش در بند بر جان برودها مانند صلاست آن بنامند و شکین دهل
 مثل کنار روی و در دندان و اورام حلق و اورام ساق پایداند و بر هر جا و بر روی پاره شده
 چون با زعفران بر کف روی طلا کنند نافع بود و چون بر ششها که صلبید بالید و بسته شود چون
 بر آن طلا کنند زین لختک کند و زرداب بر طرف سازد چون از آن غده سازد مثل پاره حاصی زخم را
 نافع باشد **چون** بر کوفته عقب و جمیع جانور طلا کنند سود دارد **بیا** بر سنگ که گویند خون
 و بر جان بر کف طلا کنند سود دارد **چون** باوغنی کلی بر جرم مانند نافع بود **فیلان**
 نوید مریح کوید که چون بنیخام روغن با بخان بر جرم مانند زنگنه و چند روز بماند زنگ آن بنگوشد
عند چون ششم سوخته آن با شمشیر و ماق لکد زرد و سفید تخم سرخ طلا کنند بر جای
 که خون نه ایستد باز دارد زخمها را از چرک و عفونت پاک سازد و گوشت تازه بویاند
 ششم شتر را گویند چون بوزانتند و بر جراحت افزینند خون باز دارد **کونید** چون باق و بر جرم
 و شخ و کدازند با نافع بود **چون** بگویند و بر جراحت باشند گوشت بر داند چون کچی
 بخورد که ز لوف بر به باشد بر روی آید **چون** بر کز تازه چون بر جراحت گذارند بالا بر سر نافع بود
 چون از کرم **چون** بگویند و بر جراحت گذارند گوشت کهنه بخورد و گوشت تازه بر ویاند
 برینها بر با صلاح آورد **چون** بر کوریا چون بگویند با شمشیر بر بند و بدان مغزوه کنند منع
 سیلان مورد را نشه کنند و ملازه و حلقه نافع بود **چون** خشک کرده در دهان نگاهدارند
 قلاع را زایل کند و چون بر کز و کدازند نافع بود و در شکین دهل **چون** بگویند و آب آن بر کز پنا

بیس
 سز
 شسته
 شاد
 نیلغام
 الود
 بر الفاح
 حج که
 ورق الذهب
 ورق الام
 ورق البوط
 ورق ارجاسو
 ورق لوسون
 ورق الخراف

جافمان طلا کنند سود دارد و برود زخم نهادن در بستان نفع عظیم دارد و ورم زخم را
 بنشانند **بزرگ** خشک شدن چون چشم بلبل بران نیفتاده باشد جمع کرده بزخم گذارند
 یا داخل ماس کرده زود بخته شود خوب کرد **بزرگ** که خشک شود چون با بستان ناسنا حل کرده بر زخم
 گذارند که زود کوبند طلا کنند نافع **بزرگ** شقاق لب و زدن افیض شود **بزرگ** مرغ بنشیند
 بنایت خوش صورت و تاج بر سر دارد که حضرت سیدمان علی بنیفا علیهم السلام او را شرفی داده چون
 چشم در این کس بنشانند که خدام دارد بر طرف نهد و چون زرد و بر کند که سگ دیوانه و جانوران مانند آن
 بود چون او را سوخته خاکستر آن را بر زخم نهد بخته شود و چون بر او بریزند آن مانند او را م
 بر طرف نهد و روی آن بنایت کوشاک سازد چون روغن و گوشت او در روی بماند نزد پاشا رفتند چه
 آمده بنامش چنان کنند چون تاج و در زین عمامه نهند بر زخم میور نهد **بزرگ** مار چوب
 کوبند چون داخل روغن بلسان کمره بطریق مسموم با بیه سرخ و کند روغن تا بماند که کوش بر ویاند
 و زخم تا خود نافع بود **بزرگ** کاسنی کوبند بزرگ تازان آن را بر زخم گذارند نافع و زین کوش بر ویاند
 چون کوفته بر ورم کمانند دفع ورم کند چون آب و بر پاشا مانند مار عقب بکشد بر حیوانات را
 نافع بود **بزرگ** ورق ویرکان و شنج زان نافع بود و روغن تقریس و در زانود سود عمل
 و سوخته اکثر نافع بود **بزرگ** همه رنگ آن خوب باشد چون خشک کرده بود در مایه صلب گذارند
 بخته شود و چون با اعانتا به بنند و ورم زخم بنشانند خاصه در بیل باب کونار بر او را م حلق
 گذارند و کتار و رو طلا کردن دفع ورم کند افلاطون زخم بند کوبند چون روغن و ریخته
 در مسموم کتله بجهت جراحت بنیت بغایت نافع بود چون سوخته خاکستر آن بر جراحت بنشیند سود دارد
 بهتر از آن است **بزرگ** چوب تاب بنند و بوزخ کوشه لب و احفان طلا کنند ورم بنشانند
 چون داخل مسموم بخته حبه زخم روی در همان زخم بر طرف سازد چون در دهان گیرند اگر آن در سه
 نیز آب دانه بنند حضرت زهر صبر باز دارد و در قوی سازد و الله اعلم بالصواب

دو قاعه
 سخن آن
 حرفها بود
 هلیون
 اندا
 حرفه
 حرفها با
 باقو

فصل در بیان وصیت ستاران در این علم
 و آداب آن محافظت خود نمودن اما بعد
 بدانکه آموختن این علم جراحی علم فویست و بعد از علم حکمت فاضلتر می باشد
 و در کتب این علم عللها و مرضها حادث نشود در آن اگر جراحی بمعالجه آن نه هر دوازدهم مهلاک
 شود سبب دیگر آنکه مردم را در دنیا دشمن بسیار است و کسی زنده نتواند ماند که او را دشمن نیاند در علاج
 امراض که حق سبحانه و تعالی علاج آنی نینداید آورده که موت را که خلق از آن ناگزیر است پس هرگاه علیتی یا دومی
 در ظاهر یا باطن بهر سبب یا خیر ناسخ یا قضا حادث شود باید که جراح اینرا بداند و علاج کند و بسیار بود که
 رزق مردم طریقه ندانسته مهلاک شده پس واجبست در این علم که شخصی حکم کند که هر کس که از آن
 و مطیع باشد و اجزان از حق سبحانه تمام طلب نماید که بعد از یاد آوری این مقصد داشته باشد و نیز در همان
 دین باشد این علم را بدین نتوان آموخت و بمطالعه آنچه ضرور باشد رسید که این صحیح است گویند
 و کمال آنکه بنود و کسب کسی ندارد و خوب بیرون رود و از درویشان طمع نکند تا بمصالح پیوندد و کارش
 نقد بمصالح و رونق کند که باید در دیر بعد از سخن گفتن و از هیچ کس نندیشد و در وضو باشد زیرا
 که در بین رخصت را در هر وجهی باید و دانستن داروها که گن در این کار واجبست تا حاضر نشود
 اگر کسی را در کسب در جاری آن علت است بکار خود کار فرماید ضرر نکند بنزد خدا را در مواضع که سبک درست و
 مبارک قدم و هر بنیاد در دوره دار باشد که در همان ستودگار بار صعب خیزد و نزد مردم غیر سخن
 نکتند و اگر نه آن و خشن آن مردم را بر احتیاج می برند و هیچ کس عیب خود را به نهان ننماید و دانسته
 اگر بخلاف آنچه گفته شد عمل نماید خدا و رسول در حق او است و باید که هر کسی کار را از اصل و فرع آن اجتناب
 و حسد و نمار نباشد زیرا که آن کار عظیم است و در عمل دست کاری که آن در گوشت و پوست بود استخوان مردم
 چون بر بدن و وحش و داغ کردن و استخوان شکسته و باز بستن و پیوندن با رجا رفتن را باز مجاز آورد و هر چه
 در کتابها و ریشها و دانشا خلق داروها که او را بکار است در رخصت که جمعی از اینها را که در وجه عمل طبیبان فرست
 و رخصت که همانند در دو پهلوئی باشد که بسیار بوده که در کسب چنین رهن فایح شده و اولاد بسیار از آن کسب

رخصت بر بند

نم بریدند
صلو بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و بعد از آن که از آن حضرت سئوال شد
بجای ایشان چه باید کرد
چون آن را که از آن حضرت سئوال شد
در چه باید کرد
و تا آنکه آن آید
این کار آنرا که از آن حضرت سئوال شد
و در آن وقت که از آن حضرت سئوال شد
و سلام و عرض آنرا که از آن حضرت سئوال شد
و چون خود را بدانند که از آن حضرت سئوال شد
پس چه شکر آنرا که از آن حضرت سئوال شد
فوق آنرا که از آن حضرت سئوال شد
آنجا که از آن حضرت سئوال شد
سایه های بسیار آنرا که از آن حضرت سئوال شد
و آنکه در آن وقت که از آن حضرت سئوال شد
لا اهل هم کو بود آنرا که از آن حضرت سئوال شد
تو در آن وقت که از آن حضرت سئوال شد
و بپایان رسید آنرا که از آن حضرت سئوال شد
از آنرا که از آن حضرت سئوال شد
شدن آنرا که از آن حضرت سئوال شد
شب که از آن حضرت سئوال شد
گند و در آن وقت که از آن حضرت سئوال شد
رسد و در آن وقت که از آن حضرت سئوال شد
نوبت آنرا که از آن حضرت سئوال شد

رسد و در آن وقت که از آن حضرت سئوال شد
نوبت آنرا که از آن حضرت سئوال شد

علاج دهمبر

علاج اشكر

علاج تير يا سكا

علاج امسال

بيرون اورون

باطن که سفاقت
 نکند و نه غم که بگذرد که کعبه
 بعلان سزا باشد و در آن سفل باشد
 بجان آن سفل باشد و در آن سفل باشد
 بفره که پوست و طیب باشد و در آن سفل باشد
 لایب بر آن آرد و خف کند و در آن سفل باشد
 تخم خاضه کند و در آن سفل باشد
 کتان بر آن آرد و در آن سفل باشد
 مرغ کند و در آن سفل باشد
 باسد و باقی نباشد فصل که از این بگذرد و حجامت کند و در آن سفل باشد
 فصل از این بگذرد و در آن سفل باشد
 او را بیرون آرد و در آن سفل باشد
 بگذرد و در آن سفل باشد
 و بیرون بگذرد و در آن سفل باشد
 مایه آن چینی و در آن سفل باشد
 سیدانند و در آن سفل باشد

نقصان دارد و اگر بود

فصل در بیان

بودن

نیش بایز بود و اگر صاف بود که در سر کلاه بود و در میان
دند تپ بود و اگر صاف بود و خوب بود و خوب بود و خوب بود

بناکت در هر صدمه که در موضع نیش بود و خوب بود و خوب بود
بناکت نافع بود و اگر نیش در موضع نیش بود و خوب بود و خوب بود

نیش بگذارد و فیلد را که در موضع نیش بود و خوب بود و خوب بود
نیش بگذارد و فیلد را که در موضع نیش بود و خوب بود و خوب بود

فصل در بیان

نقصان دارد و اگر بود و در هر صدمه که در موضع نیش بود و خوب بود و خوب بود
نقصان دارد و اگر بود و در هر صدمه که در موضع نیش بود و خوب بود و خوب بود

در پیش زود

باندرون رسد و خارج زود باندرون بر

ضعیف کند و دین را

در این بود

در با

کرد و در او او و در آنجا خفت و بود و دل از روی ضعیف شد و بهیچ وجه در این بود

لا اعراض مخصوصه است که کسی به آب نشیند و مهم نشیند و بهیچ وجه در این بود

که گوشت آن به آب عدم خوب نشیند و از آن را حجت باید و بدین خوب

بمکن و مردم هم دارا بر زمین نشیند و بهیچ وجه در این بود

و باشد که ناصور بود و در این فصل بر روی یک نشیند و بهیچ وجه در این بود

فصل بلند خوش هوا و آب روان و سرد بود و در این فصل بر روی یک نشیند و بهیچ وجه در این بود

چربی بسیار نیاید و در این فصل بر روی یک نشیند و بهیچ وجه در این بود

دود در خود نگاه دارد و در این فصل بر روی یک نشیند و بهیچ وجه در این بود

نقصان ریش از نزدیکی باشد که حرارت بهم

بدین سبب که آن دود کند که نقصان

او ضعیف

در سلم
 بسته دارند که چون بارش خوب
 نشود و در این اخبار و معرمان دهند و از موضع دست
 نوقصان دارد یا بوی خوب است که از شیر نبات و کبرکندارد
 در که و خنوز و لاهبوا اگر فرغشند که گوشت تازه بالا نیاید و کبرکندارد
 که رخ که از هر چه روز بگذرد بقایت بندد و بعد از آن مرهم کبرکندارد و اگر
 که چنانچه است که آن در سلم هر روز در وقت بید و بعد از آن مرهم کبرکندارد و اگر
 روز اول رخ فوی است و صد وجه است از آن نافع بود مگر آنکه اگر در دم کردن در روز
 و ملق است و سینه و دست ظاهر شود و اگر از شکم در بلب و با انگلین بود
 مسهل و این زرع آن بهتر شود و او را هم را تخم کینند و اگر از شکم و بلب و با انگلین بود
 و صد وجه است و مسهل به هم و هم و رخ کند اما در چله به بنان
 درین فصل قطع کردن و چیت
 مدخل از آن است

دره حرمه در غایت کمال است

معم ر و غند سفید ر و غند
 زیت و سفید آب سفید
 بکند در بجا بیست نافع بود و آن اندک آب
 کافور زده آن داخل نموده باشند بهترین بود
 کافور و قیون سه سه کتیا بود
 صفت مسهم یک که گوشت برین باید کافور و قیون سه سه کتیا بود
 ر و غند که گوشت برین باید کافور و قیون سه سه کتیا بود
 صف مسهم لاجب که در سزاویستند و سر و سر و سر
 اندر دوت ۲۰ ر و غند که گوشت برین باید کافور و قیون سه سه کتیا بود
 کوفته و پیخته مسهم که گوشت برین باید کافور و قیون سه سه کتیا بود
 بهترین کدوم سفید ر و غند با ورق طلا داخل کنند نافع باشند و آن کدوم که
 کند و ورق زعفران و مسهم که گوشت برین باید کافور و قیون سه سه کتیا بود
 باشند از خم تایی خنده تابع هر موضع را بقند سفید پی کنند و بدوزند و سوزند بر آن کدوم که
 کاری باشند نه المال آن موضع است و مسهم که گوشت برین باید کافور و قیون سه سه کتیا بود
 پس از آن صابون بدهند و آب نهند تا سرد شود تا از خم که مسهم رسانند بوضای آن در کنند
 و از صابون باریک بدهند و آب نهند تا سرد شود تا از خم که مسهم رسانند بوضای آن در کنند
 و از صابون باریک بدهند و آب نهند تا سرد شود تا از خم که مسهم رسانند بوضای آن در کنند
 اعتبار تمام بر صابون است و مسهم که گوشت برین باید کافور و قیون سه سه کتیا بود
 زرده صابون بدهند و آب نهند تا سرد شود تا از خم که مسهم رسانند بوضای آن در کنند
 مسهم صابون بدهند و آب نهند تا سرد شود تا از خم که مسهم رسانند بوضای آن در کنند
 نادرستان آن را

و بزک کما بود کاشن و در منزل خوش هوا وسیع باشد و از اطراف کما باشد
و طاع و قی نکند که ماده باند روز باز کرد و اما ناور چمن زخم بسیار اند
با بوی بسیار زند یا مرجم از زخم زاید گذشته باشند یا خام سوراخ شده
باشد یا نیش داده یا فقیله کوتاه کجه بجای آنها علت نیز رسیده ناور شده
یا در کوما گرم پوشیده بوده یا در سرما ظاهر فرود شده باشد هر چه از جمل روز
بگذرد ناور شده باشد خاصه در شهر کما کرد که در دم صلب شود و مجوز زخم
نااور شود و بچو شد طهرتی آن کجا که آن را پاک س زنده بنینه و اگر
گوشت را آب خوب بشویند پس ز آن این دارو بگذرانند سوز زخم
نااور و مرجم آن اول خراج مقام تعیین کنند و در بجای مقام کنند که خوش
و وسیع باشد و رخت پاکیزه کجا بپوشد و موضع زخم را بسته دارند و ترود
کنند و قضا را وقد الصباغ شراب و تخم اش باشد بانان کعبک بگذارد
که کما آتش کجا باشد و جانی کجا که از شتر و ده بیرون باشد که بوی روغن
و نان با لجان رسد و غذا گوشت بره طعام منهد بیان آب گوشت
بخورد و صفت مرجم ناور رنگ روز این مرجم بگذارد تا زخم را
با صلاح آورد لعاب به دانه لعاب خطم لعاب کتیر ابار و خنک

بمجد کرده نافع چه صفت مردار سنگ مغول کرده چهار مثقال بموم
سفید سه مثقال روغن زیت ده مثقال صفت روغن چهار مثقال بمهر را
کوفته علی الرسم مرهم به بزند تا سطر شعله و بگذارد نافع باشد اما زخم سرطان
زخم بد باشد هرگز از صفت او آن است که اگر بر موضع باشد که عصب
ندارد او طراحم نام دارد باینده گذارد پس از آن شود و یکی که چک چاورد
نامهم روز بلیید و ابو عمال آورده که زخم نالو سرطان باز کرد و در او یک
مشک کفنده بگذارد و از تو تیار بند روش هدانه عدس و مردار سنگ مغول
و امیرال پیروز و شاد و قدیمکه در نالو کفنه شد و برک مید و نیکو فرو کا بو
بگذارد و بود در او از موضع چنانچه گفته شد و غذا زرد هم نیم بری
باشد اما زخم خنذار بر در این زخم خود را معاف باید داشت و در آنها
موتی و اطعمه لایق بنوشند مثل شراب عناب و شراب کما و زبان و قالوده
ازیره نبات و صمغ بزرگ کشک و اع گفته بر جایمکه از گوشه گوشه آن
رسد بشکافند و داخل بر آن گذارد و از آن خلاصی است اما بهوشی دارد و بپزند
تا بهوشی شود و بعد از آن بشکافند و رگ را بیرون آورده و در آن
بآتش گذارد و سرخ کرده بر آن میمالند و لعاب دارد و بگذارد و بپزند

و بعضی نوشته اند که در صفت لعاب دارد لعاب به دانه لعاب
انفرد است

است بقول و لعاب خطر لعاب تخم گمان بار و فرغ بادام به نزد تا
غلیظ باشد و بگذارد که نافع است و بعد از آن مرخم نقره کند از
پس از آن مرخم مایه پس از آن مرخم سفید پس خشک دارد و کند از
بر طرف نشاء و غذا و اطعمه غلیظ کھو تخم در مثل گوشت کاه و جلوت
و فرما و آنچه بدان ماند نقصان عظیم رساند اما فصل پاییز بدان که

فصل پاییز نصبت با نیز فصل چهارم از اعتدال جهت آنکه خزان بگردد
تابستان اندکی موافقت دارد و صحنه هوا در تابستان خشکی بسیار
کرده و فصل بهار بخلاف آن باشد و دیگر فصل پاییز میل بد و طرف دارد یکی
فصل تابستان و دیگر زمستان نه نیز آب گرم در زمستان رود و از
فردا که در روخ کند پس بدین سبب در این هوا ایشان بدگود و خارش
صعب پیدا آید و درم های بد پیدا آید و هوا در خزان سخی خشک است

جمع کوبند پس با نیز که معتدل تر از همه بجای اما بدین سبب که آن زود
تخلیل کند این بدید و از آن سبب که سخت بخار از دیر زاننده بر سر
بخت از آن بدید در می باشد

در بدن

در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد

در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد

در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد
در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد
در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد

در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد
در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد
در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد

در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد
در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد
در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد

در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد
در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد
در بدن نسبت داده اند که در این هفتاد

معاجز زخم
خنازیر

بدان که افلاطون
زخم بند گوید که در کوه چاه است
معلوم شد که زخم ناصور شده بود که در کوه است
از چه سبب شده از آن جهت که هم ننگه داشته اند یا کت
کوشت آب بد بوده آب در نزد حرکت بوده هرگاه که بیمار زخم را از او نزدیک
بوده بآن سبب زخم نگیرد حرکت بود هرگاه که بیمار زخم را از او نزدیک
دایم حرکت بسیار واقع شود کوشت سستی شده بدان غایت نماید پس بدین سبب
از کما حق تعالی و کوشت بدین بود از آن جهت که در وقت کلمات تا به خود
نماید که آنچه گفته بود با آن ننگه بدین پس از آن هر چه در دست می آید در دست
و کما حق تعالی و کوشت بدین بود از آن جهت که در وقت کلمات تا به خود
و تود بوده چو در وقت کلمات تا به خود و باقی در باب علاج ناصور ننگه کند
جمیع و کوشت در دست آنچه بدین نماند پس هر چه کند و اگر ناصور ننگه کند
در یک باب نماند و مهم کلمات تا به خود و باقی در باب علاج ناصور ننگه کند
اما زخم خنازیر در کوه معلوم شد که خنازیر از آن داع کند و ننگه کند و اگر ناصور
اول بدین دلیل است و فصل اول در کوه معلوم شد که خنازیر از آن داع کند و ننگه کند و اگر ناصور
بیرون آورند اول فصل در کوه معلوم شد که خنازیر از آن داع کند و ننگه کند و اگر ناصور
په میان شکافته کنند و با او ننگه کنند و مهم کلمات تا به خود و باقی در باب علاج ناصور ننگه کند
و در اوها ننگه کنند و با او ننگه کنند و مهم کلمات تا به خود و باقی در باب علاج ناصور ننگه کند
در یک باب نماند

دیکه باشد
دیکه آنکه روی زشتی
دارد و بیاند مدت و یکی و نیم و نیم
در این وقت رو در سر به نشود بیش از نیم بلکه آن
بوی نگاه دارد اما از نیم بیش از نیم بلکه آن
شود و در سر بیش از نیم بلکه آن
و چیزهای بدخوق که در بیش از نیم بلکه آن
علاج آن در علاج بیش از نیم بلکه آن
شباب آلود و شایب روی و اسهال و غلظت
نافع باشند و یکبار بیش از نیم بلکه آن
گرفته بود در آن بیش از نیم بلکه آن
و غلظت ها موافق بیش از نیم بلکه آن
در این سبب بیش از نیم بلکه آن
بعضی که سید و باران بیش از نیم بلکه آن
سبب دفع سدها بیش از نیم بلکه آن
و سینه و ضعیف بیش از نیم بلکه آن
فلاج و دم بیش از نیم بلکه آن
کود و در بیش از نیم بلکه آن
مفصله و بیش از نیم بلکه آن
کف

زخم و همان

وگوشان
بسیار بنده و افتد برون
بیغیر از فصل ای و دیگر بنده چون نهادن
وگوشان و برون شدن و بنفشیدن از آن آب که
در روغن رافع و آن چه بدین ماند بسیار بندد و آنکه در بنده نشاندند بسیار بندد
که هنگام بروز آن در دو از آب بسیار بندد چون او را موی مغنیل باید با بنفشیدن
پوشیدن مثل سنجاب و سدر و قبقان و درغوشی و طلا و عود و بنفشیدن
قویات بید کردن و طعام خوش که او بخوردن و طعام خوش خوردن و مثل
منزل خوردن گرم و خوشتر هوا که غنوت نداشته باشد مقادیر
باشد و مقام سنگ نقصان دارد از بوی و غشا چنانچه در بویون گرم
و صاحب زخم راضف و حرارت بکیر و خواصه که از آنکه خوردن
در مزاج بوده باشد و شراب و شراب بیجالی خوردن
و آن شراب بود که از آنکه خوردن

نفال
 سبب چه بنیینه
 یک که با سبب بنیینه و زیاده از
 ازان بگذرانند تا نفع او کمتر باشد و در زمان زخم از مطلق
 متعال الی متعال متعال زبان دارد و در میان زمین و میوه ای استثنای میوه خورد
 در مقامی که بنیینه و سبب بدیل کردن بیرون نیاید و آنچه بدین مانده در وقت فصلان برین
 انگذ و غیره و بعد از اینج دهاس کشید که در دراج سعی نفع نیند و در آن مقدار
 در خوشی خوبت مثل گوشت مرغ و غیره و کتاب مکرانش و آن نیز آن مقدار
 ماده در در کردن باشد و قیر کردن با و زخم را بدینند که قواج بنیینه که زخم
 باید گوشت بسپارند که زوده و معده را با هم زنده نگاهدارند و در جوارف
 بیرون باز کرد و جوارف را با هم زنده نگاهدارند و در جوارف
 ریح نهادن زخم را بدینند و در جوارف
 در وقت صبح بخورند و آب
 در وقت

علی حلق کلو
و دماغ

بجسته کنده

مکنه باشته تا اوزان
متغیر نفوذ که اگر از آن کسب بماند هرگز اواز تپنده
تثقف چون در رشتان وطن و در آن آید یا ورم بر وضع
از غرضی افتد اگر مانع بود که بتوان کشاد خواصه اگر عدت
در کربن باشته باطن الا مطبوعه غلام که فایس طبیعت نه خورد تا اندک
مادورا شکنی دهد و ورم مانع را درین فصله بختی باشد دار و بوی فطرت
جهت پخته کردن و با ورم و ریشها دین فصله طلا کنند با بیز
و بگذارید در مقام گرم بگذارید بین حبه اوج گرم بگذارید و با ورم در آن بوز
و نفیسه و زود تکلیف نیاید بظلاف هوای تابستان زود تکلیف بگذارید
خواهد در هر که زخم را بکنند بگذارید و طبک های و در آنها
زخم را فشرده سازد و بسبب آنکه و زخم
طبک های بماند

کلام

خواهد بود بالای فیلدهم
بتر شود بالای فیلدهم
گفته که از زرافه آن زرم فیلدهم
مجلس زرم پیشانی که در آن مباله کنند
دو کوز و یک کاس است او را فاع باشد
که باران بارد و او را بقدر صغری و غله که در آن
مرغم رسل بگذارد و در آن اغب سزنی موافق باشد
بیشاید زراب مثل جایی
بسیار خوردن بهم می رسد جامت کردن از و طرف از خود نگاه دارد
از روی ورم داشته باشد از روی شکرتان و اگر تب داشته باشد
زرد اگر تب نداشته باشد و اگر تب داشته باشد
فستیقی خورد اگر تب نداشته باشد و اگر تب داشته باشد
مانع بود و شیوه کاسه مفورده چون است
بند این نهاد بهم کسی
بغنی را همان
فاید کرد

بعضا را
 نقصان در علم از ارتقا
 مخطوطات و کتابات و کتب و کتب و کتب
 کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب
 و ما میران جنب و کتب و کتب و کتب
 مرغ و لعاب طبعی است و کتب و کتب و کتب
 گوشت فروس بیم اگر قرض باشد کتب و کتب
 و دارد و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب
 با عوق کنند در طرف خود و کتب و کتب و کتب
 و سبب آن بهمان در روز خود را بعوق اوله هر چه
 وارد برنج و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب
 در بر آن کتب و کتب و کتب و کتب و کتب
 بگذرانند و بعد از آن وقت اینها
 سفید را کوفته خوب
 سفید

سوکن دن از خم
و سهیل

مخفته
و عاقبت با زنده

در کفنی بیدار پس از آن که با این مضمون که در وقت
این مضمون بگذارد پس از آن که با این مضمون که در وقت
بگذارد که هر که از این مضمون که در وقت
بگذارد که هر که از این مضمون که در وقت

بگذارد که هر که از این مضمون که در وقت
بگذارد که هر که از این مضمون که در وقت
بگذارد که هر که از این مضمون که در وقت
بگذارد که هر که از این مضمون که در وقت

بگذارد که هر که از این مضمون که در وقت
بگذارد که هر که از این مضمون که در وقت
بگذارد که هر که از این مضمون که در وقت
بگذارد که هر که از این مضمون که در وقت

و اگر بدین وقت خود کشد یا با
 نهد یا بلب نهد که در وقت که در راه
 دله و از آن که در وقت که در راه
 چشم مالده چیزهای گرم مالده از دفعه چوب که در وقت که در راه
 نتراب انقیون روی و شراب بنفشه و غذا و آب و در وقت که در راه
 و نپاید و گذشت به کباب غصه و طعام آب موافق تناول معده نافع بود چون در
 و نپاید و گذشت به کباب غصه و طعام آب موافق تناول معده نافع بود چون در
در فصل اول و در وقت که در راه
 ز دندان زخم خنجر و گار و شیر و اگر سوزن باید سوزن بنزند و در جای گرم
 با زخم که بقند ساینده بگردد بالای آن گذارند و خوب بنزند و در جای گرم
 بدوزند پس از آن سخته بالای آن گذارند و خوب بنزند و در جای گرم
 او را به پوشند و درین فصلی نطت زخم بهتر از فصلهای دیگر باید کرد
 بجز آنکه زخم زخم نشود و طبع نفع
 و صاب زخم را آب
 نهد

روز یکبار

زخم را بکن نیند و نیا بدنگار

و ضم خورندار

بسیار زرد او کند ازین

در خضاب

چشمین ز ضم نینقتد

مغزش با خوب باورند بپایان شده

مغز از آن که هرگز در اینها فرم را کند آرد

که بسیار نیند و بیوی با خوب نگاه آرد پس از آن که هرگز در اینها فرم را کند آرد

زخم را ببیند و بدست نگاه آرد ازین نیند

مردار است مقصود ازین نیند

مردار است مقصود ازین نیند

مردار است مقصود ازین نیند

زخم تازه

مردار است مقصود ازین نیند

منه نایبانه
اگر خجای شده مرهم عمید

مرهم فاکا کذله یا مرهم نقره نافع بود از

عجز از نایبانه از آن که
مرهم فاکا کذله یا مرهم نقره نافع بود از
عجز از نایبانه از آن که
مرهم فاکا کذله یا مرهم نقره نافع بود از
عجز از نایبانه از آن که

عجیب

بوی نمان و روغن و شک و غصه

بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه

بوی نمان و روغن و شک و غصه

بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه

بوی نمان و روغن و شک و غصه

بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه

بوی نمان و روغن و شک و غصه

بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه

بوی نمان و روغن و شک و غصه

بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه

بوی نمان و روغن و شک و غصه

بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه
بوی نمان و روغن و شک و غصه

بوی نمان و روغن و شک و غصه

و چربی نخورد مثل مالت و مهندانه و شک و سرکه و لیمو و نارنج و هر چه
تر باشد و سرد و زخم را نقصان دارد و همچنین در اول باردانند که آبله در آنست خواه
بچه اگر مانع از هوا و غیر آن نباشد فصد با سلیس کن بدو چون نده بخورد تا بخار
معه او کمتر باشد و قوت آتش را فصد و مخصل مهمل توان شکست
و از آنکه شراب نتوان داد و عرق دار چینی و بایان و فموره چهارم مملو قی به دراز

حلوا یا حلوا سیاه دانه بعضی در روغن بادام نافع می گنفت حلوا
سیاه دانه بگیرند سیاه دانه و اندکی بجز در سبب نرم بگوید و با گردنم
افت تر سیده روغن بادام بیخاشس یا روغن زرد که روغن کفید باشد بر آن
کنند به روغن بریزند و حلوا سازند اگر بجای عسل شیره قند و نبات کنند شیره
و از میوه که در زمستان و تابستان اجتناب کنند و اگر کمبخت قوه طبیعت خواهد
عکس الی صابون شیره تر از قند سفید و عرق با بایان و عرق دار چینی با ورق نعناع
و معجون نوشدار و حلیت موافق به و غذا گوشت مرغ قلیه غصه و حر نقل
بود و نقل را کهنه بدان ماند و گاه زرده تخم مرغ خواهد بود یا شیره گوشت مرغ
و اگر حرارت باشد کپور خالص از روغن مسکه تازه نافع به دشتی شس

ابله و اشک

و ان زخم

در ضربه و قصب و هس

موضع که با بند صوم بگذارد صفت

این کار با اول بوزم ابله از اشک

اصح صوم سفید

اصح صوم سفید

گذارد زرد و در بشود در وقت زینت اصح صوم سفید
سه سفید لآب کتیرا ۲۰ کات هندی اصح صوم سفید

طوطیا سفاله شسته ام لور کوفته علی التعم صوم سفید
و بیام و بکشد و زخم اشک از نادر و سه مانبا بیکه کشاید و جوشن شود و بدین سبب
گذارد نادر ساری داروی ملایم کوشش از آن بود و بزند و بکشد نیا بکشد بدین
که ناقص باشد خشک داروی قصب و هو طایف قصب را بشکند و بکشد که کهار صوم
و سبب خفگی خشک داروی آن را بکین و ماده در کهار بماند و عذهای کین
آید و در عظیم آرض شود و هر جا که آن چای و قصب در درجها از چای
باریک بپزند و عصب ن بکهای عظیم افند و با بشکند و در آن با بشکند
و سبب کین در در سبکی بکود و در آن با بشکند

قاصه اگر درم کند در این صوم
صومهای ملایم
گذارد

صفت مسامکه

زخم عمیق
 و زخم قضیب
 نافع باشد بکثیر روغن زیت ۱۰ مرصه
 کندن ساینده ۲ مرصه روغن زیت ۱۰ مرصه
 موم سفید سر سرد و دان سلاویه نمون
 در روغن بربن چون نیم گرم کنند روغن
 لآب کنیز مسامکه ساینده باشد و خاصیت این
 تکیانند خاصه اگر بر روغن آب کنیزی و زهر
 از شهوت رو آتش بخورد و قضا گوشت منع
 بان آن رو بزند روغن ریح کرده در آن روغن
 و بان آن مجورد و از تنش و ماست و هفتب
 مسم سفال ککرت تا بهشت شود و آتش استخوان
 ناقص کنند اگر چه در آتش استخوان عالی
 راستن این است کردنیست که ماده از آن در آن
 میاید بدان جهت ملاحظه بایند نمود و یکی
 آید چون نا صور شود از نا پر هیمی
 ناپ هیمی
 هس کن

دواي كرم كلشم اذواع

عزرو رو سلكه بلكه
 رو بنجا سلكه بلكه
 چهار كك غيز سه و يكيز از نيز چو شسته
 در بن امراضى فطرت كند نيا پاره ك
 كه آن را حيف مير آيد م در بن امراضى فطرت كند نيا پاره ك
 شود و اگر غيز زود صفرا را غضا شير كند نيا پاره ك
 بجز ام كشته در ارضى ملازه بنقده پسته شود و در بن امراضى فطرت كند نيا پاره ك
 خورد و زود مجاليم ابى و عطف بايد چو شسته و انقاعان ۶۶
 حشر چشم كند ارد كه در چشم و انقاعان ۶۶
 ببرد لك با ز لاه و لك بكنبرا و اميران صبر در چشم با انقاعان ۶۶
 از اضع چشم بيرون يا كام و صلق دستام كوي يا لوت چشم با انقاعان ۶۶
 اين مرم بلكه انذواع شسته مناسبت كند كند و صواب در چشم
 در موضع نزديك اعضا شسته مناسبت كند كند و صواب در چشم
 بلند و ده مستقال پسته زرم مستقال مستقال مستقال
 مستقال مستقال مستقال مستقال مستقال مستقال مستقال

۱۲۰

انوشیروان و از آنکه
 در عهد پادشاه و از روی
 خدیج مردم غنچه نگذارند و از روی
 لا اباکم و در قیامت
 کفایه و از آنکه
 بایند و از آنکه
 و مردم غنچه و از روی
 اگر در غنی که مردم
 کعبه و غنچه مردم
 و در آن صفت
 گرفته باشند و از آنکه
 بلان مردم احزاب نرم و پاره
 این مردم که از آن
 قطع عمل است
 باید

بانی شمس
کار هیچ بقایب نیز فزاید
و از فولاد طلاییم
ان را الت بر رخ زینت هر کس
کار جی فرماید آلات مذکور بخت
بکار برند اندک خوشی
در خوش زینت و پاک تر
چشم پند بران زخم نیت
بترند و بسیاران در غلغله کنند
در جای ~~خوش~~ ~~نیکو~~ ~~ارز~~
از انبوه بدان

پیکان از بدن بیرون آرند از فولاد جوهر دار طلاییم یا بد در آن گیرند
باش و خوشی داشته و خوشی قدیم ۵ باندن قوت تر شکنند از این و بدان کنند
پرگز تر چمن چراغ خواه که تر با پیکان از بند کنند در ضرب احد خوب و حکم
یکرد و اگر صاحب زخم بنای بخت مادی با هو نوب ۵ در عدد اول در آخر کلمه
بر رهنه بعد از آن بخواند و پیکان بشند و اگر هر سه روز کند نشد و پیکان

در درون بدن حکم می ماند و در آن
موضع که است و در آن که در آن
زخم می شود از آن پیش که در آن
با درون زخم می شود که در آن
که زخم با لایق بد می شود و در آن
خالی شود از آن در میان بند که در آن
در میان زخم و جابجایی می شود
زخم بند که در آن صفت سازند چون
و در آن زخم می برد و در آن آورد
زخم کار است او را در آن
زخم زخم می خورد و در آن
روغ می خورد و در آن

عقد داغ عقیدت

ندانم از این کس که چه بپوشد
مختره نقوش و از آنش بپوشد
باید کرد و چون طاق ۲۶
کتابه خنایر کنایه کوش برسد
بخواند زین کوش را بخواند
پیران آورند به برین داغ
با هفتی سازند بعد از آن داغ
مغز پیره و کوه خنده
که بجهت پیران بر باق دست
روضها نشانی که هر طرف است
سعد دور افکند داغ که از آن
ساقینی که در ایستاده و داغ
استر نقوش داغ پیران

صفت

خاربرو

خسته زردالو

گرفته و بخت بر او ختم فرم
ولا اگر زخم زردالو لایب در
بیزند و بگذارند و اگر از زخم زردالو لایب در
بیت او را بخت کنند هیچ فرستوان
که از او بختند و در جا که خواهد درین بینند اولی بیخ زردالو
که از او بختند و در جا که خواهد درین بینند اولی بیخ زردالو
که از او بختند و در جا که خواهد درین بینند اولی بیخ زردالو

و در بهم بیاید و با نند پس از آن اگر بپزند بگذارد و بکشد
و در بهم بیاید و با نند پس از آن اگر بپزند بگذارد و بکشد
و در بهم بیاید و با نند پس از آن اگر بپزند بگذارد و بکشد

پیشتر فال معی طلک کنند و خیر الی در در صد هم دارد و یاد کرد
پیشتر فال معی طلک کنند و خیر الی در در صد هم دارد و یاد کرد
پیشتر فال معی طلک کنند و خیر الی در در صد هم دارد و یاد کرد

بخت کرده

ار

از کتابه شریف
که اینها سنگی یا بیدر شریف
باز بعضی که طلکند بدین زیند طلکند
در یک بید در هر دو است اینچه جدا افتد
بلند آرد اه اگر در صفتی است
در هر لطیفه اگر حاجت فصد کند و جهات کند
بعضی که در لعاب استقبل و اگر با هم
دست یکا در بر یک نشیند از آن طلکند
و در هر کون و عندا بر موافق خوردن
و معجزه لطیفه خوردن و از نیم غلیظ باغ
رشته ترنج و مطبوخ آن و قوع ملیده
فردا جهت کون و ام سه روز خوردن
و در همان موافق آن کوفته بجا بر جو

الکرمه
عقلی است دفع آن بپیر آرد
بجز این دفع ندارد و هر که در ملاکون کند خود را بداند
و از حبس نیندیشد و پیرش در بند و شیاف فانی و غذاها می خوردن
رطین موس و پیرش در بند و شیاف فانی و غذاها می خوردن
چشم نیندازد و لبها بسپرد و در آن کون تمام کون و لبها بسپرد
و از چشم نیندیشد و در آن کون خورده است تمام کون و لبها بسپرد
قطع بلند استی در یک بیدار و کام او فرزند کون و لبها بسپرد
نباید گذشت شد فالها با گذشت چشم گوش و مانع در آنچه بر روی بیدار
دیدیم و در آن وقت چشم زخم نیست و آن و مانع در آنچه بر روی بیدار
ما بروی آید و اگر زخم دارد و خونریزی بهتر نتوان الا از زخم دارد و چشم
از آن سبب که گفته شود در وقت او را نهاد در روز هفتاد و سه روز
قدرت آن شخص قوتش و این گفتند تا او صفت معانی
و دفع خود و در این نوع دارد و ای مردم که
رگه را می طلاند

سفره
علاج زخمها

خون
اینست و متوجه باش
در هم مصالی کن از زرد است
بسیار در کوفت و زخمها که از فریب و اولاد
بسیار ماند و زخم کلاه مندا و مقام زخم خورد و در آن خواه در کوفت و ضعیف
زخم و بیرون آمدن بیجان و کلاه و غیره که از فریب بدن لطیف
که از بیقی مدور است و آب از آن و کوبید در روی کلاه با آن در
هم دارند که بعد از کمال صفت از آن از آن وسط
بدن ترین زخم کار و زخم و زخم بدین زخم تر از همه بدترین زخم خون
بر موضع خلد با این است که این بندند خواه لبر و خواه نبرید و طی این است
ان کمال جان زخم را قند نغید کنند و اگر سوزن باید از زخم نبرد و اگر باید
به درند پس از آن زخم نغیدند
نغیدند

ابن محمد از خج در

و بیت چرب
 باید کردست از این نوزاد بدید
 پس از چهارم اگر آب در میان کند در دست
 کلینیک چوب کند در آب در میان کند در دست
 پس صاف کعبه از بجز نماند تا به آید پس
 از الطی کلاب عرق گیرد و صابون را خوب کند
 پس از آن هر که در چشم این نوع مری که از آن
 رمد چوب و مراد است منقول که در میان چشم و ناخ
 جالنداشته باشند و بعد از آن این ملام کننداشته
 هر سه را به آب الفیثنه و مع زهر کند بگیرند
 سوم نهند ۳ منقال کند را بیدک ۴ منقال
 هم را در دروغ هم منقح داخل نمایند در از
 مکه کننداشته
 اگر بود کند

کارهای

کند این را که کند

ارفع دل مدغم

کنند سایدی عمل زه بلور

دل طین محتدم

دو شقال

این مقام فرما

دولت و بیگان

گرفته در رسم

دل مدغم

چو بیست

بیشند

کند این را که کند
 ارفع دل مدغم
 کند سایدی عمل زه بلور
 دل طین محتدم
 دو شقال
 این مقام فرما
 دولت و بیگان
 گرفته در رسم
 دل مدغم
 چو بیست
 بیشند
 شقا و زیست
 کرد بیخ
 زفته
 پنجم

بیمار که غم آرد
و عودان ظاهر شود
ان کوفته نشسته
و بخت در اجزای آن پیدا کند
و بوض در باطن باشد
در ده و شانده درها یک
دیگر نباشد
و غضب آفتد گاه باشد
منقطع شود
و بر رها ملتئم گردد
دردم از استخوان
از هر دو طرف
به نشو

در ضم زبیب
 بر روی کرم و زبیب
 عزیز گاه زبیب
 اگر کفر از جبرتها خون بسیار آید
 زخم بسیار بنفشه
 زخم رست بنفشه
 او زنده و قاده بر آن بنشیند و محکم بنشیند و گاه در زنده تا در میان
 و غیر آن چون جبرتهاست و نیز درست شود و از اطفاها و زراب با چون اندیش
 و پیر نیز باید بنشیند و جبرتهاست اما کنگه و در این
 یخلاب در کرم منفه بر جبرتهاست که آرد اما کنگه و در این
 و بنتراب فانی بنشیند و جبرتهاست که آرد و اگر کنگه و در این
 بار بنشیند که جبرتهاست که آرد و اگر کنگه و در این
 است به زنده آید با جبرتهاست که آرد و اگر کنگه و در این
 خون باز بنشیند

کتاب
حق زخم کالبدی و غیره
بگوید اگر بپایان نرسد چه گفته
نسبت بپایان دهنی مخدوم و غیره
و در این کتاب
بگذراند در رسیدن باید زینها
و در آن میان باید دیدت
بنیاید که
اگر این
علیه او علی قوی که
باید باز برید
کارها

دارم من فیدله نوران بکنده اند
نوریه فیدله نوران بکنده اند
ما از قدر زخم بکنده اند که زنت تا زود ببالا
دنا و محبت رو به بهر سواد و در حق قرص محبت است
نباید که زنت هر دو نسیب شود در حق دار و دانا
و از این بهر سه اگر جا کوفته زنت را خون در آن چه در آن است
و در آن تازه در او چو بر آن کز لاله و چو کز مشک است
صندیر و کشتن تا و زنده بلبور و اگر عضد سیاه بخند
نم از تیار ریاق کنید بکنافند در هر سر آن آید و از خیره زنت
دفعه ای که کزاد و سوخته کند و بدوزند با سندان زنت اگر چه
هر وقت که از وقت مستعد است نهفته که فیدله بجا نرسد و در هر
این چه صاب زخم را دفع باید رخ ملا که نه علیحده آن آرد و در هر
تا با را تحمید کند و بیم آنکه زخم را فراغ نکرده بود و در هر
و سلیک که در وقت که در میان کشته در هر
تاریک تا در هر وقت

دلگناه جرات

جایی بنام میلان خون ما از اطراف
بجانبه چشم که آنکه بخون از آن موضع را فرستند
چهره چشم که بکفن با بار و یا کتاف بکشد و با کتاف
در سر از اندوا آنچه بخون بسته میلان کند کتاف
دکمه در ضم چشم و پشتها در دست با و دست با
در کم و رفیق با آنکه از رگهای آنست و آنچه می بکشد و با رگ
بکند نوعی با چشم اول آنکه جمیع از زبان بخندد و آنکه بر سر
دکشن از آن رگهای در کتاف از آن خون با و اطراف بنام
و کتف بر یا در فدا بنام در گناه میلان خون با و اطراف
بخون از آن موضع می زود شد و جرات که بر کتف و عضلات
بخون از رگهای و آنچه می بکشد و با کتاف از زبان
دکشن از آن رگهای بنام کتاف و اطراف از آن کتاف
جرات بر عضلات کتاف
فوتت از رگهای
رنگ

ضمانت

و بنحو آن آرد
از بیهوشی و غلبه طوبیت
قریب بشو زخم آن زود نفوذ خواهد کرد
از میان بریدنی است بدان جهت به این روغن از میان شفافیت
سلیع تر است و آنچه در عصبها کثیر است خوردن آن عصبها را نرم
یکدیگر گزارد و نفوذ میکند آنجا که آس کشته و عذرت بهم رسد و عذرت عصبها را
زین آنگاه آنچه در عصبها کثیر است خوردن آن عصبها را نرم
از بیهوشی و غلبه طوبیت
قریب بشو زخم آن زود نفوذ خواهد کرد
از میان بریدنی است بدان جهت به این روغن از میان شفافیت
سلیع تر است و آنچه در عصبها کثیر است خوردن آن عصبها را نرم
یکدیگر گزارد و نفوذ میکند آنجا که آس کشته و عذرت بهم رسد و عذرت عصبها را
زین آنگاه آنچه در عصبها کثیر است خوردن آن عصبها را نرم
از بیهوشی و غلبه طوبیت
قریب بشو زخم آن زود نفوذ خواهد کرد
از میان بریدنی است بدان جهت به این روغن از میان شفافیت
سلیع تر است و آنچه در عصبها کثیر است خوردن آن عصبها را نرم
یکدیگر گزارد و نفوذ میکند آنجا که آس کشته و عذرت بهم رسد و عذرت عصبها را
زین آنگاه آنچه در عصبها کثیر است خوردن آن عصبها را نرم

از عصبانیت
بنام اوصی نقدقا رو قضا اندن
خولدن بکار با بدنت دار حجت در حال بنام
با بدنی عصبانیت در تمام رمان و قضیه در ۲۰ روز
مراغن زیت چرب باید در ۱۰ روز یا بی ۱۰ روز
که قتل آب یا در ۱۰ روز چرب زیت در ۱۰ روز
در ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز
چهار روز کله در ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز
اما بار ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز
سبب کوفت در ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز
در ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز
که در ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز
زفو توان بر ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز
در ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز در ۱۰ روز
بجز و چشم

کنند
بیاض ترس ابتدا بیاض
و صندغ نیز نافع است و دو کوی در صندغ
عقب است ۴ در باب زون اولون از صندغ است
که صویق ششم موش را شکافند در آن موضع بزنند برون اندک فصلت در آن
۴ در باب آتش برین میزند است خضاب ۴ و در قوس بزنند برون اندک فصلت در آن
موضع با شسته بردارند و تیر شسته تا بخرسند اگر درین موضع بزنند برون اندک فصلت در آن
و تا سه روز آب نیاید دل و پیش از آن خرقه از خرد برفتن موسم خفیه باید بود که بر آن گذارند
نافع است و دفع سرفشته هر که در وقت آن زمان نوبال کرده باشد به هر وقت موسی یا هر چه
او به اثر از آب الصبغه نافع است با شخم بیکرانه موسی یا سال جدواں خفیه یا خفیه
به اصله که نفعی دارند و هر زمان حاجت آفته نگاه دارند و طلائی از شسته
نانه و چوب دگر خلدن نیز گرفته شسته یا شسته
از دیگر داروهای اصله
در وقت صندغ

علی غور زاک
اک تحریر

صفت
اشبه از زخم بر آرد
بگیر دروغ زیتون بکفکفال موم سفید
ماید آن بخرال طای ختم ال ماز اول بعد از آن خط ال
همه را داخل هم مضمه موم سازند و هر گز بر سر زخمی که از اعضا درین
تا زخم از زهر باز آرد و اگر در روی نه در بر ضد زخم کند یا در دروغ زخم کند فی ای ال
متصل در فی ال ای و غنی بجز از آن ناله و اگر در موم کند یا در دروغ زخم کند
بجز در اگر عرب زهر از مومضی از اعضا سفید سفید سفید
غذای موم سفید و سفید روغنی موم سفید و سفید و سفید و سفید
بگیرد دروغ زیت و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید و سفید
سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید
صفت موم سفید از زخم موم سفید سفید سفید سفید سفید سفید
روغنی زیت کهنه روغنی موم سفید سفید سفید سفید سفید
و موم سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید
روغنی و سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید
و موم سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید سفید

دکنده

کرتایه
و گرم بیوشه و غذا اندک بسیار
چرب بد بود از ارد بیخ و آب تصدق رخ و هم گذارند و چو کله همه اگر بخواهد
ه خون از آن راه آب تصدق رخ و بیخ کن نشسته در راه که کنند در هر دو مایع
اب که در هنده ماعوق که نافع باشد و بیخ کن نشسته در راه که کنند در هر دو مایع
دشمن ز کشتنیز کوکون بود آرد و اگر مایه مقام کند باید به بلند نمودند که گذارند در روز
باید پوشنید به بر از آن است که در خواب است و هر قدر فرست که گذارند در روز
رغم اینست باید که بیدار نهند خون دل که بر آن کند آنچه هم است خوب بیدار
پس اگر در رخم درم کند نفاده از رخ زیت یا روغن گل یا روغن بادام از آنند
چنانچه روغن زرف زینه اگر نفاده از کشتنیز یا روغن زیت یا روغن بادام که گذارد
۴ در اینست نه درم درم رافع بود خوب است
آورد و روغن زرف زینه که در رخم
پس از آنکه رخم بید

وعلایق سفول
روغن کلینک سبزه و غده اند با
از آب یکیم یکتیم سرهم
از ماش روغن بیزد یا خود آب صاع بعد از آن روغن بیکند و اگر بسیار بیزد
ان موضع بوی کنگنه در روغن بیکند و آن روغن را با روغن بیکند که با روغن بیکند
ان موضع بوی کنگنه در روغن بیکند و آن روغن را با روغن بیکند که با روغن بیکند
ان استخوان بیرون آید و سرهم که آرد در استخوان بیکند و آن روغن را با روغن بیکند
غوب بپزند و روغن بیکند و آن روغن را با روغن بیکند که با روغن بیکند
روغن زیت بر موضع کوفته شده که آرد و آن روغن را با روغن بیکند
بگذارد که از روغن بیکند و آن روغن را با روغن بیکند که با روغن بیکند
بشدند روغن بیکند و آن روغن را با روغن بیکند که با روغن بیکند
از هر دو یا هر دو سرهم بهتر شود و در آن روغن بیکند که با روغن بیکند
در زیر روغن بیکند و آن روغن را با روغن بیکند که با روغن بیکند
سوراخ شده و روغن بیکند و آن روغن را با روغن بیکند که با روغن بیکند
بشدند روغن بیکند و آن روغن را با روغن بیکند که با روغن بیکند

بهشی و ستم
 موفقه شوق
 یکی آنکه بجزی کرم موقوفه شوق
 در یک شش آنکه دلیر و کاه بیست سلطان چون که
 موصوفه از شش و چون او به باطنی آنکه شش
 یا آنکه تعبیه شده یا جبر است تا اگر ایستاده
 از چهل صنایع و موفقه وصال از آنجا که
 تازه و لذت چون زاده کرم دروغ کلین بروی کشنده
 و اسس ملایم که بکنند از نه نافع است در روی بیک
 در اینها زنده در دانش ابدی و موفقه در آنکه
 در جبر است دروغ آورد دروغ کلین نافع است
 در دانش موفقه و موفقه است در آنکه
 جبر است بسیار است

روغن بنفشه
و کلسنج با روغن زیت طلا کنند و اگر
چاین مختوم با روغن زیت طلا کنند
دار چوب است که عفت باغچه خندان
با ام خوردن منع بود اگر چوب است
کند از آن بگیرند روغن زیت در موم
کنند و کندار و صفت موم در وقت
و اما زیت نه بگیرند روغن کلنگ
از موم اصل سوخته است که از آن
از کلاس موم صلا یکنفصه آن که از آن
بگیرند روغن زیت که در وقت روزه
غالبه موم سفید را چاین مختوم
و عصبها بنفشه روغن زیت و عصبها
روغن

سوخنک

بوخته کر

این بند
 اگر چه جابج
 ببرد و غنی زینت
 منتقل و توفیق
 این مراد
 اهلک شده
 ستمه و غیب
 بنیابت
 از آرد
 مانع
 پیدا
 و در
 و در
 و در

سخت از فواره

الغبار

دانا کرده در کوفت بانه در کوفت
بر آن زیر پوست بانه در کوفت
بناختن و آنچه بر آن کوفت
معمول است بر آن کوفت
و آنچه بر آن کوفت
اول این بر کوفت
دوم این بر کوفت
سوم این بر کوفت
چهارم این بر کوفت
پنجم این بر کوفت
ششم این بر کوفت
هفتم این بر کوفت
هشتم این بر کوفت
نهم این بر کوفت
دهم این بر کوفت

فعلی
بسیار کند از ترش
و طامش کند
این عملت کند که در آن وقت
باید از آن
سود لاله و جوی
و غلیظ بدتر شود
و شکافند و اگر
و آب کشند
مداغ کردن
بسیار
و بجز آن
نشد

بگذار
و هم در گذشته بزرقم چشم

صند خنایز

باین علت بود که در زمان و هنگام چشم درم
صفت خنایز

چند قسمند و در زمان و هنگام چشم درم
صفت خنایز

درین نوع که باشد با آنکه نورش و زرقم در چشم
صفت خنایز

کسیکه زرقم نوزید و سودا ضعیف است و با او نورش
صفت خنایز

بمردید و صحت را که حاصل
پسینند و از خواه از زیاد کنند بیخ
وزقت روی و زازند کرد از هر یک فوری بهم بنیز ازین
درش که کنند و بنکند از در و با قله و مستهلام منع در غیر تاریک
هم کوفت و پیخته و مکن از در پس چینی بقیه شقیقین با در دو در کسین به
نقد که کند و پیچید صفا صفت مرام که رفتار اختار از اسودله بکینند از
درم ۳ درم و عملک الانباط از هر یک ۵ درم او خیزیت ۳ درم بهم نشسته
و بکنارند و هر گاه که بر بیابانی مرام کوفت مرده مغز و شوق که از آن داروهای
اروپا نیاید که بقا در مرام روینند بکیر روشن زینکه در مرام و کند
وزنه بکیر و در و پور ال اجود و در از نکت معلول در اینج
و ما بر آن چغندر از نافع باغ و بعضی غنای زینخ ماده باغ
پلان باغ و محوم که اندر ترسند
۵ شقا و در آن شب
ملک شوق

بذبح آن بعض
بندارند و تقاضا میکنند
هنگامی که چون شکر و کبک و کبک
دارد بعضی در میان باشد
باید بخت و بستید
و خطی در میان واقع و در آن
انجام داخل کنند
برینند خود دارد با قند و کلندر
ببخت کنند و بیکدیگر ملازمند
در آب روغن کافور که در گرم نموده
کنند خود ایستاده و موم که انداخته
چیز روغن نوس و در آن کافور
همچنان کوفته و ریخته در آن
مانند

و هم بخت کنند

امراض نافع

دختر کفاح دارد
 سنگ فبار سائید از زروت
 و دم لایقین و منت قویای ایندی سید کیش
 سر که بگذارد صفت شکر امیر این مرهم امراض نافع
 کد بند بندید در بدن آن از زخم خوشی یا سختی و جوش
 رسیدن و آنچه پدید آید از زخم صفت روغن کاسخ
 بر آن زخم گذراند باشد مانا زه باشد بنمید پس از آن سفید
 است در سر که پیورده بار و غش کله بنمید پس از آن سفید
 است در سر که پیورده با اندک کافور و سوسن بگذارد و نگاه دارد
 امراض نافع که با او تافع است چون ودهای صعب
 در دهایی که براتی بنشیند کوش با اینست و عسلی در این
 نوزادان گرفت که صلیب بنمید و اندر
 و در دهایی که براتی بنشیند کوش با اینست و عسلی در این
 نوزادان گرفت که صلیب بنمید و اندر

دفع حلق و دماغ

عده

لا اله الا الله

خوارزمی اگر با حواشیش باشد

کتابش در حساب است

در آن فصلی است که در آنجا

علاج چو کوشی

پس از آن این مراسم نهادند و در آنجا

در آنجا

صفت مراسم که چو کوشی را پاک است کند

و در آنجا

اندر وقت انتقال مردم بنشیند

در آنجا

کوشی را چنان سازند و در آنجا

در آنجا

و در آنجا

در آنجا

در عضوی
در دم که هر قدر در آن
از جنس باشد و در هر دو بیشتر شود
و بعضی نیز باشد و در مقابلت
بگذرد در طرفین باشد و در مقابلت
و گاه در ۴ باشد که در معجب غیاثی
هر چه بر او بود در آنجا باشد
از عذونت چو در آنجا
دهند و چون پخته شود
از جای بکشید که چو از بالا
و با قوتش بجم او بکشد
برون کن و دیگر کند
اصفا الله کند

نصف کوهستان

پس از آن که در کتب سابقه مذکور شد
مراهم چنانچه میدوید و با کمالی کند
نمک که از او در کتب سابقه مذکور شد
و آب که محفوظ و زینت و ماست و خنجر و آنست که در کتب
که بر نافع بنام بار و غنق است که در کتاب نافع مذکور است
کتاب هدیه بنام و در کتب سابقه مذکور است
در کتب سابقه مذکور است که در کتاب نافع مذکور است
مراهم ملایم علیهم کنند تا با زینت و ماست کنند و در کتب
اولیه و نافع بر آن بیان کنند تا با زینت و ماست کنند و در کتب
پستان زینت و ماست و در کتب سابقه مذکور است
و در کتب سابقه مذکور است که در کتاب نافع مذکور است
نمایه از آن در کتب سابقه مذکور است
صحب

و در آن بزرگ

۵ بیسی
سرافند البته فوسه گشت در شکر
از آن پس از آن مهم سولوه ۵ مایه خندان
بهر سه از افضله مهر لاتی بنام بیسی از آن داغ بنام
کندارد و اگر با اعضا و اندامی صمدیدی بنام قلا بید در بیسی
دایمه و بیم صاف بنام از افضله مهر لاتی بنام بیسی از آن داغ بنام
و اگر در آن و خضیر بنام و در کم گرم یاد اندامی بنام چون کاورس پدید آید
از افضله لاتی بنام و مهر لئون و اگر خاش در میان و بر و خضیر بنام
مهم لار و خان بکنند در وقت و مدام بنام کند و زنده و بالایی کاغذ
در وقت کندارد و اجازت کم ز اظن باش همرا بپزند و بالایی کاغذ
قری کنارند و بر نظم کندارد و خضیر بنام و صاب بنام از آن داغ
نگاه دارند و بدترین زخمها بالایی فم اعراض است و اگر در
که بعد مصلح باید کرد و اگر در
باید بدین بنام

علاج تهرلیل
ماده صلب

مانین و صندل رخ
مالیدن و منشی مایع منتهی از اجام
و پوست منشی که نقصان رخ چون مضامی ریه مشک است و در سینه کند
اقتبا کنند که نقصان رخ ریخته های پهن برین پدید آید و فاسی کند
کامویه دانه رخ با ریخته های بدیند و غذا سخا آب و دمدم
سدر شانه تره و سنای رخ بدیند و غذا سخا آب و دمدم
از او غنی کند و بر آن مالند و منشی مایع منتهی از اجام
اف مایع باشد با لب و هم در خوردن منشی مایع منتهی از اجام
بکوشند با عضوی از اعضای مردم خورد و در هم کنند با آب و منشی مایع منتهی از اجام
لا لودیه کنه هر حضرت که بادوی رسه چاره نباشد نباشد
اگر ریش فاری در جای نشیند قبلان بعد جراح گویند هیچ چیز از آنست
کست جان تر نباشد چون اندک از ای مردم رسه است
زین چیزها نباشد اگر هم مقابل از آنست
مغیر احوال و عواس
بند

از اراده ای که
پیش از آن نمود و بر او اعتماد نباشد یا بدیهه که
ستم بخورد کند و در درازایم بجا نآورد و در یک ساعت
بسیار نقد اما اینک نهایت زهر ناک است چنان بعضی از کلاه
و سخن بسیار آید فی الحال بخواه که از آن مطلق شفا یافتن بجز بهای فواید
و سخن آن در تمام همان که موجب است و ما میران زمین در زمین
مردم و سخن زینت گویند و زرد چوب و اما اگر با چشم خود آن را
مردم شنیده در تمام مذهب نافع باشد اما اگر با چشم خود آن را
باز هم در سخن بخواهت زند یا در طایفه شنیده فی الحال از زبان
آن که لاجرم در سخن بخواهت به بنده و مردم که از آن مطلق
باز هم در سخن بخواهت به بنده و مردم که از آن مطلق
باز هم در سخن بخواهت به بنده و مردم که از آن مطلق

وزنت
 شنب زعفران و بیدریه و بیدریه و بیدریه
 آن باشد آن رطوبت را بپزند و بپزند و بپزند
 افند و در میان راتین باشد اما زمان را بیشتر بود و ماده
 مضمون آن باشد و طریق بپنداید آن باشد و علاج این است
 آن است که بگذارد که زیاد شود که چون رختن بر طرف خود و افلاطون
 گوید بهترین علاج آن است که از زیاد شدن آن در وقت که در وقت
 کردن باشد و اگر چه در طرف زنده است که افند و ماده برین افند
 کند آینه و بسیار باشد که از او کون بریدن و عظیم است که
 بعضی زریف نزدیک باشد یا در آن که های شریان باشد که
 بدان در برسد یا از او آن که سوخته شود و توصلان چنین سوخته
 است مکیم گوید شخصی را این مرض بهم رسید بود بریدم سوخته
 گذارستم و گذارستم آب و سفید سوخته
 میسر است

فروس
بگیرند و ما نشانی
در رهنمون کا و سبب مردم و از شیرین حجاب
در رهنمون کا و سبب مردم در دست بلیت وزیر
جی لهنوم مکنش بیت نینتد طرف سازد بگیرند و سخن زینت کهنه سوال
طرف نند و مردم طمان طرف سازد بگیرند و سخن زینت کهنه سوال
کل از منک شتال کند مردم شتال شتال از زینت کهنه سوال
دو شتال مدد با بندوق مردم مردم میکنند زینت کهنه سوال
دیشی از اشک زید و صدید نه بالای و در برین ابدن طمان
زینها خبری بکنارد ه از اتمکلی کند زیرا ه باشد ه بانداون
یا کرد و اگر بدل رسد و اگر از آن بگذرد بکار نبرد ویر قان زین
حرق بهم رسد ویر قالی ه در زینت پیش از هم دهم ظاهر شوقان
سبب بگوشند ه فراع لجه و بین با زینت کهنه سوال
و این صورت بپید ایتمینه
در حال دوری
در حال

شب و عرق در بهار و اگر کرم است
 خون پرید آید بکنند و اگر سفید از نوید طبع
 استقا بهم رسد دهلا که در او کرم هم رسد و بعضی از خون از بهار
 بواسیر و بواسیر و بعضی از قشره کان و هم رسد و بعضی از خون از بهار
 بول زعفران و زرشک اب تا قن بهم رسد و گاه بنه نانه که سفید زعفران
 شرف بران بسبب در ببلع هم چیز خوب تحقیقا تا غلط واقع شود آید
 و در اول که بران بیرون آید برنج در سبب بولم با شکر
 و ننگ ایما که بران صلح است گوید با بولم با شکر
 می کشند که در آرد و کل از نیر و شنیاف یا شیا طلا کردن سود دارد
 و صبر العالم و لعاب اینفول نافع بود و اگر خواهر که شکر نافع
 کوفه تمام کنند کل از نیر و شنیاف یا شیا طلا کردن سود دارد
 و روغن زیت و روغن کتان و روغن بادام

در معده و فترت کتان
 بمغيب الغلبه کف و کذا
 و هرگاه زخم طمان با نه دن با کبوده از سردی بوی
 و هرگاه در جلا بها زینها موافق نخورند و اگر از این خون
 فوت در معده و جلا بها زینها موافق باقی باقی باقی باقی
 عوارت با هر سه به از طرف نه که باقی باقی باقی باقی
 و عوارت را به دفع کلاه مسکن آن گرفته و اگر سردی
 در عوارت و شراب خوا که غذا را کوارند نخورند و طلب موافق در معده
 و در کوه خورند و شراب در هوای خوب و در کوه خورند و در کوه خورند
 و از اعراض دورانی در عوارت لای نه که بعد از کوه خورند و در کوه خورند
 که امید نخورند بهتر است در عوارت لای نه که بعد از کوه خورند و در کوه خورند
 و در کوه خورند و در کوه خورند و در کوه خورند و در کوه خورند
 این مرم بکنند و در عوارت لای نه که بعد از کوه خورند و در کوه خورند
 و در کوه خورند و در کوه خورند و در کوه خورند و در کوه خورند
 و در کوه خورند و در کوه خورند و در کوه خورند و در کوه خورند

موه بر صان

در جان را
بهر کینه بکیند روغن
زیت و روغن کلنگ در روغن
دم و در انداخته و طویلی بخورد

سر آن بینه و اگر حاجت
در کارهای باشد که کوفت
دماغ کنند و اگر که دماغ
بیشتر در آید بیدار

بهر کینه بکیند روغن کلنگ
در روغن کلنگ در روغن کلنگ
در روغن کلنگ در روغن کلنگ
در روغن کلنگ در روغن کلنگ

موه انگشتان

در روغن کلنگ در روغن کلنگ
در روغن کلنگ در روغن کلنگ
در روغن کلنگ در روغن کلنگ

موافقا نیز فرموده در روز
گرفتند و بکنند و بخواهند
اول بیخ ماعت بکنند به دندان نوردند و بکنند
در وقت شستن کنند به دندان نوردند و بکنند
بکنند در دردیست که در وقت شستن
بکنند در دردیست که در وقت شستن
بکنند در دردیست که در وقت شستن
بکنند در دردیست که در وقت شستن
بکنند در دردیست که در وقت شستن
بکنند در دردیست که در وقت شستن
بکنند در دردیست که در وقت شستن
بکنند در دردیست که در وقت شستن
بکنند در دردیست که در وقت شستن

بکنند

کتابتیه حضرت

و کباب کزنت به بارغوان

تاغ پخت و فالعه از ارد کندم تاغ پخت
داز بوی سنگ لغاه و از غدا ای بیکر و مو اتقا
و جلیبکات و عسلطه قراب
و از بوی سنگ لغاه و از غدا ای بیکر و مو اتقا
و جلیبکات و عسلطه قراب

و از بوی سنگ لغاه و از غدا ای بیکر و مو اتقا
و جلیبکات و عسلطه قراب
و از بوی سنگ لغاه و از غدا ای بیکر و مو اتقا
و جلیبکات و عسلطه قراب

و از بوی سنگ لغاه و از غدا ای بیکر و مو اتقا
و جلیبکات و عسلطه قراب
و از بوی سنگ لغاه و از غدا ای بیکر و مو اتقا
و جلیبکات و عسلطه قراب

و از بوی سنگ لغاه و از غدا ای بیکر و مو اتقا
و جلیبکات و عسلطه قراب
و از بوی سنگ لغاه و از غدا ای بیکر و مو اتقا
و جلیبکات و عسلطه قراب

و از بوی سنگ لغاه و از غدا ای بیکر و مو اتقا
و جلیبکات و عسلطه قراب
و از بوی سنگ لغاه و از غدا ای بیکر و مو اتقا
و جلیبکات و عسلطه قراب

دفع کون
۱۰۵

بهراردم

در وقت طلوعه و نیز اینها و

در وقت طلوعه و نیز اینها و

در وقت طلوعه و نیز اینها و

در وقت طلوعه و نیز اینها و

در وقت طلوعه و نیز اینها و

در وقت طلوعه و نیز اینها و

علاج رخم ناخون

در وقت طلوعه و نیز اینها و

در وقت طلوعه و نیز اینها و

در وقت طلوعه و نیز اینها و

در وقت طلوعه و نیز اینها و

در وقت طلوعه و نیز اینها و

غوب خرد طای
مقوی نف

واقع ز نف و قد وضام در اول کلام
در باره زدا ص و قد وضام در اول کلام
و در میان متانی و با هم باشد در اول کلام
باک ناله دفعه که بخورد و در اول کلام
عی اصابع شربتینه با موقا بید بندک بخورد و در اول کلام
نمایا بر راه ریزد و بخورد ماسی کاو با تیواج خورد و در اول کلام
هر روز بر خندند مغز کزانه و کسوف و کسوف و کسوف
و تیواج و زرد چوبه روغ زرباه مغز کزانه و کسوف و کسوف
و از ار بر لاف کله و هر روز این معجون را بخورد و در اول کلام
رفع بو آید مغز کزانه و تیواج و تیواج و تیواج
و در این چرخ روغ جلفوزه بهتر است و از آن روغ
بسته نافع است و از آن روغ
که از آنستند

۲
دفع
بویبر

دفع بواسیر

و لعاب کتان و تیراخته بپزند و بخورد
 باروغن طلغوقه در روغن بامیان یا کافور
 برادر زناغ این در روغن سقازنقا کوهان
 خادی در روغن بپزند و روغن بهبازران
 و سفزردالو و زلفه تخم مرغ و روغن بهبازران
 که باغ بهبازران و اندک کوه دریا و روغن سفزردالو
 کلرین سادق افیون و اندک کوه دریا و روغن سفزردالو
 باغ بهبازران و روغن کلرین افیون و اندک کوه دریا
 در روغن سفزردالو و روغن کلرین افیون و اندک کوه دریا
 مقدانزق سبدرم در آب کذا بقدر حاجت در آب کذا
 کذاخته در آب سبدرم در آب کذا بقدر حاجت در آب کذا
 کوه و نیواج و سبدرم در آب کذا بقدر حاجت در آب کذا
 بود در سبدرم در آب کذا بقدر حاجت در آب کذا
 کار و سفزردالو و روغن کلرین افیون و اندک کوه دریا
 بهبازران

دروغ کلنج
 برآید بکند از دروغنا
 خفایا بکند دلوت بر با خفنج
 و تیغاج بران باشند دروغند از همه شقان مقصد
 روغن مغزانه رز الو و پیم بط و روغن کلان شام مقصد
 زوقای معرک روغن معیم و کوان شام دروغند بوس
 مرهمیکه برون آمدن مقدر انواع بل بویت انا و ما و بی شسته شام دروغند
 مثل زرق و جاشیرم ام غوطه بکند برون کند در آنچه برون ماند شام دروغند
 کلاب صرکه برانجا لذارند با برون لک علاج کند شام دروغند
 دراج سفید و کافور صندل و سوسن دروغند در زخم ابله و اشک
 باب کشیند ببدن نفع دارد باب لوردم در زخم ابله و اشک
 ابتدا بصد کند اگر کافور باشد مصلحتی زیاده کوفت
 این کوفت بصد و سوسن شست اگر
 در بستان این درافقایی و یک
 که غلط در

مقصد
 دفع این آمدن

صفت اشک

تا قدم بپوشد و تمام کمر گرفته
 و در وقت در فصل چهارم هر کس که
 در چهار فصل در کجا رانده و با بی
 م در فصلت در کجا رانده و با بی
 و صدای سیاه دانه در کجا رانده و با بی
 یا کشته و از صاع دور کهن در کجا رانده و با بی
 اید فریبک باریخ و از راه آینه نمودن کشته و با بی
 با کسی اشک دلجو مکر جماع کتد او از آن هیچ
 گفته باشد چنان بر طبیعت موقوف است که از آن
 شکر را اشک کتد در امدت کتد کتد و نیز در آن
 در ضم طینان جو کتد و او فریانی موضع کتد
 او اکثر بعب حدت یا نیز از آینه کتد کتد
 هر کسی بوز اول کتد کتد کتد کتد
 کتد کتد کتد کتد کتد کتد کتد

کس از این علت در عام ایاب
 حالت شرف در عام ایاب
 با جاده ایوبی رسیدا کسین کوی در صفت
 و برهنه ناید ایچیم از فاضل شد که هم از آن
 و جرب بجز نشا فروق التفور نشا توان و بود کدم
 لطیفی تکلیف و در گرفته روغن زرد نشا بجهت بالیا روز کاه و نشا
 دانه شوره با نشا از انوران رقم دشت سولاج در چشم نشا که و جرب
 روغن سار که از روغن باد بود لغم مالید در دست و در روغن سار
 مایع که هفت روز در روغن سار و در روغن سار
 سایدیا بازده تخم مرغ و کله زردی آنی و طرفی سنن
 بر آن زنده پس فشرده روغن صاف رنگین و کله آما صفت هم
 طلایم در درد از این نشا بکیر در روغن زردی و زردی
 و کتیرا و زنده بلور و زردی
 و در روغن سار
 و کتیرا

صفت روغن
 زردی

گفته
 و شربت سفید
 از قند با آرد خورد بسیار نافع است
 و غذای است مرغ با گوشت بره و طعام کبوتر خورد
 و کله خورد و از یک تنه تا ده تنه عال کسی را با قوت و قدرت
 این ازین راهی نرفته است و عمل با مسکه باید خورد و علاج است که ازین
 زن نیز آتشکده و قضیب خصیله از آن با شربت کبوتر با شربت سفید
 ابدار پیش از غرض و لذت آن و در شربت و بدان بسبب هم قضیب
 چون اکثر عام مردم آتشکده و قضیب بقیده با قلع باید نمود که کینه و
 اگر ضعیف پیش از کینه نه قضیب بقیده با قلع باید نمود که کینه و
 شعله زنده مانده این مردم بکنند و نگاه تا ماه در آن قضیب بکنند و
 امداد است آنجا مقابله طبق کسی هم که ازین مردم بکنند ازین
 بعد از آن که ازین مردم بکنند ازین مردم بکنند ازین مردم بکنند
 قضیب آن مردم بکنند ازین مردم بکنند ازین مردم بکنند

راکت شده بود و خوش بود
دیده از بند الله در آن زینت
دست نیابند در خم بسیار در
و گاه بستن آن دست مایع بود
دشته است و این مراهم بود
دو آقران زخمها را صعب توان را
لا بیایند نوزش کند در هر خم
و چهار یون این مراهم را عید
ازت کلان فرموله و نم آده روز طرف
بیکه کند سفید شود مثال
بنیاه مثال زخم بود و آنده مثال
سایید است دروغی را دریا طیار که
دووشی به هر دو با بون جمع است مثال
دزدکی است آب کند و دو لقمه
مثال

گفت
لاشکر

علاج زخم ناله
و کند

این در کوزه سفید است
 آن قوی است و صبح شربت
 نغسه از قند یا نبات عسل یا شکر و از شیرینجا
 کدشت بر تلخ بود و با عسل و در این کوزه را از عسل نمانج
 نبات وقت و وقت بیدار و وقت بویان و در این کوزه را یک کوزه
 زیاده شود و هر گاه که نطفه در آن نرود و هر آن که وقت
 باز کرد و بوی یک دانسته و بوی برون نیاید و بوی
 بخار در بدن کم بود آن برون نیاید و بسبب قوتش بین یک کوزه
 و جنای بر دهنش و نهش با نادرش و برون نیاید اما کوزه و با قوت
 و اگر در کوزه وقت ایکران اهل و کفر را با خود اهل و عسل و قند
 کفر الکام چونش کند و بعضی از زبان ورم کند و بعضی را که بیدار
 و هر گاه را بنوشد و بعضی را بسیار و حضور را حاکم است با کفر
 و از خانه برون نیاید و عسل و قند
 در خانه

کنند اعراض
 بنده و از اعراض خود
 در چوب صندل و زعفران و بر سر آن
 نهران قرار دهند و بر سر آن
 در یکند و اگر با در یک چوب صندل
 اعراض این بدترین از زهر قاتل و موم
 افعال و فضیله در میان کاشان
 بزرگتر خود موم است که یک کف
 و از زرد چوبه و کتیرا و صندل
 با موم زرد موم بگذارد و آن را
 چون برکت بد چوبه که بیاید
 روغن زیت موم سفید و زعفران
 بسیار کند و اگر موم در گوش
 و ابرو اندوزن

معالجه ابله
 و اشک

بنب

بنام خداوند
 رسو چشم و اندازت دوم
 روغن زیت و زردچوبه در روغن کتان
 یکبار و در درند است
 در ده ابرو عیس و زردچوبه در روغن کتان
 سه بار در یک هفته نوبت را در هر روز
 کوفه کند که سه بار در یک هفته
 نشسته و شال سوم
 بار روغن کتان بیشتر است
 نافع بود روغن کتان و سوم
 مرهم موهه بنگار
 روغن بادام
 غیب القلوب
 خیار و لعاب بیدار
 ۲۶ ر ۲۶

در بادام

غندم کند لعل اجابت

مسک تفنگی

ریش در را پدید

در ریش در را پدید

در ریش در را پدید

در ریش در را پدید

در ریش در را پدید

در ریش در را پدید

در ریش در را پدید

در ریش در را پدید

در ریش در را پدید

در ریش در را پدید

در ریش در را پدید

در ریش در را پدید

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

از زرم البدر

معالجه اشک بکیر

معالجه اشک بکیر

معالجه اشک بکیر

معالجه اشک بکیر

معالجه اشک بکیر

معالجه اشک بکیر

معالجه اشک بکیر

معالجه اشک بکیر

مرام لوصا

مرهم روغن زیتون
 بنام استغفار از چشم زدن
 بگرد روغن زیتون و بنام استغفار از چشم زدن
 طویان مندرج است مرهم از آنکه در چشم زدن
 و عند الموت برده شود سلام از آنکه در چشم زدن
 بپزند روغن زیتون و در آن روغن زیتون
 و با میره و در آن روغن زیتون
 زهر مرغ خفته و کثیرا بنام استغفار از چشم زدن
 مرهم بنام استغفار از چشم زدن
 در کبالتان در دوزخ بپزند و طلا کنند در کف روغن زیتون
 بنام استغفار از چشم زدن و پسته
 از مرهم گوشه لب که بر طرف زانوی کف است
 روغن کله در کف و پسته بپزند از مرهم از مرهم
 گوشه لب که بر طرف زانوی کف است
 پسته

صفت اشک

لب
مرهم گوشه لب

بوشیدن این که اگر بخواهد
مادون خوان فریغ کور در وقت
این معاطبیا را به ریخته در کله کل
از اینجا خیزد به آنچه در آن کله
بعضی صفت کنند و زمان موعود است
گشت کنند چون که همان وقت کند
باز گشته و طاع الذی بیاید
که اگر آب در اندرون مهم شود بطوری
که از این وقت که در آن وقت که
تنگ در این وقت که در آن وقت که
ندواب در هم بر تنب آید و از آن
تدبیر آن است که در آن وقت که
یا در میان وقت که در آن وقت که
و چون چنین وقت که در آن وقت که

بیانفت
در شهر کوه سید و کرم
مفت قوت و ملک کهنه نماند
کوهی کردن ولایت فریاد
هوای کوه در وقت آید و در وقت
صورتی بیجا با کوه زرد
هر که بخواهد در شهر آید
کسی در کوه او را درین زوایا
و اگر او را درین شهر آید
داده آید بدین شهر
و خدا کند بعد از این با جو نشین کند
باز نیز کند از تمام و چون
نصف و هر سال جو نشین
و ما که آن شهر کوه
از

زبان برانند ز م اندونند
 بنج برانند ز م اندونند
 قبح را بهتر کنند و زین او خوش گشته و مراد است
 میگردار و غش طبع و ما برین در مو سواد کنند و از این اله
 و بگویند چینی بگویند که در کماله و وقت حاجت با او قیام از این
 ساخته بر دل و قدم کلام ایام از این که در این کماله و غش
 فتح را بهتر کنند و زین بهتر اند و غش کلام ایام از این که در این کماله و غش
 عدسین زین بگویند که در کماله و غش کلام ایام از این که در این کماله و غش
 ششکای از مینو بگویند که در کماله و غش کلام ایام از این که در این کماله و غش
 پس آن کجای است که در کماله و غش کلام ایام از این که در این کماله و غش
 زلفه مراد از صم ایام و از این که در کماله و غش کلام ایام از این که در این کماله و غش
 مغ و موه در رستان و اعجاز کلام ایام از این که در این کماله و غش
 زینت و موه غش و مراد است
 زینت و موه غش و مراد است

چوب
ادب جملت

وزر چوب
دکنه رشت داغ عسیر

دست مراد

چوب جملت

ادب جملت

رطوبت بار خیزد از طوفان غبار خیزد
بخت هم در آرد از چوب جملت
بخت از دنیا بختند است و بهار از ماغ به

لا لدرید بکنه چوب خیزد است و غم و کله خیزد
فان را ماغ به

سوانه کف و لعل و فوسنوت و غم و کله خیزد
طافه و طوار خیزد
کوفت تا کوفتند است و بهار از ماغ به

دک ترا در کوفت تا کوفتند است و بهار از ماغ به
فتر به باغ و انکه بهار دارد در خیزد
در و هم از ماغ به

انکس لکنه و نوصه ن عظیم و لعل و اگر در چوب جملت
درم بهم رسد نیز میز او اما بی راه میزند
و لانت و بفریبها را انرا ماغ است

در طاق و انقلط و جمیع کوفتهها را ماغ است
و امر اض خدام

دکنه

نه انده
و معلوم طلب مع اتفاق
طبیعت گرداند بهینه با چهره در حویب
عروق افلاطون را میبارد و حرکت او در مملکت
کنند و گوشت از این شو و هر کسی را خوب بهینه فوست من در شکر
و صفت دل نشین و سرد آندند که در این دریا فست و گوشت او را
زیر این است که اخلاط و درم اریا حرکت در آن اول ماه یا یوزم ماه
در سردی نباشد و پس از یک چهره غیر ابتدا کنند اول ماه یا یوزم ماه
ابتدا کنند و گوشت آن را از فست بکند و عروق
باعت یک مع اصباح روز اول است از فست بکند و گوشت آن
ببندد گوشت زینت آن مع اصباح روز اول است از فست بکند و گوشت آن
و گوشت بره بار عنوان و در غیر و غنق است از فست بکند و گوشت آن
ببندد گوشت زینت آن مع اصباح روز اول است از فست بکند و گوشت آن

کبدت خوش
 نقره زرش خوش
 که پیمان بسیار است ایوی عود و عذ و صندل نافع بود
 عفا نیز نافع است از این جو نیاید آب را جویند
 در روز کوفه آب کوفه پیوسته هلهله زرد کحل مملو
 احد ایکه چوب خراشند عود پیوسته هلهله زرد کحل مملو
 کلا و کلا نا جیلالی کحل استوفوس یک کحل منقار
 کلا منقار کلا در آن کجوت نیاید بر بیان نا کجوت
 کلا منقار کلا در آن کجوت نیاید بر بیان نا کجوت
 انجیر کله علف علف بیدانه کجوت منقار کجوت کلا و کلا
 و عرق بدمت فریب سنج منقار کجوت کلا و کلا
 و جو شیدار بالای آن عود و منقار کجوت کلا و کلا
 بدمت سنج و درین روز سفید و نافع و معطر کوس را به عرق
 ارام کرب و کرب کجوت کجوت کلا و کلا
 کلا منقار

بنام خداوند
 پس از آنکه طلبت نمود ما خوب
 کفتمها و اول یک بار دیگر دیدند و از اینها
 که در فزویان به هند نافع تر است پس از آن حکام
 بر طرفین آنجا که در چترت و در کتبه
 پس از آنکه از تمام برون آید و در کتبه
 می خواند و در آنجا طلبت نمود ما خوب
 چهار روز در ماه و در آنجا طلبت نمود ما خوب
 الا فلان ماه بود که از آن فوکان رخ و چون بیخ
 حسن بود که در آنجا زمان سفر است و چون بیخ
 ماست که در هر برون آید فیلان فویه کوه اعجاز
 بلکه اصنام خود را فوکان است بغایت است
 و بیجا هم بود بعد از آن
 برون آید فوکان

صفتی از این چنانچه
بیا به صفت زیره که در اینها
نبا نیز صفت زیره که در اینها
کهنه و سبزی قند و هم چو کتاف
طعن و سبزی قند و هم چو کتاف
دیرین طبق را چو سبزی کند
کنند و بیق هم خوانند و اگر
و سر را بر دهن کند و بر کتاف
در دهن یا می گویند بان مالک
چوب مالکند ~~م~~ بگذرد و دهن
در بار سنگشته طوینار خاله
مار و خرچوب بر موضع مالک
چرب کنند تا اگر در این
و این باغ یا پیش از آن
مغنا بود

نبات
و صفحہ ۱۱۴ سب سے بڑی
شمال اور جنوب میں جمع ہوتے ہیں اور دنیا بھر میں ان کی نسبت
لاصلہ ایسی چوبیس ہیں جمع ہوتے ہیں اور دنیا بھر میں ان کی نسبت
اعرفی کہیں سے ان چوبیسوں کو چھوڑ کر اور لوہے کے وقت ان کی نسبت
ما پائینہ وغیرہ رقبہ رکھتے ہیں اور ان کی نسبت ان کی نسبت ان کی نسبت
خدا صمد اگر خود ایسا اندک اندک کھینچ کر رکھتے ہیں اور ان کی نسبت ان کی نسبت
دو چوبیس ہیں اصل یہ کہہ چوں کہ وہ ان کی نسبت ان کی نسبت ان کی نسبت
ریزہ کہہ تیرہ عدد یا تیرہ نبات اور ان کی نسبت ان کی نسبت ان کی نسبت
اور اس میں اگر وہ ان کی نسبت ان کی نسبت ان کی نسبت ان کی نسبت
یادہ بعد خود خود آب از کدشت برہ یا مرغ یا کھجور وغیرہ ان کی نسبت
بہتر ہو لاغیرہ چوبیس ہیں اصل یہ کہہ وہ ان کی نسبت ان کی نسبت ان کی نسبت
صمد رضندل کلاہندتہ چوبیس ہیں اصل یہ کہہ وہ ان کی نسبت ان کی نسبت ان کی نسبت
دعوا و طیبہ ن دل اربع ہو دعویٰ چوبیس ہیں چوبیس چوبیس
صفت دعویٰ چوبیس ہیں اصل یہ کہہ وہ ان کی نسبت ان کی نسبت ان کی نسبت
ریزہ کہہ وہ ان کی نسبت ان کی نسبت ان کی نسبت ان کی نسبت
نباتان

دفعه اولی

یا سداب در آن زرد را غلیظ

و در آن قاتیب لعل در کوزه

وزنه کم بگذارد و در آن

در پیو عنق خندان یا ضعف

خولون واقع خوف سودا که

تا در پنج کدر بسته

در زخم کرم افتاده که

در پیو عنق خندان یا ضعف

خولون واقع خوف سودا که

تا در پنج کدر بسته

در زخم کرم افتاده که

تا در پنج کدر بسته

در زخم کرم افتاده که

تا در پنج کدر بسته

بازن فکر کویست

رصف اور بیان آن کرد
رصف اندر بیان آنش کند که غیر نوبت

از ابرون آغ در لاله ملک
رصف اندر بیان آن در لاله ملک باقی

نرم سایدی که در لاله ملک
رصف اندر بیان آن در لاله ملک باقی

دو بیان بیرون آمدن
رصف اندر بیان آن در لاله ملک باقی

رکوشی پیش نه
رصف اندر بیان آن در لاله ملک باقی

اعراض و بچار سدا
رصف اندر بیان آن در لاله ملک باقی

نشته فوفن نوره
رصف اندر بیان آن در لاله ملک باقی

پد به از نور و نور
رصف اندر بیان آن در لاله ملک باقی

کنده اگر صلیب
رصف اندر بیان آن در لاله ملک باقی

ازین نوع باش
رصف اندر بیان آن در لاله ملک باقی

مکنده در چینه
رصف اندر بیان آن در لاله ملک باقی

اگاشلق و اخون ذبیریت
مقنیه چشم
شسته بر بند و وقت کینه بعد اگر بتوان
سه یا پاره نسا یا نیمه ملک کف اما کوشش نبیند
ورفاده بر بند و اواس و دم از این نه و وقت کند
شستی بینی و اقلیدن نماند تا اواس کم کند
کنند بر بندند سینه بعد اگر حرارت نماند و خون نه
اگر حرارت و دم گرم رسد و بیپوده کوبید یک شسته
ندان جراح دست بر انداختن دندان کند و از بیرون وقت طلا کند
خاد حلاک را در دست گرفته طلا کند و وقت را بسته بعد
اگر شفا نماند وجهت شوق بقند بوقت بر کند و بعد از آن در این نوع
سینه کند بعد اگر استخوان بیرون و نفع و فواید و فلس فیاض
کند و رفاده از روضه میان و نفع و فواید و فلس فیاض
چون این ملک کف

نقد سینه و سینه را
بسیار خوب برد و اورا بجا باند
در وقت بکند لاله از لاله ای که بکند لاله
اما سینه را بکنند و دستک زید دستک ایامی اوله در فافه
اندر آرد لاله استخوان پهلوی اگر حرکت خود در استخوان ریزد از استخوان بالا آورند
و موضع بسیار نند و اگر خواهم بدونه سوزن زند از فرو خود از استخوان بالا آورند
اگر استخوان سینه با پهلوی خود استخوانها این دو نوعا چه بداید و بدن الاغ خود
و نفسی بکند خود بالا آورند طلا از رفت بکند اند و بیخ از آرد و آرد و آرد
روی نیغیا تخم مرغ زودن سبزی دانه ریش در شش بکند لاله و تخم
بکند لاله بالا اورد اگر حرکت ببرد که به بکند با سوزن زند و ممل نند
مهر را ریش است چون در میان پد و عصبه نفه ممل خود اگر تمام بکند
دست از عصب بکند ممل که استخوان است که در استخوان
نقد لا از این نقد در استخوان است که در استخوان
و ممل عصب آن است که در استخوان
و در استخوان

رفوا ناز در ملبور
درست نماند که بگوید ~~در وقت~~ ~~در وقت~~ ~~در وقت~~
بسی از این امر ~~بسی از این امر~~ ~~بسی از این امر~~ ~~بسی از این امر~~
زیت آکنند و زینه بگویم ~~زیت آکنند و زینه بگویم~~ ~~زیت آکنند و زینه بگویم~~ ~~زیت آکنند و زینه بگویم~~
و اینند و اگر به هند آب ~~و اینند و اگر به هند آب~~ ~~و اینند و اگر به هند آب~~ ~~و اینند و اگر به هند آب~~
اگر در است ~~اگر در است~~ ~~اگر در است~~ ~~اگر در است~~
و حال است ~~و حال است~~ ~~و حال است~~ ~~و حال است~~
و کار خنوم ~~و کار خنوم~~ ~~و کار خنوم~~ ~~و کار خنوم~~
گفته و اینند ~~گفته و اینند~~ ~~گفته و اینند~~ ~~گفته و اینند~~
صفت ~~صفت~~ ~~صفت~~ ~~صفت~~
همین ~~همین~~ ~~همین~~ ~~همین~~
و اندک ~~و اندک~~ ~~و اندک~~ ~~و اندک~~
در وقت ~~در وقت~~ ~~در وقت~~ ~~در وقت~~

راغن کتان ^{مستقیم} ^{نویسه کلاه}
لاخی ^{مستقیم} ^{مستقیم}
غون ^{مستقیم} ^{مستقیم}
امان ^{مستقیم} ^{مستقیم}
راغن ^{مستقیم} ^{مستقیم}
کلاغ ^{مستقیم} ^{مستقیم}
در ^{مستقیم} ^{مستقیم}
شور ^{مستقیم} ^{مستقیم}
یوه ^{مستقیم} ^{مستقیم}
سینه ^{مستقیم} ^{مستقیم}
کرم ^{مستقیم} ^{مستقیم}
مسان ^{مستقیم} ^{مستقیم}
از ^{مستقیم} ^{مستقیم}

و این موم کند از آن

روغن کلایع موم ساج بیاید

چهار لایق قوی

حاشی پیا را کون جلا در موم

موم کند در ریجوبه

موم کند در ریجوبه

موم کند در ریجوبه

موم کند در ریجوبه

موم کند در ریجوبه

موم کند در ریجوبه

کرباسی

مذاتوری و غیره

نشدن

سکسی

از وقت

نشدن

از وقت

نشدن

سکسی

از وقت

نشدن

سکسی

از وقت

نشدن

سکسی

از وقت

نشدن

سکسی

از وقت

نشدن

سکسی

از وقت

نشدن

سکسی

از وقت

نشدن

سکسی

از وقت

نشدن

سکسی

در کفنه
نظاره ابرو غن زینت مندی
از صبر است
مرا آن گنارند هر که گنار باغ
بندد هم آنچه در پیش
شع باشد ما آنچه در کفنه شده
بندد هم آنچه در پیش
بار و کفار و کفار
زهره لاک کشت نشانه لایح عدس
دست نامرقه راه است گنار
عدس در سی از آن بوقت گنار
دو شور بای حبس و اگر با پاره
در آب که می مالند و اگر در
گدازه و اگر شکسته زیر پوست
دوم گنار همان مرمها و مرمها
این مرم گدازه و هر چه از بی
رنگه در زیر پوست
جب

منه
وچوب بید باریه
پیم بران بند و ناسرور کاکله
که اگر دم که در سینه بخانه ز کله
هفتخته از دوران ناپدید سازند
مستبان هم عرضت هم بیان کانی
در آب دونه در آفتاب ز کله
از قوت تو کانی نصرت کنی
هم طه از لطف سیال
چون سینه کوبیده سیال بود لطف
مستمن و برین شدن بندها بود لطف
سنگ رود الوسم لطف
مرا بر کراتی طه کند چون بخواند
باید که در سینه بخواند

بند دارند
وانه نام نازش کند
و کمانش برده و مدعی آن بند و فصل کند
و مملکت بعد از احوال یاری خصله و مملکت برین اوست
از آنجا برین رده بوی که در فصل و کافور و در آنجا برین اوست
موضع چتر سینه مندرج و ابرش فاعل آن است در آنجا برین اوست
اگر گشته خود از آب باران و اینها از او بیخ و نشتر و بی و مفرقند و آن اکل
بیا ریخته و از آن مندرابه نموده و مملکت کتبه آنه برین نیاید برین مملکت
مفر کنند و مملکت خود و کافور فصل از و سفید و در آب سایدیک بیخ
مانند برین نیاید اگر برین آید از آب باران برین نیاید برین
سران زشته برین نیاید برین مملکت کتبه آنه برین نیاید برین
مشتوح در مملکت کتبه آنه برین نیاید برین
و سفید نم فرم کند

و شکر
در صراحی در سینه خفته نهی
الدم اینجی مدنی مانه طاهره شکر صاحب
عدت و کفیه مندر بیلد کوه و کوهت مروری کبیر نهی و کوهت
و ندای می شوق مندر بیلد کوهت و کوهت مروری کبیر نهی و کوهت
قیمت نوبت ختم و شکر کوهت کوهت مروری کبیر نهی و کوهت
مندر عین شکر و شکر کوهت کوهت مروری کبیر نهی و کوهت
شکر با بد کوهت کوهت کوهت مروری کبیر نهی و کوهت
و کیم در سینه و درون و بیغولان و بیلد کوهت کوهت مروری کبیر نهی و کوهت
دشت یا کوهت کوهت کوهت کوهت مروری کبیر نهی و کوهت
در صراحی و کوهت کوهت کوهت کوهت مروری کبیر نهی و کوهت
مانند درون و در کوهت کوهت کوهت مروری کبیر نهی و کوهت
شکر کوهت کوهت کوهت کوهت مروری کبیر نهی و کوهت
کوهت

دارم که در آن
بسته نشود با خود
و اگر کسی بود که
بکتابت کند بعد از آن
مجلس کند که در
مجلس کند که در
و زخم نگیرد آن
در وقت زینت
باید از خود گرفت
غوب سبب نماند پس
رغبت اب نافع بود
طاهری از اردو
سختی از آن
و شیر و
از آن
از

از ازار و وضع
زرد و در وقت زوال
در عهد غلبه تخم مرغ و وقت زوال
و اگر در دم کف از مویزان بخت کند
سخت باشد با آن مویز ندارد
باید برید اگر در وقت زوال
در مرام مذکور کف لاله
بغیاب ریب در ازار است
وزیره ادم
بغیاب قلم از خوب مویز است
باب بلغم در ترکیب استخوانهای
در بدن بیشتر بداند استخوانهای
با مذک از ازار است که در اعضا پیدا

ببینی که بودم آید و در آن روز
سخنان ازین بنام بیرون شد
باز در دست نشود در آن جا
نیویکس کنه سخن بیرون آید
عدت آن بزرگ این سبب است
چنانکه گویند کتف و عجز
وزم در سردوش می طاهرند
که زنتی تا سردست ری تا
چند چو کس امید را بترکانه
در پی پیوند دلها نیز در
دبر درک است بعد از آن
پس بدین واسطه که پیش
قدم عاقلان نشود و اگر نه
آنرا در سخنان دوستان
مگر بگفته اند

ه از بخوان اید و نیز که
و این عمل را هر که و گاه **ه** از بخواند
رومانند **ه** نیز که و از این پسند و ابرار و نیکو
در سبک آنگاه آن با و باقی ضایع نماید از هم روزی **ه** و نصرت
و آن یکی بدنام در دست نماند و نیز که **ه** و نصرت
استغفار هر آن روزی فتم نماند و نصرت **ه** و نصرت
چون سخن از این بگذارد و بیرون و مع کند و نصرت **ه** و نصرت
است **ه** اگر قصد از آن **ه** رسد نماند و نصرت **ه** و نصرت
کنند و دیگر که اگر هر بر آن نماند و نصرت **ه** و نصرت
فتم که بی از این چنان از این **ه** فتم نماند و نصرت **ه** و نصرت
ه مثلا که **ه** و نصرت **ه** کنش **ه** فتم نماند و نصرت **ه** و نصرت
که **ه** است **ه**

ارت
چون که صحیح است
فغان است چون گفتند که از آن است
نقد و راه و رسم که است
از بر دهر گذارند باید که از آن
بها و کثافت با اینست پس از آن
در سلام گفتند روغن است باید
از روغن و تر و درختان
دانه و قوت دهند بدن را
و طبع و گوشت و ترش ترکی
من این فغان را در این
ماستلام
چند چیز است
اول خندان
چون که

دفع نمودن
نشان میجوین

بر آن مصلحه

بهترین پدید آید و در آنرا کتبه
راغ کتبه یا یک سلفه است این اندوه کتبه

و دیگر زخم زرد گوش است عزیم و در آن شبه است تقریباً
و باغ کتبه و دیگر باغ زیر طلق و سلفه اگر کتبه شبه است اصولاً
بسیار کتبه و در آن اندوه بر آن است شبه است تقریباً

و باغ

چون ورم صلب است و چیزی در آن میان تقریباً و از آن تقریباً
اولی در آن است و باغ بر آن است تقریباً و در آن تقریباً

اگر خراج بر یکدیگر است و در آن از تقریباً و باغ تقریباً
روی سینه که کتبه است تقریباً و در آن تقریباً

سینه پدید آید تقریباً و در آن تقریباً
و دیگر تقریباً و در آن تقریباً

تقریباً

دگاه

صفت مدک

دراغ کناره خاطر طوبست

دراغ کوهنا استق

دراغ نهندم

دراغ پدیدارند

پالاید ان پدیدارند

دگاه مرض استق

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

وزم زنیاف

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

سنگ سبز حکر دقوه و مدک

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

انرا غیر دراغ کناره

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

امدن انرا دراغ کناره

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

وضیف دراغ کناره

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دراغ کناره

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

دگاه نهم پدیدارند

حاصل کرده اند
از بریدن و شستن بزنجب
نیاست پس این صاف کرده پس این
دو سه روز سه سال بگذارد و بهتر شستن
دو سه روز دو سه روز بر سر میزند ای عضو
و سیم در سنگ سنگ سنگ سنگ
یا زخم اندرون گوشت در سنگ سنگ سنگ سنگ
سبب سنگ یا ترود سنگ سنگ سنگ سنگ
انها برنج در می کارند یا زخم بر سر از آنها سنگ سنگ سنگ سنگ
بر می پزند که اگر بیک خود و ک بر آن سنگ سنگ سنگ سنگ
باز خود اگر آن سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ
آید که سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ
پسندی تا سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ سنگ

تحلیل بودن
اورام صلب

زیر بیاورد
از رضم و برسد میگویم که الله
باید در صلب که از عا بجه کما فی توری
کما فی طر و کند روز هر یک در شمال
شمال روغن کلسه شمال
اورام صلب است که در شمال و روغن
بی از آن روغن زیت و شمال و روغن
در کتب علم خناری یک ل و الله ج ۲
فغان کمال زفت ۲ ل زرد چوب کمال
بگذارید نافع است اگر زعفران سرد
بتوانند کرد یا جدا نمانند و سرد
و از هر دو روغن و زرد چوب کمال
و از هر دو روغن و زرد چوب کمال

ارگوش و پیلو و کولو
مغ و پنجه بدین ماند و زرد هم مغ و زرد است
و این پنجه بدین ماند و زرد هم مغ و زرد است
نیاید فرزند و عق باربان و این پنجه بدین ماند و زرد است
این موم کز لاله موم دید بگردوغش مویا گاه اول از زرد است
موم ۲۱ شاد رخ دول و ماسته سر او می ۲۱ و موم کز لاله موم
روغن گل زرد در روغن کز لاله موم دید بگردوغش زرد است
و دم لاجون موم کز لاله موم دید بگردوغش زرد است
۲۱ موم کز لاله موم دید بگردوغش زرد است
مکد لاله و کز لاله موم دید بگردوغش زرد است
و این موم کز لاله موم دید بگردوغش زرد است
تازه برود و موم کز لاله موم دید بگردوغش زرد است
در جان و روغن کز لاله موم دید بگردوغش زرد است
از وقت دیدید از آن کز لاله موم دید بگردوغش زرد است
در این کتاب کز لاله موم دید بگردوغش زرد است
در این کتاب کز لاله موم دید بگردوغش زرد است

صفت از وی نگردد
 جوزمانه یک درم بنده پنج
 کسک فرقی بنفید سه افینون دو مثقال
 درم ۳ جوز بود ۲ درم قغمه دو درم
 بنفید ۳ درم جوز بود ۲ درم قغمه دو درم
 درم غیر ارشک ۷۷ را بویید با بول عمار در سینه کبود را قغمه
 کزله اگر در وقت بیدارید و چون بخوابید از آن
 مگر حین کند با هم روز بعد از آن مثل دارن دادند ایند پنج درم
 سهوش کبود علاج آن که گفته دادی دیگر جوز بود ۲ درم
 اولم قغمه یک درم بنفید ۳ درم برانج با قغمه
 درم ۳ جوز بود ۲ درم قغمه دو درم
 اب کله نهان است درم ۳ جوز بود ۲ درم قغمه دو درم
 مالند بنفید درم ۳ جوز بود ۲ درم قغمه دو درم
 تا توره سه درم برانج بنفید ۳ درم
 فرقی بنفید جوز بود ۲ درم

جزئی از آن
 کسی دهند بوش خود
 تمام آنرا در دست در طاق او کنند بهوش آید
 لعفر او و حسب توان در او زن را بینه ۴۰۰ جیب بهوش در بقدر
 در کف لاکس دهند بهوش خود بگیرد بینه جیب اول شایب و ۱۰۰
 و پنج نقت ۲۰۰ دم جوز بود دم جاب و اس ۳۰۰ دم شرایب
 زنجی ۲۰۰ دم ۱۰۰ ج ۱۰۰ پ ۱۰۰ ص ۱۰۰ دم شرایب
 اضافه کوه با هلاک فر شرایب اضافه کوه همان قسم دیگر کوه
 بهوش شود صفت اول در عهد بیاب و صبیاب
 و صفوی بیاب بکته زهره باران استک و صفت دوم
 صفت کنن بیاب بگیرد بیاب بیاب شمال یاره شمال
 برابر آن عاقر کرها و لا و کتونی رضا و مصطک
 از آنکه بیاب بیاب

لیهود صلاحیه

گفته در همان چنین گفته اند که نازده از

هم بسیار ناپدیدند پس در میان کذا و کذا که در میان
باریکند و تخم آن را بپزند و در میان کذا و کذا که در میان
آن کندانند و در بالای آنش ریخته کندانند و بعد از آنش
که در گرفته و ریزه در آن زیر کندانند و بعد از آنش

باز حرکت آید اگر حرکت نماند که بعد از جمع و جمع
دستور آنها را داخل در استخوان زیر که این نماند که
معدله بطریق اولی دفعه سیم بطریق اولی دفعه چهارم
جایید که بعد از هر دو مرتبه نماند که دفعه پنجم

دما خور را اندر هر دو مرتبه نماند که دفعه ششم
در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
نقص

وقن بيب
سه شمال طلکند

مر ۴۴ در خم کردن و خازر و حلق اطراف نشسته
دنا فدا نافع چون ناخ عذیر ۲ ال جو الحام شمال
لا جو بعید ۲ ال طویا حسی ۲ ال وقت

در خشیان سه شمال
کمزیر ۲ ال خون بیاشن ۲ ال سایه شیشه نافع لجه خوش
در وقت ۴ ال و صرف

علاج
از شکم و پهلو

داروی هجرت شکم و پهلو نافع لجه خوش
و وقت ۲ ال در وقت ۲ ال

قلع و غنید اب ریب دم لافونین
و وقت ۲ ال در وقت ۲ ال

مشاء اول و زخم آن و بیفوله راق یا و کف یا در کشیدن
دم موفع همیشه کله خنوم ۲ ال بطا ایش جون
لکه بندر موفع و زخم ابه و نشه نماید شده بر شود

منید

کوشه ای بود از آن

و چون است و عوارض

بیشترند

منید بوی

سوم منید

روغن کل

غذایه

انرا هم وقت تازه دله

از آن وقت تازه دله

چند تا خودش را

اول مهم است که گذارد

چند تا خودش را در آن

بوی معجون

مهم نموده و

لا تا فرود نشود

مهم نیز نشود

با روکد دله

جمعش را در آن

چند تا خودش را در آن

بوی معجون

مهم نموده و

بکار بود

بعد از آن

بوی معجون

مهم نموده و

بکار بود

بوی معجون

مهم نموده و

بکار بود

بوی معجون

ضم از زرد

بوی معجون

مهم نموده و

بکار بود

بوی معجون

مهم نموده و

بکار بود

بوی معجون

رغم تازه

بوی معجون

مهم نموده و

بکار بود

بوی معجون

مهم نموده و

بکار بود

بوی معجون

اگر روی

بوی معجون

مهم نموده و

بکار بود

بوی معجون

مهم نموده و

بکار بود

بوی معجون

فانه

بوی معجون

مهم نموده و

بکار بود

بوی معجون

مهم نموده و

بکار بود

بوی معجون

کمداده صراج
ببندید بکوشش خوش آوردن
بهداشتن خوشی را در زخم را نکند در اینک
شسته اسفنج رپ در بخار روی و اگر جلابی
دوان باشد بیایند خون یا سینه و زخم را نماند
در زخم را بپندد طین مخموم هل ن داخ عکس
صلا به نوبه خوشی را در اینک این خوشی را روی
سر کینی کو خندانند باشد بوزن با روغن کما و طلا کنند در
عشک کند را روی ه ریش صید به لاله در
مانع باشد تقوی معمل ال سید اسپر سل در اینک
بگذارد خوشی را روی در زخم سر کینی که
باید با سید طیار نماند معمل
مهر زشته و طین مخموم

خندارو

ببندید

در انو کتبه بکنند باز در
 و هم کتبه ها در آن کتبه راضی
 در وقت کتبه در آن کتبه راضی
 نمایند و ارضی کتبه بکنند باز در
 مقتضی بود پس راضی بود و فارش معتقد
 مافع بود و کتبه راضی و راضی معتقد
 کتبه و ما بین مدارب افکنند آغازند چون نه و راضی
 راضی بقوام ارضی و ارضی معتقد
 چند دانند که کتبه راضی
 و اطراف

و قصب و بنه استن در فارش معتقد در زمین در

کتبه با بون در بنه
 بقوام ارضی
 کتبه با بون در بنه
 بقوام ارضی
 کتبه با بون در بنه
 بقوام ارضی

از پاره های

شاه

حکومت دارایی و هم است

را بعد از آن در این سال مراد است

کوفته و سبک است و در این وقت

برای هم بپایند و در وقت

در هم خیزد و قضیه

طوبیای ناله که در آن مراد است

طوبیای ناله که در آن مراد است

طوبیای ناله که در آن مراد است

ریت باد و پنجه مانی
ریت باد و پنجه مانی
رغن زیت بدل موم زرد و ل کرک
شته ۳۱ شرف زوایه زیت بدل موم زرد و ل کرک
بدل رغن زیت رغن کلنج زیت بدل موم زرد و ل کرک
عوض شرف سرخ کلنج موم سفید موم زرد و ل کرک
رغن زیت مال مال موم سفید موم زرد و ل کرک
این آتقال کوبند اما سبب زرا در حال کینه
موم پزیز چون از موم سونا ایله طه کند
دریم آنافع بود بیکر سرخ موم سفید موم زرد و ل کرک
صن بیان ن موم سفید موم زرد و ل کرک
دکوشم بیللا و موم سفید موم زرد و ل کرک
شته رغن زیت رغن کلنج زیت بدل موم زرد و ل کرک

کام بودا

روز جمعه و اوقات و تقاضای

روز یکشنبه

بواسیر

دورم و دره باره و زان و فدی و فدی
سبتان گمان و جبهه قضیه فانی لب
کافدر سال که از اول اندرون سال
موم بنید سال هر بابا هم بنیودم کند

زینت بابستان با کسکی ده ل موم بنید سال
و حقیقه گوش و متعبد و فدی فدی
از بند در عقزان در افرین و نیوا یکیل چون خواهر فر کرد
دکورد هم تراغ مدیر همه بوری نافع بود و اتفاق است

روزن بنید ایام از هر یک سال
ش داغ و کسکی انبون نوزده سال
زوزان یک سال کوفه و نخته
نافع بود کوفه و نخته
کوفه و نخته

قهرا
 بجزو دگرگشت نذرنگ
 و سود راه و دارم عمل سوم سفید
 زنده بدو سال ز چوبه سال کند سال مسوی که
 سه شنبه روز در میان که بوی دروغ کلمه از افق نافع به مرام سفید
 بجهت کزیدن جانوران نافع است و دله را شکلی است که گشت نافع و بکاره از غلغله
 از چوب سال کند سال سفید است که در سال ملامت نافع بود مرام از غلغله
 زخم گوشه لب نافع بود طویلی ناله مدار گشته سفید است نافع در سال
 کلمه و پیر از طلا گشت نافع است مرام غشک که چون بگذارد ز شهاب در سال
 مزار سفید سال ز چوبه سال طویلی هنری سال سوم سفید سال دروغ نافع
 مرام گند مرام گند رخم در بر بوی نفع بگذارد دروغ زیت سفید سال نفع نافع
 سال سوم سفید سال چوبه سفید سال و دارم عمل مرام سود گشت نافع
 مرام نفع کند مرام سود گشت نافع
 در غم راه نذرنگ
 دلدار غلغله

ممالج
 کوشه لب

حشک درو

کوه ای جوی همگام
 گشته و در آنجا
 منازنه رسلک می آیند و در آنجا
 گزند چنانچه افق بستر بر سر راه
 اینند و چون بیجا بپایند و دیدن قدرت
 عقب ای بی روی انجی کوه را
 در بجا بل غنیمت او را مع غنیمت او
 بس جوی همگام فرستند او را مع غنیمت او
 آمد مس الزان روشن میزند که
 گشت رفیق بیاب و در دهان
 در بخوانند در راه دورم در بیاورند
 اطراف ماند مهر کوه و غنیمت
 داد و گشتی را که در حال عاقبت
 حاصل از صبح

610

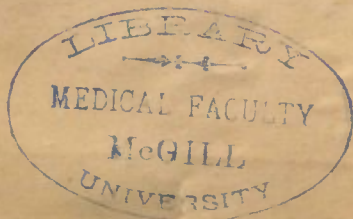
T355t

MEDICAL LIBRARY
McGILL UNIVERSITY

MS. Acc. no. 389/10

ACC. NO. **61382**

REC'D 1947



DR. CASEY WOOD
HOTEL DE RUSSIE
ROME, ITALY

June 1/37.

Manuscript in brown leather :

A Persian treatise on eye diseases of unknown period,
entitled: "On the Surgery of the eyes and the application
of ointments on them and an explanation of the eye-
diseases extracted from Plato (sic!) and others."

Not dated, probably about 80 or 100 years old MS.

[Poor calligraphy most of it.]

Notes, on request, by Dr. Max Meyerhof of Cairo,
who purchased this rare MS^{ms} for the Wood
Collection of Ophthalmic Literature,
McGill University Library, Montreal

— . —
Ca. 137.

CASEY A. WOOD
Ophthalmic Collection
McGill Medical Library

52

52

52

Anonymous.

